



سیری در معارف اسلام

لغوا

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

خوانسار - حسینیه آیت الله ابن الرضا - دهه اول ربیع الثانی - ۱۳۹۶ هـ ش



www.erfan.ir

تقوا

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
- ویرایش: وفهیمی.....
- صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراهِ: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: رعایت تقوا، نخستین سفارش امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۱۳	امامت امام، امامت عام.....
۱۳	مسئولیت همه انسان‌ها در برابر امام.....
۱۳	انتخاب ابراهیم <small>علیه السلام</small> به مقام پیشوایی امت.....
۱۴	تفاوت مؤمنین و کافرین در ادای تکلیف.....
۱۵	سخن کارگردانان جهنم با دوزخیان.....
۱۵	نداشتن گوش قبول برای پذیرفتن دعوت انبیا و ائمه.....
۱۶	فاصله مؤمن در برزخ و قیامت با جهنم.....
۱۷	جذب بهشت و دفع جهنم با شنیدن آثار خداوند.....
۱۸	بازرسی در روز قیامت از همه انسان‌ها.....
۱۹	سخنان دریاوار و پرقیمت معصومین <small>علیهم السلام</small>
۲۰	کلام معصومین <small>علیهم السلام</small> ، کلام خداوند.....
۲۰	دغدغه ائمه اطهار نسبت به همه انسان‌ها.....
۲۱	حفظ افراد از گناه، از اخلاق انبیا و ائمه.....
۲۲	رعایت تقوا، نخستین سفارش امام.....
۲۲	مهر ویژه و خاص امام به شیعه.....
۲۲	رعایت تقوا در برنامه‌های زندگی.....
۲۳	خداوند، ناظر و مراقب انسان.....
۲۳	معیت پروردگار با اهل تقوا و نیکوکاران.....
۲۴	کلام آخر؛ غصه و رنج ما از فراق بزرگان و علما.....



- جلسه دوم: اتصال به اخلاق خدایی با اعتصام بر دو حبل..... ۲۵
- امر پروردگار به اعتصام بر دو حبل..... ۲۷
- الف) قرآن، حَبْلِ اللَّهِ..... ۲۷
- ب) حَبْلِ مِنَ النَّاسِ..... ۲۸
- «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» در قرآن..... ۲۸
- حرکت انسان با قبول مفاهیم آیات..... ۲۹
- جدایی ناپذیری «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» و «حَبْلِ مِنَ اللَّهِ»..... ۳۰
- معصومین علیهم السلام، صورت انسانی و زبان قرآن..... ۳۰
- اتصال زندگی به دو ابزار برای وصل شدن به پروردگار..... ۳۲
- فرهنگ زندگی درست در کلام صدیقه کبری علیها السلام..... ۳۳
- امام، متصل کننده انسان به حقایق الهی..... ۳۴
- فراموشی خود، جریمه فراموش کردن خدا..... ۳۵
- سه حقیقت پنهان در تقوا..... ۳۶
- الف) حفظ اعضا و جوارح از محرّمات الهی..... ۳۶
- ب) آراسته بودن به حسنات اخلاقی..... ۳۶
- ج) تقوای دل..... ۳۶
- حکایتی شنیدنی از اهل تقوا..... ۳۷
- دعای پایانی..... ۳۹
- جلسه سوم: حرکت همه جانبه اهل تقوا در خودنگهداری..... ۴۱
- حرکت همه جانبه اهل تقوا در خودنگهداری..... ۴۳
- حرکت دائمی و همه جانبه اهل تقوا..... ۴۳
- الف) حرکت قلبی..... ۴۴
- ب) حرکت مالی..... ۴۴
- ج) حرکت بدنی و روحی..... ۴۴
- معامله پروردگار با بندگان براساس ظرفیت آنها..... ۴۵
- روایتی شگفت انگیز و بی نظیر در خصوص بخل..... ۴۶
- ملاحمد نراقی، از برترین علمای جامع شیعه..... ۴۶



فهرست مطالب

- ۴۷..... عظمت مؤمن، بالاتر از خانه کعبه.....
- ۴۷..... بخیل، اهل آتش دوزخ.....
- ۴۸..... حقیقت معنایی تقوا.....
- ۴۸..... خطرات قیامت برای متوقفین.....
- ۴۸..... الف) حجاب از پروردگار عالم.....
- ۴۹..... شهدای کربلا، از گروه «بَغِیرِ حِسَابِ».....
- ۵۰..... خود انسان، پاک‌ترین داور پرونده.....
- ۵۱..... ب) دورماندن از نظر رحمت پروردگار.....
- ۵۲..... ج) عذاب درناک.....
- ۵۲..... شناخت خطرات دنیا و آخرت، بالاترین معرفت.....
- ۵۴..... کلام آخر؛ عظمت شب جمعه در روایات.....
- ۵۵..... **جلسه چهارم: مقام عبودیت جست‌وجوگران حقیقی امام.....**
- ۵۷..... یک خواسته جست‌وجوگران حقیقی امام عصر علیه السلام.....
- ۵۷..... شهدای کربلا، تسلیم محض امام.....
- ۵۹..... تفاوت معنایی عبادت و عبودیت.....
- ۵۹..... چون و چرا در احکام الهی، عامل عقب‌ماندن از سعادت.....
- ۶۰..... مقام عبودیت عبدالله بن یعفور.....
- ۶۱..... تعریف امام صادق علیه السلام از عبدالله بن یعفور.....
- ۶۱..... روح عبودیت جست‌وجوگران حقیقی امام.....
- ۶۲..... عبدالله بن یعفور، یک امام‌شناس واقعی.....
- ۶۳..... اهمیت عیار خلوص در عزاداری ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۶۴..... احترام و ادب اهل دل به ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۶۶..... حکایتی شنیدنی از جست‌وجوگران واقعی.....
- ۶۷..... **جلسه پنجم: خطرات پیش روی انسان در دنیا و آخرت.....**
- ۶۹..... گذری بر مباحث پیشین.....



تقوا

- ۶۹ دعوت قرآن از مردم به رعایت تقوا.....
- ۷۰ معنای مطابقی تقوا.....
- ۷۰ یقینی بودن وقوع قیامت.....
- ۷۱ راه حفاظت از عذاب جهنم.....
- ۷۱ حد اعلای تقوا در زندگی آیت‌الله بروجردی.....
- ۷۲ بار سنگین گناهان در قیامت.....
- ۷۲ یک تصمیم نادرست و جریان گناهان تا روز قیامت.....
- ۷۴ بیعت ابی‌عبدالله علیه السلام به منزله تسلیم و تولد گناهان ملت.....
- ۷۴ راهپیمایی اربعین از برکات حادثه کربلا.....
- ۷۵ اهمیت رعایت ادب و عظمت اهل بیت در مجالس.....
- ۷۶ ادب خاص معصومین در برخورد با ابی‌عبدالله علیه السلام.....
- ۷۷ حکایتی شنیدنی از اهمیت حفظ حریم اهل بیت.....
- ۷۸ اتهام کم‌سیاستی به امیرالمؤمنین علیه السلام.....
- ۷۹ کلام آخر؛ واپسین لحظات عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله.....
- ۸۰ کمال ادب در مجالس عزاداری.....
- ۸۱ درخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین علیه السلام.....
- ۸۳ **جلسه ششم: ایستایی و حرکت، دو بدنه تقوا.....**
- ۸۵ سفارش همه کتاب‌های آسمانی به تقوا.....
- ۸۵ ایستایی، نخستین مرحله تقوا.....
- ۸۶ میل و رغبت مردم مدینه، عامل پاگرفتن بنی‌امیه.....
- ۸۶ نظر پیکادلی در خصوص معاویه.....
- ۸۷ شرک، گناهی نابخشودنی.....
- ۸۷ ریشه حادثه کربلا در میل و رغبت مردم.....
- ۸۸ آتش دوزخ، سرانجام میل و رغبت به ستمگر.....
- ۸۹ تصور مردم عامه از گناه.....
- ۹۰ حکایتی شنیدنی و عبرت‌آموز.....



فهرست مطالب

- ۹۲..... دعوت پروردگار به ایستایی در گناهان
- ۹۳..... حرکت به سوی واجبات، دومین بدنه تقوا.....
- ۹۵..... اثر تقوا در زندگی دنیا و آخرت انسان.....
- ۹۷..... **جلسه هفتم: تخریب‌گران جهت عقربه فطرت انسان.....**
- ۹۹..... نوید پروردگار به انسان از نخستین روز خلقت.....
- ۹۹..... راهنمایی پروردگار از سه مجرا.....
- ۱۰۰..... ویژگی‌های پذیرندگان هدایت پروردگار.....
- ۱۰۰..... در امان بودن از ترس در وقت مرگ و قیامت.....
- ۱۰۱..... نداشتن حزن و اندوه در وقت مرگ و قیامت.....
- ۱۰۱..... تخریب‌گران انسان در کلام رسول خدا ﷺ.....
- ۱۰۲..... الف) والدین، نخستین تخریب‌گران.....
- ۱۰۳..... ایجاد اختلال در عقربه جهت‌دهی خلقت کودک.....
- ۱۰۴..... تلاش رسول خدا ﷺ در تغییر جهت عقربه فطرت.....
- ۱۰۴..... جهت‌دهی عقربه فطرت، نیازمند محبت و زمان.....
- ۱۰۶..... نقش سنگین والدین در تخریب یا سازندگی فرزندان.....
- ۱۰۷..... ب) معلمان بی‌تقوا و بدکار.....
- ۱۰۷..... ج) جامعه فاسد.....
- ۱۰۸..... د) مال حرام.....
- ۱۰۹..... **جلسه هشتم: امیرالمؤمنین (علیه السلام) و صدیقه کبری (علیها السلام) از عجایب آفرینش.....**
- ۱۱۱..... دریایی از علم و بلاغت در کلام صدیقه کبری (علیها السلام).....
- ۱۱۱..... تأویل ائمه از «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ».....
- ۱۱۲..... امکان نداشتن دسترسی به حقیقت موجودات و اشیا.....
- ۱۱۳..... ارزش و جایگاه حقیقت اشیا.....
- ۱۱۳..... اوصاف ظاهری اشیا.....
- ۱۱۴..... اختلاف فلاسفه در پی‌جویی حقیقت.....



تقوا

- ۱۱۵..... وزن سنگین امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام در آفرینش.....
- ۱۱۶..... اتصال به دریای حقیقت در پرتو معرفت.....
- ۱۱۷..... دورنمایی از عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام.....
- ۱۱۸..... روضه خوانی علما و مراجع بزرگ برای صدیقه کبری علیها السلام.....
- ۱۱۹..... کلام آخر؛ امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت صدیقه کبری علیها السلام.....



جلسہ اول

رعایت تقوا، نخستین سفارش

امام عسکری علیہ السلام

امامت امام، امامت عام

مسئولیت همه انسان‌ها در برابر امام

سال‌های گذشته در همین ایام، متن بسیار مهمی را از وجود مبارک امام عسکری علیه السلام نقل کردم که تنها به دو بخش آن پرداخته شد. این متن به منزله یک کتاب راهنماست؛ البته در درجه اول برای شیعه، چون خطاب حضرت به شیعه است. در مرحله بعد هم به طور قطع، چون صادرشده از امام معصوم است و امامت امام هم امامت عام است، همه مردم در هر تاریخی و هر روزگاری نسبت به امامت امام معصوم مسئول هستند و این مسئولیت تعطیل‌بردار نیست. ما آیاتی در قرآن مجید داریم که این آیات سلسله مسائلی را خطاب به کافران و مشرکان مطرح می‌کند. این آیات صریحاً نشان می‌دهد کافر و مشرک مکلف است. چرا کافر و مشرک مکلف است؟ برای اینکه از گوهر باعظمت فطرت و عقل برخوردار است. آن که تکلیف ندارد، طفل تا زمانی است که به بلوغ نرسیده و نیز شخص دیوانه و مجنون است؛ اما هر کسی که در فضای فطرت و عقل زندگی می‌کند، از نظر خداوند مسئول و مکلف است؛ حال می‌خواهد کافر، مشرک و یا مؤمن باشد. بنابراین راهنمایی‌های امام که دارای امامت و ریاست عامه بر جامعه انسانی است، مسائل امام با این حیثیت، متوجه تک تک مردم است.

انتخاب ابراهیم علیه السلام به مقام پیشوایی امت

شما در سوره بقره می‌خوانید که پروردگار وقتی می‌خواهد وجود مقدس حضرت ابراهیم علیه السلام را به امامت انتخاب کند؛ بالاخره زمان ابراهیم علیه السلام هم تعدادی مؤمن زندگی می‌کردند.



مؤمنانی که ایمان از زمان نوح علیه السلام و نسل به نسل تقریباً در آنها جریان داشته و گروهی مؤمن هم در زمان ابراهیم علیه السلام بودند. شما خود ابراهیم علیه السلام را هم در قرآن ملاحظه می‌کنید که قبل از نبوتش به دین نوح علیه السلام مکلف بوده است: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»^۱ پس گروهی مؤمن هم در زمان ابراهیم علیه السلام بوده‌اند که پدر و مادر خودش هم از آنها بودند. از نکات موجود در آیات قرآن استفاده می‌شود که آذر بت‌ساز و بت‌پرست، پدر ابراهیم علیه السلام نبوده است. با اینکه تعدادی مؤمن در آن زمان بوده‌اند، پروردگار در انتخاب او به مقام پیشوایی چنین می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۲

تفاوت مؤمنین و کافرین در ادای تکلیف

از این نکته استفاده می‌شود که غیرمؤمن، کافر و مشرک هم مکلف و نسبت به امامت امام انتخاب شده از جانب پروردگار مسئول هستند. فرق آنها با مؤمن در این است که مؤمن مسئولیتش را نسبت به امام ادا می‌کند و به امام هدایت اقتدا می‌کند؛ ولی کافر و مشرک که در مسئولیت با مؤمن کاملاً مساوی هستند، به این تکلیف و مسئولیت خود عمل نمی‌کنند. چرا مؤمن در قیامت به بهشت وارد می‌شود، چون عمل کرده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». چرا بقیه وارد دوزخ می‌شوند؟ چون عمل نکرده‌اند و دستشان خالی است. در حقیقت، پرونده‌شان از ایمان و عمل صالح، پوک و پوچ است و به این علت به جهنم می‌روند. اگر مسئول و مکلف نبودند، جهنمی نبودند و می‌توانستند فردای قیامت به پروردگار بگویند که ما مسئول نبودیم، برای چه ما را به جهنم می‌بری؟ ما چون کافر بودیم، تکلیف نداشتیم؛ پس برای چه ما را به جهنم می‌بری؟ این اعتراض از کفار، مشرکین و منافقین صادر نمی‌شود! حتی در قرآن مجید می‌خوانیم که به همه غیرمؤمنان خطاب می‌شود: «لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ»^۳ امروز عذرخواهی نکنید و بهانه

۱. صافات: ۸۳.

۲. بقره: ۱۲۴.

۳. تحریم: ۷.



نیاورید که ما چون کافر، مشرک یا منافق بودیم، پس مسئول نبوده‌ایم و نباید ما را به جهنم ببرند و دچار عذاب کنند؛ بلکه به آنها هم اعلام می‌شود که بهانه و عذری نیاورید.

سخن کارگردانان جهنم با دوزخیان

نداشتن گوش قبول برای پذیرفتن دعوت انبیا و ائمه

در آیات سوره ملک (اول جزء بیست و نهم) می‌خوانیم که کارگردانان جهنم به تمام دوزخیان می‌گویند: چرا راهتان به جهنم افتاده است؟ اینان جواب می‌دهند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ﴾^۱ اگر ما سخنان و دعوت امام هدایت را با گوش قبول خود گوش می‌دادیم، نه اینکه به گوشمان می‌خورد. به گوش آنها می‌خورد، چراکه در هر شهری بی‌دین و لائیک هست و حرف دین به گوش او می‌خورد؛ نه اینکه به گوشمان نخورد، بلکه ما گوش قبول در دنیا نداشتیم و اهل پذیرفتن دعوت نبودیم. به گوش خوردنی در کار نیست! در روایاتمان داریم که کسی در حال رد شدن است و موسیقی به گوش او می‌خورد، نه اینکه بشنود. در داستان‌های روایی هم آمده که یک نفر به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: همسایه‌ای دارم که جلسات موسیقی و آواز و عیش و نوش در خانه‌اش دارد و صدای آن هم به خانه ما می‌آید. اگر وقتی برای تجدید وضو به دستشویی می‌روم، مقداری مثلاً خودم را معطل بکنم، کار خلافی کرده‌ام؟ حضرت فرمودند: این آیه را نخوانده‌ای؟ ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۲ اگر بنشیننی که به گوش تو بخورد، آن نشستن اضافه‌ات حرام است؛ اما اگر اهل گوش دادن نیستی و به گوش تو خورد، واقعاً دوست نداری و متنفر و منزجر هستی که این صداها را بشنوی، یقیناً بنده خدا و فرمانبر پروردگار هستی. وقتی دوست نداری به گوش تو بخورد، حواست را هم متمرکز در گوش دادن نمی‌کنی؛ ولی اگر به گوش تو می‌خورد، این عیبی ندارد. چشم هم همین‌طور است؛ یکوقت من نیت دارم

۱. ملک: ۱۰.

۲. اِسْرَاء: ۳۶.

که برای دیدن نامحرمان (زنان و دختران جوانی که حجاب را خلاف قرآن رعایت نمی‌کنند) وارد کوچه و بازار، ماشین، اتوبوس، قطار و هواپیما می‌شوم که این دیدن، دیدن حرام است؛ ولی وقتی قصد دیدن ندارم و اهل دیدن حرام هم نیستم، در خانه را باز کردم و بیرون آمدم، چشمم به نامحرم افتاد و چشمم را پایین انداختم، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: وقتی چشمت به نامحرم افتاد، این نظر اول عیبی ندارد و گناهی برای تو نوشته نمی‌شود؛ اما اگر نظر را ادامه بدهی و نظر دوم بکنی، این نظر دوم دلیل بر مریض بودن دل توست و چنین گناهی را می‌خواهی. ثبت شدن حرکت من در پرونده من، دایم مدار اختیار و انتخاب و نیت من است.

اینها به کارگردانان و فرشتگان دوزخ می‌گویند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ» همان وقتی که ما در دنیا بودیم، اگر دعوت دعوت‌کنندگان به حق را پذیرفته بودیم، نه اینکه به گوشمان خورده بود؛ به گوش آنها که می‌خورد. الآن شیعیان تعدادی ماهواره در دنیا دارند که گاهی هم کافران، مشرکان و منافقان، مخصوصاً جاسوسان صهیونیست‌ها و مسیحیت، این کانال‌ها را گوش می‌دهند تا مواضع شیعه را بدانند. اسرائیل، هم رادیوهای شیعه را دائم گوش می‌دهد و هم سایت‌های شیعه و کانال‌های ماهواره‌ای را می‌بیند و به گوششان می‌خورد؛ ولی گوش قبول ندارند.

فاصله مؤمن در برزخ و قیامت با جهنم

آن‌که گوش قبول دارد، در حقیقت، جهنم را با قدرت گوش قبول از خودش در دنیا دور می‌کند. جهنم با همه قدرتش که هفت طبقه است و امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید روی همدیگر هم هست و غیر از بهشت است که در فضای باز، درجاتش هم در فضای سطح و خدا بر روی هم نساخته است. جهنم روی همدیگر است و مردم در تنگنای عجیبی هستند. روز قیامت هم جهنم زنده است که پروردگار در یکی از سوره‌های جزء بیست‌ونهم می‌فرماید: جهنم اهل خودش را صدا می‌زند و می‌شناسد و این قدر هم قدرت دارد که حتی شعله‌اش از جهنم بیرون می‌آید، حرکت می‌کند و دور سه طایفه را می‌گیرد: ثروتمندان بخیل، حاکمان ستمگر و عالمانی که آبروی دین را ریخته‌اند. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: مثل



مرغی که دانه جمع می‌کند، همه را از روی زمین محشر در چینه‌دان خودش جمع می‌کند و به جهنم برمی‌گردد. مؤمنی که گوش قبول دارد و جهنم را با این عظمتش در دنیا از خودش دور می‌کند و مدام می‌راند، وقتی از دنیا می‌رود، چون جهنم را خیلی دور کرده، نه در برزخ خبری از جهنم می‌بیند و نه از عذاب جهنم در قیامت برای او خبری هست. فاصله مؤمن در برزخ و قیامت با جهنم، فاصله حق و باطل است. این کار مؤمن است.

جذب بهشت و دفع جهنم با شنیدن آثار خداوند

حال ممکن است ما به این پس‌زدن توجهی نداشته باشیم، ولی کاری که می‌کنیم، الآن نشسته‌ایم و علوم اهل بیت علیهم السلام و قرآن را گوش می‌دهیم، جهنم را به شدت پس می‌زنیم و بهشت را به طرف خودمان می‌آوریم. اگر در قرآن هم دقت کرده باشید، پروردگار می‌فرماید: ﴿وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ الْمُتَّقِينَ﴾^۱ ما اهل تقوا را در قیامت معطل نمی‌کنیم که بهشت سر دویست کیلومتری است، لطفاً آهسته‌آهسته یا تند و شتابان یا قدم‌زنان به طرف بهشت بروید؛ بلکه ما بهشت را به طرف اهل ایمان و عمل صالح می‌آوریم. شما بهشت را با نشستن خودتان برای شنیدن آثار خدا و اهل بیت علیهم السلام می‌کشید و جهنم را دفع می‌کنید. همچنین وقتی وارد نماز می‌شوید، در روایات نماز هست که برای خاموش کردن آتش برافروخته بشتابید. نماز جهنم را دور و بهشت را نزدیک می‌کند.

این هویت مؤمن است و اگر بخواهیم مؤمن را نوع دیگری تعریف بکنیم، این است. در حقیقت، یک نوع تعریفش این است که خدا را باور دارد و اهل عمل صالح است؛ یک نوع تعریفش هم این است که مؤمن این قدر قدرت دارد. قدرت هم دارد؛ قرآن می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۲ عزت یعنی قدرت شکست‌ناپذیر؛ خدا، پیغمبر و مردم مؤمن شکست نمی‌خورند. این قدر توانمند است که جهنم را در دنیا دور می‌کند و عقب می‌راند و بهشت را نزدیک می‌کند.

۱. ق: ۳۱.

۲. منافقون: ۸.

جهنمی‌ها می‌گویند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ» اگر ما گوش قبول داشتیم، «أَوْ نَعْقِلُ» یا در کارهایمان فکر می‌کردیم؛ آیا کارهایی که ما می‌کنیم، پول‌هایی که از مردم می‌خوریم، حقی که از مردم تباه می‌کنیم، دلی که از مردم می‌سوزانیم، اینها درست است؟ ما این فکرها را هم نکردیم، لذا اهل دوزخ شدیم.

پس، از قرآن مجید استفاده می‌شود که کافر و مشرک مسئول امامت امام است. وقتی امام دعوت می‌کند یا مسائلی را مطرح می‌کند، او هم مسئول است. آن‌که عمل می‌کند، مسئولیتش را ادا کرده است، جهنم را پس می‌زند و بهشت را جلو می‌کشد؛ اما آن‌که به مسئولیتش عمل نکرده، محکوم به دوزخ است. اگر مسئول نبود، جهنمی نبود.

بازرسی در روز قیامت از همه انسان‌ها

یک آیه دیگر هم برایتان بخوانم؛ تقریباً مؤید همه حرف‌هایی است که از اول منبر شنیدید. وقتی مردم گروه‌گروه و دسته‌دسته وارد محشر می‌شوند، خطاب می‌رسد: «وَقِفُّهُمْ» جلویشان را بگیرید و آنها را نگه دارید، «إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» کل اینهایی که وارد محشر شده‌اند، دارای مسئولیت هستند و باید بازرسی بشوند. اگر کافر یا مشرک مسئول نبودند، خدا می‌فرمود که جلوی مؤمنین را بگیرید و پرونده‌شان را بررسی آسان بکنید و به قول خود قرآن، «حِجَابًا حِسَابًا يَسْرًا»^۱ بعد هم به بهشت بفرستید. «وَقِفُّهُمْ» به ما طلبه‌ها یاد داده‌اند که ضمیر «هم» ضمیر جمع است و قیامت متوجه کل مردم قیامت است. «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» پس آنهایی که دین ندارند، خیلی خیالشان راحت و آسوده نباشد که ما حق خدا، انبیا و وحی را خورده‌ایم و حق مردم را پایمال کرده‌ایم، ما دین نداشته‌ایم و مکلف به این تکالیف نبوده‌ایم؛ چرا بوده‌اند.

این متنی که امام عسکری علیه السلام به شیعه اعلام می‌دارند، در حقیقت، اولویت خطاب به شیعه و بعد از شیعه هم خطاب به کل مردم تاریخ است؛ چون امام عسکری علیه السلام فقط امام شیعه

۱. صافات: ۲۴.

۲. انشقاق: ۸.



نیست و امامت ایشان همان امامت «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» است. ما گوش داده‌ایم و شیعه او هستیم؛ آنها گوش نداده‌اند و شیعه شیطان هستند. در هر حال، در مسئولیت با ما یکسان هستند.

سخنان دریاوار و پر قیمت معصومین علیهم السلام

متنی که حضرت بیان کرده‌اند و امروز هم من نگاه می‌کردم، مثل مطالب پدران بزرگوارشان واقعاً برای انسان مثل دریا موج می‌زند. از حضرت هادی علیه السلام که زیارت جامعه کبیره را برای شناساندن ائمه از قلب مبارکشان طلوع داده‌اند، تا صدیقه کبری علیه السلام که فرهنگ کاملی را برای ما به‌جا گذاشته‌اند، تا پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام. در روایات هم داریم. شما اهل علم هم این روایت را بدانید، خیلی روایت پر قیمتی است. وقتی «اصول کافی» را ترجمه می‌کردم، یاد می‌آید که این روایت را دیدم. شخصی خدمت حضرت باقر علیه السلام می‌آید و می‌گوید: یک روایت با سند برای من بگو! روایت با سند این است که مثلاً این مطلب را یونس بن عبدالرحمن از صفوان بن یحیی، از زرارة بن اعین، از محمد بن مسلم، از حضرت زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند که این روایت با سند می‌شود.

این شخص به حضرت گفت: یا بن رسول الله! یک روایت با سند خودتان برای من بخوانید. فرمودند: من از قول پدرم زین العابدین علیه السلام، او از قول پدرش امام حسین علیه السلام، او از امیرالمؤمنین علیه السلام و او از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. این یعنی علم من همان علم پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ حالا چه به مردم بگویی «قال الباقر علیه السلام» یا همین را بگویی «قال رسول الله» یا همین را بگویی «قال علی بن الحسین». علم ما یک علم است و کل آن هم علم پیغمبر صلی الله علیه و آله است، علم پیغمبر صلی الله علیه و آله هم علم الله است. در واقع، این دین ما دانش خدا، بصیرت خدا، حکمت خدا، فلسفه خدا و محبت خداست. این دین ماست و آدم هر روایتی را بی‌استثنا که نگاه می‌کند، فکر می‌کند دریا را نگاه می‌کند؛ دریای پرموجی که ساحل ندارد. نمی‌دانم شنیده‌اید یا نه، اگر هم نشنیده‌اید، می‌شنوید. البته بعضی‌هایتان شنیده‌اید و می‌دانید که وجود مبارک رسول

خدا ﷻ از سلمان این جور تعریف کرده‌اند: «سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُ وَ كَنْزٌ لَا يَنْفَدُ» سلمان دریایی است که نمی‌توان آب آن را کشید و تمام کرد؛ و گنجی است که هرچه از آن بردارند، تمام نمی‌شود. وقتی یک ایرانی مؤمن شده واقعی دریایی شده که کشیدنی و تمام‌شدنی نیست، گنج و خزانه‌ای شده که هرچه از آن بردارند، تمام نمی‌شود؛ حال امام را حساب بکنید که چه دریایی است!

کلام معصومین ﷺ، کلام خداوند

روایات امام همان دریاست. کلام صفت متکلم است؛ یعنی وقتی امام حرف می‌زند، خود کلمات هستند که به صورت کلام نوری درآمده‌اند. بنابراین اگر بگوییم فرمایشات ائمه طاهرین ﷺ و صدیقه کبری ﷺ کلام خداوند است، سخن نادرستی نگفته‌ایم. این مطلب را هم یادتان نرود که همیشه وجود مبارک صدیقه طاهره ﷺ را در گفتارتان به حساب بیاورید؛ زیرا تمام ائمه ما به وجود مقدس او مباهات و افتخار داشته‌اند. امام زمان ﷺ درباره صدیقه کبری ﷺ می‌فرمایند: سرمشق من در تمام زندگی‌ام فاطمه زهراست؛ یعنی من امام زمان هم مقابل یک دریای علم و عقلی که نمی‌توان حدودش را فهمید، قرار گرفته‌ام. حدود هم ندارد؛ چون چیزی که به پروردگار عالم وصل است، دیگر از حدود و مرزهای بسته بیرون رفته است. وقتی سلمان دریای غیرقابل کشیدن باشد که بکشند تا به ته برسد و خشک بشود، پیغمبر ﷺ می‌گویند این جوری نمی‌شود یا گنجی باشد که هرچه از آن مصرف کنند، تمام نمی‌شود؛ امام انتخاب شده خدا که دارای عصمت و ولایت کلیه کبرائیه الهیه، هم در جهت تکوین و هم در جهت تشریح است، چه خواهد بود؟!

دغدغه ائمه اطهار نسبت به همه انسان‌ها

من در این چندسال اخیر توفیق داشته‌ام که دو جمله‌اش را توضیح بدهم. یک نکته خیلی مهمی که باید قبل از ورود به روایت برایتان عرض بکنم و شیعه هم باید همین‌طور باشد، این است: ائمه ما نسبت به انسان‌ها دغدغه داشته‌اند که کسی جهنمی نشوند و نسبت به



شیعه خیلی بیشتر بوده است. اگر این متن خطاب به شیعه است، چون شیعه به آنها نزدیکتر است و آنها را قبول دارد و امام و پیشوای خود می‌داند، در خطاب به آنها اولویت داده‌اند. ما هم باید این دغدغه را داشته باشیم؛ اول نسبت به زن و بچه‌مان، بعد هم نسبت به اطرافیانمان، دوستانمان و آنهایی که با آنها ارتباط داریم. دغدغه اینکه نلغزند و به گناه، حداقل به کبیره دچار نشوند و مسیر جهنم را برای خودشان باز نکنند.

حفظ افراد از گناه، از اخلاق انبیا و ائمه

البته تحقق‌دادن این دغدغه مقداری زمان می‌برد و قدری سخت و مشکل است، امیرالمؤمنین علیه السلام به ما سفارش کرده‌اند که از گنهکار ناامید نباشید و گنهکار را رها نکنید؛ حال اگر بچه‌ات، دامادت، عروست، برادرت، پدرت، مادرت، همسرت یا شریکت خطا کرد، رهایش نکن و نگو به من چه! بگذار هر راهی که می‌خواهد برود، برای من زحمت است که بخوام حفظش بکنم. این حفظ کردن افراد یکی از بهترین اعمال دینی و از اخلاق انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام است. این جمله را در «نهج البلاغه» ببینید؛ حالا من یک قطعه‌اش را برایتان می‌خوانم، حتماً بقیه‌اش را ببینید. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: پیغمبر اسلام نسبت به مردم این‌گونه بودند: «طَیِّبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ» نسخه در دست او بود و به دنبال مردم می‌دوید. در واقع، مردم را رها نمی‌کردند که بگویند من در مسجد می‌نشینم، مردم بیایند تا من مسائل الهی را برای آنها بگویم. مردمی که می‌آیند تا ما مسائل الهی را بگوییم، مردم خوب و مؤمنی هستند. حضرت به دنبال مردم می‌دویدند، نه اینکه به دنبال سلمان و ابوذر و مقداد بدود؛ آنها که دائم می‌آمدند و پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند. «طَیِّبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ» یعنی به دنبال مردمی می‌دویدند که بیمار بودند. حضرت برای علاج بیماری چنین افرادی می‌دویدند تا گوش کر آنها را درمان کنند، اینها هم پذیرنده حق بشوند و گوش قبول پیدا بکنند؛ به دنبالشان می‌رفتند تا چشم کورشان را باز کنند که آثار الهی را می‌بینند و یاد الهی نمی‌افتند. این برای کوری قلبشان است، وگرنه چشم گاو هم این آسمان و ستاره و درخت‌ها را می‌بیند. اینها می‌بینند و توجه نمی‌کنند، می‌بینند و درک نمی‌کنند، می‌بینند و به نتیجه نمی‌رسند.



رعایت تقوا، نخستین سفارش امام

مهر ویژه و خاص امام به شیعه

متن روایت نشان می‌دهد که امام به شدت برای شیعه دغدغه دارند تا اینها منحرف، گنهکار، خلافکار و حرام‌خور نشوند. در حقیقت، می‌توانیم بگوییم که امام از پدر مهربان‌تر است؛ حرف‌هایشان نشان می‌دهد که از پدر مهربان‌تر هستند. مهر امام مهر ویژه و خاصی است. مهر امام مهر پدر و فرزندی است. مهر امام مهر بردن انسان به بهشت و حفظ کردن او از رفتن به جهنم است که چنین قدرتی را مهر پدران ما ندارد.

رعایت تقوا در برنامه‌های زندگی

جمله اول ایشان: «أَوْصِيكُمْ» وصیت یعنی سفارشی که لازم است عمل بشود. پیرمردی که بچه‌هایش را جمع می‌کند و می‌گوید من وصیت دارم، نمی‌خواهد برای آنها سخنرانی بکند و بعد بگوید بلند شوید و بروید؛ بلکه می‌خواهد اینها را وادار کند که بعد از مرگ من، این ثلث من است و این کارها را بکنید. قرآن هم می‌گوید که هرکسی به وصیت عمل نکند، گناه عمل نکردن و بارِ عمل نکردن به دوش اوست. وصیت یعنی به تو می‌گویم که عمل و اجرا بکنی.

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ» من شما را سفارش می‌کنم به اینکه خدا را در تمام برنامه‌های زندگی‌تان به یاد داشته باشید؛ هنگامی که غذا می‌خورید، هنگام خوابیدن، وقتی دهانت را باز می‌کنی که حرف بزنی، هنگام نگاه کردن یا وقتی درس می‌خوانی، خدا را به یاد بیاور؛ چون بیشتر مردم خودشان را می‌پایند، نه خدا را. در واقع، برای پاییدن خودشان به دنبال کارخانه و مغازه و اداره می‌روند که پول حسابی به جیب بزنند. خودشان را می‌پایند که گرسنه، برهنه، بی‌خانه و بی‌ماشین نمانند. من طلبه، روزی که رفتم تا در قم درس بخوانم، خودم را پاییدم که مرجع تقلید، مدرّس یا نویسنده بزرگی بشوم و این خودپایی به درد قیامت ما نمی‌خورد.



خداوند، ناظر و مراقب انسان

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ» یعنی پروا داشته باشید و بدانید که «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا»^۱ خدا ناظر، حاضر، رقیب، مراقب و «لِبِالْمُرْصَادِ» است. آدم نباید اینها را فقط پای منبرها به یاد داشته باشد و بعد از یادش برود. «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»^۲ این آیه برای بعد از نماز است و خود نماز ذکر است: «وَأَقْرِبِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۳ حال چرا پروردگار امر واجب می‌کند که «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»؟ آیا «ذکر کثیر» یعنی پانصد مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» بعد از نماز بگو؟ اینکه نفس آدم را بند می‌آورد و زبان خشک می‌شود! یقیناً این «اذْكُرُوا» ذکر زبان نیست، بلکه توجه قلب به پروردگار و یاد همیشگی اوست. «کثیراً» یعنی این قدر به خودت تبلیغ بکن و این مسئله را پای ثابت جانت قرار بده که همیشه به یاد خدا باشی؛ خود توجه و به یاد خدا بودن را تمرین داشته باش.

معیت پروردگار با اهل تقوا و نیکوکاران

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ»، من همه شما، چه شیعه و چه غیرشیعه را به پروا داشتن از پروردگار سفارش می‌کنم. درس می‌خوانید، فقط برای خدا باشد؛ او بلد است چه کار کند و شما نگران آینده‌ات نباش که چه خواهد شد. شما علوم اهل بیت علیهم السلام را خوب بخوان، خوب حس کن، خوب درک کن و شیرینی‌اش را بچش؛ خدا در آینده می‌داند که چه کار کند. تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

آدم باید این گونه باشد! کاسب هم همین‌طور، یعنی مغزهاش باید مسجد او باشد؛ مرد و زن و بچه، خانه باید مسجدشان باشد و همه‌جا باید با خدا زندگی کرد. اگر این گونه زندگی کنیم، خدا هم با ما خواهد بود. در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»^۴ من هم با اهل تقوا و کسانی که نیکوکار هستند، معیت دارم.

۱. نساء: ۳۳.

۲. احزاب: ۴۱.

۳. طه: ۱۴.

۴. نحل: ۱۲۸.

کلام آخر؛ غصه و رنج ما از فراق بزرگان و علما

این مقدمه ورود به روایت و شروع مجلس است. واقعاً دوست نداشتیم در مجلسی شرکت بکنم که جای مرحومین، آقا بزرگ و آیت الله حاج آقا مهدی را خالی ببینم؛ اما دیگر بنای روزگار و اراده خدا در این است که هر کسی وقتی به اجل مشخص خودش برسد و آن اجل مشخص پایان یابد، سفر به پروردگارش شروع می شود. خوش به حال هر سه (پدر بزرگ، پدر و پسر) که حق و مسئولیتشان را عاشقانه نسبت به دین در این منطقه و مردم ادا کردند و یقیناً با رضایت خدا، پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام از دنیا رفتند. ما از نبودشان حسرت می خوریم، ولی آنها از نبود خودشان در دنیا حسرت نمی خورند؛ چون به رحمت الله و مغفرت الله وصل شده اند و شاد هستند. ﴿فَاسْتَبِشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾ آنها طبق این آیه سوره توبه خوشحال هستند، ولی ما چون دچار فراق شده ایم و آنها را نمی بینیم و دیگر بین ما نیستند، طبیعتاً غصه می خوریم، ناراحت هستیم و رنج داریم.



جلسه دوم

اتصال به اخلاق خدایی با اعتماس

بر دو حبل

امر پروردگار به اعتصام بر دو حبل

الف) قرآن، حبلِ الله

من در درون خودم فکر می‌کنم که تمام مردم و عده‌ای از روحانیون محترم در نظرشان است که خداوند در قرآن مجید، یک «حبل» را مطرح کرده است. معنی فارسی «حبل»، طناب است؛ ولی معنای قرآنی‌اش، عاملی است که انسان را به پروردگار عالم اتصال می‌دهد و انسان به مرحله‌ی خدایی، الهی‌مسلك و ربانی‌تربیت می‌رسد. توجه بیشتر مردم و ما طلاب به این آیه شریفه است که پروردگار امر واجب می‌کند: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱ به این سبب اتصال بین خودتان و خدا چنگ بزنید و متمسک بشوید؛ یعنی عمل بکنید. «حبلِ الله» یعنی قرآن و معنی اعتصام این نیست که قرآنی در بغلم بگیرم، در مغازه یا ماشین یا جیبم بگذارم و گاهی روی این قرآن دست داشته باشم. یقیناً این معنی اعتصام و تمسک و اتصال نیست.

به‌راستی این وسیله‌ی اتصال چگونه آدم را به خدا متصل می‌کند؟ خداوند در آیه نهم سوره اسراء می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا». بعد از ایمان، «يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» میدان اصلی آیه

۱. آل عمران: ۱۰۳.

شریفه است. قرآن این کار را می‌کند: «يَهْدِي لِتِي هِيَ أَقْوَمُ» شما را به استوارترین راه می‌رساند و بعد از رساندنتان، به شما مزده می‌دهد؛ شمایی که «يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» همواره عمل صالح انجام داده‌اید: «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا». وقتی این ابزار اتصال، آدم را به خدا وصل و او را الهی می‌کند که به این ابزار اتصال عمل بشود.

ب) حَبْلِ مِنَ النَّاسِ

این «وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» یک حبل است؛ اما قرآن حبل دومی را هم مطرح کرده است. با حبل دوم، در دهان آنهایی را می‌بندد که «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» می‌گویند و این حرف غلط و بیهوده را اعلام بطلان می‌کند و بر باد می‌دهد. آن آیه، دوباره «حَبْلِ اللَّهِ» و بعد هم حبل دیگری را مطرح می‌کند؛ یعنی شما فقط با قرآن به توحید و پروردگار و اخلاق خدایی اتصال پیدا نمی‌کنید. این «ب» در «بِحَبْلِ»، «ب سببیت» است. ما اگر در ادبیات عربی قوی و با قدرت نباشیم، به مفاهیم آیات و روایات نمی‌رسیم و نمی‌توانیم آیات و روایات را آن‌گونه که هست، درک بکنیم. ﴿بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ﴾^۱ یعنی به سبب اتصال و تمسک به ابزاری که شما را خدایی می‌کند؛ این «حَبْلِ اللَّهِ»، قرآن است. «وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ مِنَ النَّاسِ» این «مِنْ» در اینجا «مِنْ تَبَعِيَّهِ» است و نمی‌گوید دست‌به‌دامن همه مردم زدن، چون مردم خودشان نیاز دارند که دست‌به‌دامن یک خضر راهی بزنند؛ بلکه می‌گوید «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» یعنی بعضی از مردم.

«حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» در قرآن

حال که ما می‌خواهیم به بعضی از مردم متمسک بشویم، اینان چه کسانی‌اند؟ یقیناً پادشاهان نیستند، چون پادشاهان طناب شیطان هستند؛ یقیناً ثروتمندان ثروت‌اندوز نیستند، چون آنها قارون هستند؛ یقیناً متکبران مغرور از خودراضی نیستند، چون آنها فرعون هستند؛ یقیناً عالمان بی‌عمل دنیاپرست پول‌پرست مقام‌پرست نیستند، چون آنها ریسمان شیطان هستند؛

۱. آل عمران: ۱۱۲.

یقیناً عموم مردم هم نیستند، آیا عموم مردم قدرت دارند که ما را مثل قرآن خدایی کنند؟ ما تاجر، بقال، لبنیاتی، بتا، دکتر و مهندس مؤمن داریم، ولی پیش هر کدامشان برویم و بگوییم راستش را به ما بگو؛ آیا تو توان داری ما را به ربوبیت حق وصل بکنی که تربیتی الهی پیدا بکنیم و انسان ربانی بشویم؟ خودشان می گویند ما چنین قدرتی نداریم! پس ما خیلی ها را باید از «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» خارج بکنیم، چون اینها نمی توانند.

به راستی آن «ناس» چه کسانی اند که می توانند ما را مثل قرآن و بی کم و زیاد به ربوبیت خدا اتصال بدهند تا ما از اخلاق الهی آنها مایه بگیریم و تربیت بشویم، از باطن آنها مدد بگیریم و اهل توحید بشویم، از علم آنها مدد بگیریم و عمل درست انجام بدهیم؟ این ناس چه کسانی هستند که قدرشان مثل قرآن، درک و فهمشان حقیقت قرآن و توانشان توان قرآن است؟ در قلب خودتان انصاف بدهید؛ آیا کس دیگری غیر از وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام عصر علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام، «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» هست؟

حرکت انسان با قبول مفاهیم آیات

ما اگر در آیه دقت بکنیم و وضع و حال مردم هر دوره‌ای را در تاریخ یا زمان خودمان با مشاهده، ملاحظه و دقت بکنیم، هیچ کدام «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» نیستند. «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» یعنی آن که عدل قرآن، وزن قرآن و قرآن عینی است. قرآنی که در مساجد و منازل وجود دارد، قرآن کتبی است که یک نفر باید به ما بگوید این آیه این مطلب را می گوید، مواظب باش به حرام دچار نشوی؛ یا این آیه این مطلب را می گوید، پس مواظب باش به کبر و ریا و غرور دچار نشوی. اگر من مفهوم و معانی آیات را بپذیرم، مرا حرکت می دهد؛ ولی اگر قبول نکنم، هیچ حرکتی در من ایجاد نمی کند. وقتی آدم پیش طبیب متخصص برود و برای اینکه کلیه کم کارش را به پرکاری طبیعی وادار بکند، نسخه‌ای بگیرد و در طاقچه بگذارد، دوای آن را نگیرد و نخورد؛ نسخه در طاقچه که درمان نمی کند و شفا نمی دهد، به قول دکترها، نسخه را باید پیچید! آنها می گویند برو این نسخه را بیچ؛ منظورشان از پیچیدن نسخه، این نیست که نسخه را خیلی تمیز عین یک سیگار لوله کنم، بیچم و در جیب بغلم بگذارم. نسخه را

بیبچ، یعنی داروهایت را از دواخانه بگیر و بخور، کار کلیهات خوب می‌شود، این مشکل تنفسی از سینهات رد می‌شود یا معدهات از درد نجات پیدا می‌کند.

جدایی ناپذیری «حَبَلِ مِنَ النَّاسِ» و «حَبَلِ مِنَ اللَّهِ»

ائمه طاهرين علیهم‌السلام و صدیقه کبری علیها‌السلام وزن قرآن، عدل قرآن و قرآن عینی و عملی هستند؛ لذا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یکی دو ساعت مانده بود که از دنیا بروند، فرمودند: «لَنْ يُفْتَرَقَا» اینها اصلاً از هم جدا نمی‌شوند؛ چون یک واحد هستند و نمی‌توان آنها را جدا یا نصف کرد. «لَنْ يُفْتَرَقَا» اینها یک حقیقت هستند. یکی از آنها حقیقت کتبی با مفاهیم و معانی‌اش است که باید انتقال پیدا کند؛ یکی هم حقیقت عینی است، یعنی امام عسکری علیه‌السلام، صدیقه کبری علیها‌السلام یا سایر ائمه طاهرين علیهم‌السلام، صورت انسانی قرآن مجید هستند.

معصومین علیهم‌السلام، صورت انسانی و زبان قرآن

«نهج‌البلاغه» خطبه‌ای دارد که جزء خطبه‌های کوتاه نهج‌البلاغه است، ولی اگر همین خطبه سه خطی را به دست حکیم متخصص بدهند، به کتابی تبدیل می‌کند. همه‌جای نهج‌البلاغه این جور است. یک‌وقتی خطبه ۸۶ را در فیضیه درس دادم، خودم فکر نمی‌کردم که این خطبه یک‌صفحه‌ونیمی، این قدر در عالی‌ترین مطالب انسانی و اخلاقی موج داشته باشد. بعد از اینکه این گفته‌های ضبط‌شده را درآوردند و ویرایش کردند، به کتابی شش‌صده‌ای تبدیل شد که «اولیای الهی از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام» نام دارد. این خطبه غیر از خطبه متقین است و چهل مسئله درباره عباد ویژه خدا دارد. اصلاً بار آن از بار همه کوه‌های عالم، سنگین‌تر و خطبه خیلی فوق‌العاده‌ای است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این خطبه چند خطی می‌فرمایند (من یک بخش از آن را برایتان معنی می‌کنم): «أَرْسَلَهُ عَلَيَّ حِينَ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولَ هَجْرَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْتِقَاضِ مِنَ الْمُبْرَمِ؛ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ النُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ» پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مایه‌ای را برای مردم آوردند که نبوتشان را اثبات می‌کرد و به مردم می‌باوراند که حتماً این انسان از جانب



پروردگار آمده است. این مایه چه بود؟ «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ» آن قرآن بود که آوردند؛ پس این قرآن را به حرف بیاورید و بگذارید برایتان از توحید، تاریخ گذشته، حوادث، مسائل اخلاقی و غیب عالم بگوید. امیرالمؤمنین علیه السلام امر می‌کنند که قرآن را به حرف دریاورید، چون قرآن برای حرف‌زدن زبان دارد. «وَلَنْ يَنْطِقَ» شما تا دهر هم بنشینید، صدایی از قرآن نمی‌شنوید. من علی می‌گویم که به حرف بیاورید، اما تا ابدیت به حرف نمی‌آید. قرآن زبان دارد، ولی زبانش چیست؟ «وَلَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ» من زبان قرآن هستم و باید قرآن را برایتان بگویم. در حقیقت، من عین قرآن و وجود عینی کتاب خدا هستم که از طرف قرآن با شما حرف می‌زنم:

«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي» قرآن با زبان من می‌گوید که دانش آینده در من است. از الآن که نازل شده‌ام تا روز قیامت، هرچه می‌خواهد در عالم اتفاق بیفتد، در من قرار داده شده است.

«وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي» تمام اتفاقات گذشته جهان از اول خلقت که خدا در سوره دخان شروع کرده تا زمان نزولش را برایتان می‌گوید.

«وَدَوَاءَ دَائِكُمْ» داروی بیماری‌های فکری و روانی شما در قرآن است. قرآن آسپیرین و شربت سینه ندارد، بلکه داروی اختلالات روانی و برطرف‌کردن وسوسه‌ها، سفسطه‌ها، شبهه‌ها و انحرافات است که شما اگر این بیماری‌ها را دارید، می‌توانید خودتان را با قرآن معالجه کنید.

«وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ» و اگر می‌خواهید از این اختلافات، دعواها، نزاع‌ها و به‌هم‌خوردگی‌ها و من‌وتوها، مشت بلندکردن‌ها در خانه و بیرون از خانه، بازار یا جامعه و از این حزب‌بازی‌ها نجات پیدا بکنید و جامعه‌ای منظم، معتدل و آرام داشته باشید، قرآن می‌تواند این کار را برایتان بکند.

این «بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» است؛ خدایی شدن هم بدون «بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ» و «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» امکان ندارد. مقدمه حرفم تمام شد.

اتصال زندگی به دو ابزار برای وصل شدن به پروردگار

صاحب امروز، وجود مبارک امام یازدهم، «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» است. با اینکه ۲۸ سال بیشتر در دنیا عمر نکردند، در همین ۲۸ سال ارثی را برای جهان گذاشته‌اند که روایات، نظریات، افکار، محصولات قلب و فهم ملکوتی‌شان است. اگر آدم بخواهد با این دستگیره و حبل و قرآن به خدا برسد، به راحتی می‌تواند برسد؛ فقط به مقداری از خودگذشتن، از پول‌گذشتن و از دنیای غلط‌گذشتن لازم است؛ البته نه از همه دنیا! به ما نگفته‌اند که از همه دنیا بگذر، بلکه گفته‌اند آدم فعالی در بخش معاش خودت باش. کسی پیش پیغمبر ﷺ آمد و گفت: دیگر در مغازه‌ام را بسته‌ام و حوصله‌اش را ندارم، خودم را بازنشسته کرده‌ام و روزها در خانه، کمی استراحت می‌کنم، قرآن و نماز مستحبی می‌خوانم و ظهرها هم به شما اقتدا می‌کنم. حضرت فرمودند: خیلی اشتباه کردی! چه کسی گفته است که در معاش را ببندی و فعالیت اقتصادی‌ات را تعطیل بکنی؟ همین امروز مغازه‌ات را باز کن و مشغول کار بشو.

بعضی به پیغمبر ﷺ می‌گفتند: ما مغازه‌ای خریده و پر از جنس کرده، هر روز می‌فروشیم و می‌خریم، سرمان گرم است و خوب هم درمی‌آوریم. در قیامت در چه حالی هستیم؟ آیا ما را می‌گیرند و می‌گویند تو دنیاپرست و شکمو بودی؟ وضع ما چه می‌شود؟! پیغمبر ﷺ فرمودند: این پول درآوردنتان را برای من توضیح بدهید تا بگویم در قیامت چه کاره هستید؟ گفتند: یا رسول الله! ما وقتی به دخل و خرج خودمان می‌رسیم، می‌بینیم پول خرج خانه، لباس بچه‌ها، عقد و عروسی بچه‌ها و دوا و دکتر را داریم. آنچه از مغازه، باغ یا کشاورزی اضافه می‌آید، این اضافه را به چند قسمت تقسیم می‌کنیم: بخشی را به قوم و خویش‌های نیازمندان می‌دهیم؛ بخشی را به مردم مؤمنی می‌دهیم که گیر و گرفتاری، قرض و مشکل دارند؛ بخشی هم برای زیارت کنار می‌گذاریم (آن وقت جای زیارتی غیر از مکه نبود) که از مدینه به مکه می‌رویم تا برگردیم، خرج راه و کرایه خانه در مکه و درآمد خورد و خوراکمان باشد. این وضع پول‌درآوردن ماست. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: شما کار آخرتی می‌کنید و دنیایی نیستید که در قیامت بگیرند، دست‌تان را از پشت ببندند و بگویند اهل دنیا بودید، به جهنم بروید. در حقیقت، آن که رباخور، دزد یا اختلاس‌چی است یا در



شیر و ماست و پنیر و عسل مردم تقلب می‌کند، اهل دنیا است. شما را اهل دنیا نمی‌گویند. شما اهل آخرت هستید.

خدا نمی‌گوید در معاش و درآمدت را ببند، ولی این را می‌گوید که زندگی‌ات به دو ابزار اتصال به پروردگار وصل باشد: یکی قرآن و یکی هم ائمه طاهرين علیهم‌السلام و حضرت صدیقه کبری علیها‌السلام.

فرهنگ زندگی درست در کلام صدیقه کبری علیها‌السلام

مگر ما از حضرت صدیقه علیها‌السلام فرهنگی داریم؟ بله، خیلی مفصل هم داریم. زمانی روایتی را در جلد چهارم «تفسیر برهان» چاپ قدیم دیدم؛ چاپ جدیدش هشت جلدی است و نمی‌دانم در کدام جلد آن است. من چهار جلد چاپ قدیم را داشتم. مردی با قیافه محزون به خانه می‌آید، خانمش به او می‌گوید: حالت چطور است (حالا من روایت را توضیح می‌دهم)؟ امروز فروشی نداشتی؟ گفت: فروش داشتم. زن گفت: آیا دیروز و پریروز فروخته‌ای و پولش را نداده‌اند؟ گفت: همه را داده‌اند. زن گفت: پس چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: امروز در آن فرصتی که مشتری به مغازه نمی‌آمد و برود، در فکر رفتم که مرا در قیامت به جهنم می‌برند یا بهشت؟ جواب آن را پیدا نکردم و غصه دارم! خانمش به او گفت: من چه کاری می‌توانم برای تو بکنم؟

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: نشانه زن خوب این است که کمک شوهرش باشد، نه اینکه سربار، اعلی حضرت و فرمانده شوهرش باشد. همچنین امام هشتم می‌فرمایند: زندگی زن و شوهر عشق است و اگر عشق و محبت نباشد، این زندگی یک زندگی شیطانی است. و بارک‌الله به این مرد! بعضی‌ها چقدر آدم‌های بابصیرت، با فکر و ارزشی هستند. مرد گفت: کل پرونده قیامت پیش فاطمه زهرا علیها‌السلام است. تو برو و از حضرت زهرا علیها‌السلام بپرس که شوهر مرا در جهنم می‌بینی یا بهشت؟ زن چادرش را سرش انداخت و به در خانه صدیقه کبری علیها‌السلام آمد. آهسته در زد، فاطمه زهرا علیها‌السلام دم در آمد و گفت: خانم! داستان این است و شوهرم زانوی خود را در خانه بغل گرفته و غصه‌دار است؛ نمی‌داند جهنمی یا بهشتی



است! حالا کدام طرفی است تا من به او بگویم و خیالش را راحت کنم؟ صدیقۀ کبری علیها السلام فرمودند: می‌دانی خدا به پدرم پیغمبر صلی الله علیه و آله چه چیزی نازل کرده است؟ قرآن را نازل کرده است. فرمودند: به شوهرت بگو که اگر زندگی‌ات مطابق با این کتاب است، اهل نجات هستی؛ اما اگر این‌گونه نیست، اهل آتش هستی. خیلی راحت! البته قرآنی بودن هم به‌تنهایی نمی‌شود و باید توسل عملی به «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» داشت؛ پس آن آدم، اهل بهشت و نجات است.

امام، متصل‌کنندهٔ انسان به حقایق الهی

امام عسکری علیه السلام یک فرهنگ عظیم تربیتی (فقهی‌اش را اجدادش حضرت باقر و حضرت رضا تقریباً و امام صادق به‌طور کامل برای مردم به ارث گذاشته‌اند) و یک سلسله مسائل اعتقادی و اخلاقی به‌جا گذاشته‌اند که فهم و عمل به آن مسائل، «حَبْلِ مِنَ النَّاسِ» و «حَبْلِ مِنَ اللَّهِ» می‌شود و آدم اهل نجات می‌شود. یکی از این سفارشات، همین متنی است که من از سال نود در اینجا شروع کرده‌ام و هنوز تمام نشده است و از دو بخش آن بیرون نرفته‌ایم. جبرئیل به پروردگار گفت: دلم می‌خواهد از اوّل بهشت تا آخرش را عبور بکنم و ببینم بهشت چقدر است؛ مثلاً از این در که در ورودی است تا آن در خروجی، به من اجازه می‌دهی؟ خطاب رسید: با این پر و بال و قدرتی که داری (ما نمی‌دانیم بال ملائکه چیست و کیفیت و کمیّتش برای ما روشن نیست، اما پروردگار از جبرئیل در قرآن به شدیدالقوی تعبیر کرده است. خدا به یک‌نفر بگوید شدیدالقوی، شما فکر کن و ببین قدرت او در چه حد است)، نمی‌توانی و من قدرت حرکت تو را چندبرابر می‌کنم (من متن روایت را یادم نیست)؛ تو برو و برو. جبرئیل سیصد هزار سال پرید، بعد گفت: خدایا به کجا رسیدم؟ خطاب رسید: باز هم برو تا به آخر بهشت برسی؛ یعنی به دیوار که پشت آن هیچ چیزی نیست. سیصد هزار سال دیگر هم به سال بهشتی پرید و گفت: خدایا ما کجای بهشت هستیم؟ خطاب رسید: باز هم برو! سیصد هزار سال دیگر پرید و نزدیک یک‌میلیون

سال شد، خطاب رسید: هنوز از یک بخش بهشت من نگذشته‌ای و هفت بخش دیگر مانده است. تو هنوز از بخش اول آن رد نشده‌ای! سر جای خودت برگرد و توقع دیدن آخر خانه مردم مؤمن و بندگان خوب مرا نداشته باش.

امام آدم را به این حقایق و واقعیات متصل می‌کند و حرف‌هایشان این قدر دریاوار است که ما در این شش سال نتوانسته‌ایم از دو جمله‌اش خارج بشویم و بیرون برویم و حالا حالاها هم حرف دارد.

فراموشی خود، جریمه فراموش کردن خدا

حضرت در این متنی که دارند، کتاب تربیتی کامل و جامعی است. باز هم نمی‌توانم رد شوم! حضرت می‌فرمایند: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ» شما را به این سفارش می‌کنم که خدا را در زندگی خودتان یادتان نرود و غفلت نکنید، تقوا داشته باشید. اگر آدم خدا را بیاید، خودش را می‌پاید و اگر تنها خودش را بیاید، دیگر خدا را نمی‌پاید. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱ مانند کسانی نباشید که خدا را یادشان رفت و به جریمه از یاد بردن خدا، خودشان را هم از یاد بردند. این گونه نباشید! شما هم به یاد خدا باشید تا یاد خودتان هم باشید؛ شما مسافر عالم آخرت هستید. همچنین یاد خودتان هم باشید؛ شما به جایی می‌روید که هم بهشت، هم جهنم، هم دادگاه و هم رسیدگی به پرونده دارد. نوع رسیدگی به پرونده‌اش هم این است: ﴿إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَاهَا وَكَيْفِيًا حَاسِبِينَ﴾^۲ اگر عملت به وزن دانه ارزن باشد، در محشر جلوی چشمت می‌آورند و خودم حسابگر آن هستم. وقتی آدم یاد خدا باشد، یاد انبیا هم هست، چون خدا انبیا را فرستاده است؛ یاد قرآن هم هست، چون خدا قرآن را نازل کرده است؛ یاد ائمه هم هست، چون خدا اینها را پیشوایان ما قرار داده است؛ همه اینها از دل تقوا درمی‌آید.

۱. حشر: ۱۹.

۲. انبیاء: ۴۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام جمله‌ای دارند که خیلی شنیدنی است: «جَمَاعُ الْخَيْرِ التَّقْوَى» مجمع تمام خوبی‌های عالم، تقواست؛ یعنی اگر تقوا داشته باشید، تمام شاخه‌های خوبی از زندگی‌ات بیرون می‌زند.

سه حقیقت پنهان در تقوا

(الف) حفظ اعضا و جوارح از محرّمات الهی

تقوا چیست؟ این جور که ائمه ما فرموده‌اند، چون آنها به این حرف‌ها عالم هستند، تقوا یعنی حفظ چشم، گوش، زبان، دست، شکم، قدم و عضو شهوت از محرّمات الهی. این یک‌سوم تقواست؛ یعنی اگر من با چشم، زبان، گوش، دست، شکم، پا یا غریزه جنسی‌ام گناه نکرده‌ام، این یک بخش تقواست.

(ب) آراسته‌بودن به حسنات اخلاقی

بخش دوم، آراسته‌بودن به حسنات اخلاقی است؛ یعنی حسود، مغرور، طمع‌کار، متکبر، بی‌قناعت، خودبین، بدبین و از خودراضی نباشم. آدم بامحبت، بامهر، متواضع، فروتن، باصداقت و درستکاری باشم. این بخش دوم تقواست که دوسوم شد.

(ج) تقوای دل

یک سوم دیگر آن هم تقوای دل است؛ دل را به چه کسی می‌بندم، دلدار و دلبرم کیست. خداوند این را در سوره توبه در هشت بخش معنی کرده است. اگر شما ارتباط قلبتان با پروردگار عالم ارتباطی اصل باشد و بقیه ارتباطها (ارتباط با پدر، مادر، زن، بچه، پول، خانه و تجارت) که هشت رابطه است، زیرمجموعه رابطه با پروردگار باشد، شما تقوای قلبی دارید؛ اما اگر یکی از این زیرمجموعه‌ها بر محبت خدا حاکم بشود و محبت خدا محکوم آن حاکم باشد، تقوای قلب به هم‌ریخته و قلب آدم، نجس و آلوده شده است. این سه مرحله تقوا بود.



حکایتی شنیدنی از اهل تقوا

دوسه تا ریزه‌کاری از تقوا برایتان بگویم؛ اگرچه می‌دانم که اگر من اینها را در شهرهای بزرگ، بخصوص در تهران بگویم، عده‌ای بعد از شنیدن از تلویزیون، می‌گویند حیف! ایشان هم به افسانه‌گویی افتاده است. اینهایی که می‌گوید، اصلاً امکانش نیست، از کجا می‌گوید؟! اینهایی که می‌گوید، برای مریخ یا زحل است؟ اینها نباید برای کره زمین باشد! ولی اینها برای کره زمین است و من بعضی از آنها را خودم با چشم خودم دیده‌ام و افسانه نیست، بلکه حقیقت است. آن که در بدن، نفس و قلب خود اهل تقواست، خیلی راحت این کاره است.

یکی از این اهل تقوا، مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید محمدباقر دُرچه‌ای که بیشتر شاگردانش از مراجع بزرگ شیعه شده‌اند. آیت‌الله‌العظمی بروجردی یکی از شاگردان اوست. آنهایی هم که مرجع نشدند، مثل پدر حاج آقا بزرگ صاحب نفس و اثر در مردم شدند. اینها شاگردان مرحوم دُرچه‌ای بودند. ایشان خیلی شخصیت فوق‌العاده‌ای داشت. عصرهای جمعه یا سحر شبیه برای درس دادن به اصفهان می‌آمدند و غذایشان هم (نان و کشک، نان و ماست، نان و گوشت کوبیده) می‌آوردند. با خودشان غذای تا پنج‌شنبه را می‌آوردند و پنج‌شنبه هم از مدرسه راه می‌افتادند و به درچه (محل زندگی و تولدشان) می‌رفتند. وقتی در مدرسه بودند، از حوض مدرسه که وقف مدرسه و برای وضوگرفتن و شست‌وشو بود، سحر برای نماز شب، ظهر برای نماز ظهر و عصر، مغرب هم برای نماز مغرب و عشا وضو می‌گرفتند؛ اما عصر چهارشنبه یا سحر پنج‌شنبه که به دُرچه می‌آمدند، رشته باریکی به اندازه یک جوی مثلاً عرض دومتري از زاینده‌رود از در خانه‌شان رد می‌شد (من آنجا را دیده‌ام. بعضی چیزها را که می‌شنیدم، برای دیدنش می‌رفتم) و ایشان آن دو شبانه‌روزی که دُرچه بودند یا تابستان که درس اصفهان یک‌ماه تعطیل بود، خیلی دوست داشتند از خانه بیرون بیایند و سر آن جوی وضو بگیرند. آب روان را دوست داشتند و عاشق آب روان بودند. وضوی صبح، سحر، ظهر، مغرب و عشا را از آن آب می‌گرفتند؛ بعد فکرشان این بود: این آبی که یک شعبه زاینده‌رود است و برای کشاورزی دُرچه استفاده می‌شود، اضافه‌اش برای

کشاورزی محله‌های سله می‌رود و بقیه‌اش برای کشاورزی‌های اطراف می‌رود، به این مقداری که من وضو می‌گیرم و این آب به صورت، دست، سر و روی دو پایم می‌چسبید، من از آب کشاورزان منطقه کم می‌کنم و معلوم نیست خدا راضی باشد! در خانه‌اش یک چاه بود که هم صبح، هم ظهر، هم شب، خودش یک سطل با چرخ چوبی از چاه می‌کشید و در آن رودخانه می‌ریخت و بعد وضو می‌گرفت. می‌گفت: من که ده‌برابر این آب وضو را پس داده‌ام، دیگر گیری در قیامت ندارم. این تقواست، ولی این تقوای خیلی بالایی است! این قدر بالاست که اگر آدم برای امروزی‌ها بگوید، فکر می‌کنند افسانه است. حالا فکر بکنید شخصی مثل سید محمدباقر که «بِحَيْلٍ مِنَ النَّاسِ» او بعد از «بِحَيْلٍ مِنَ اللَّهِ» او قوی است، این شخص چطوری زندگی می‌کرد؟!

پیرمردهای شهر یادشان است، کل شهر این‌جوری بود، آلا بعضی از جوان‌ها. من بچه بودم، به یاد دارم. خانم‌ها و آقایان، هرکدام نمازهایشان را در مسجد محل می‌خواندند و به خانه می‌آمدند، آبگوشت حاضر بود، می‌خوردند و می‌خوابیدند. در واقع، ساعت هفت شب در این شهر، نود درصد مرد و زن بیدار نبودند. عمرشان را به‌هیچ‌عنوان برای خیلی از مسائل به‌دردنخور تلف نمی‌کردند و خیلی راحت هم صبح برای نماز، قرائت قرآن، اذان گفتن و بیدار کردن مردم دیگر بلند می‌شدند. داستان این‌جور بود و شب را به «شب مردان خدا روز جهان‌افروز است» تبدیل کرده بودند.

ایشان گاهی از اصفهان تا دُرچه که سی‌چهل کیلومتر است، به در خانه می‌رسید، می‌دانست خانم و بچه‌هایش خواب هستند؛ چون کلید نیاورده بود، اعتقادش این بود که مؤمن باید عادل باشد و بیدار کردن کسی ظلم است. آنها فکر کرده‌اند که من در اصفهان مانده‌ام! چه کار می‌کرد؟ عبایش را پشت در پهن می‌کرد و این عبا تشک او می‌شد، عمامه‌اش هم زیر سرش می‌گذاشت، یک‌ساعت مانده به اذان صبح هم وضو می‌گرفت که بعد سطل آب را بیاورد و بریزد، نماز شبش را می‌خواند. وقتی اذان صبح را می‌گفتند (بلندگو نبود و مردم اذان می‌گفتند)، می‌دانست خانمش برای نماز بیدار است، در می‌زد و داخل می‌رفت. خانمش می‌گفت: آقا چه موقع آمدی؟ می‌گفت: دیشب ساعت هفت به



اینجا رسیدم، اما فهمیدم که شما خواب هستید و مزاحمتان نشدم. این تقوا تقوای نوع بالایی بالاست که ما هم می‌توانیم رعایت بکنیم و به اجرا بگذاریم.

دعای پایانی

روز ولادت است، خدایا! به حقیقت حضرت عسکری علیه السلام که قسم به همه ائمه، اولیا و انبیاست، چون امامان ما خلاصه عالم وجود هستند، توفیق تحقق تقوایی را که مورد قبول توست، به همه ما عنایت بفرما.

خدایا! فهم معارف را نصیب ما بگردان.

خدایا! تو ارحم الراحمین هستی و ما یقیناً مقصر هستیم؛ هیچ کدام از ما نمی‌توانیم بگوییم که گناه نکرده‌ایم، اما بچه شیرخواره‌ها و پیرمردها و پیرزن‌ها که اصلاً در گناه نیستند و تعدادی از ما مقصر هستیم. تقصیرات ما را نادیده بگیر و به خاطر این بچه شیرخواره‌ها، زن‌های شیرده، پیرمردها و مریض‌های در بستر، باران رحمت را نازل کن؛ باران و برف فراوان نازل کن و گناهان ما را هم به گل جمال امیرالمؤمنین علیه السلام ببخش.

خدایا! به حقیقتت، مرگ و حیات ما را مرگ و حیات انبیا و ائمه قرار بده.

خدایا! امام زمان علیه السلام را همین الآن، یعنی یک دقیقه دیگر هم نشود، به حق زینب کبری علیه السلام، دعاگوی ما و زن و بچه‌های ما و نسل ما قرار بده.



جلسه سوم

حرکت همه جانبه اهل تقوا در

خودنگهداری

حرکت همه جانبه اهل تقوا در خودنگهداری

سفارش امام یازدهم به شیعه و همه مردم به تقوا، اولین سفارش به تقوا نبوده است و قرآن مجید می‌فرماید که به تمام امت‌های گذشته، چه از زبان کتاب آسمانی و چه از زبان انبیا به تقوا سفارش شده است. همه امامان و صدیقه کبری علیها السلام در روایات، نامه‌ها و سخنرانی‌هایشان، مردم را به تقوا دعوت کرده‌اند.

حرکت دائمی و همه جانبه اهل تقوا

قرآن مجید را که قرائت می‌کنیم، به‌طور کنایه در سوره حمد از تقوا یاد شده است: ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾؛^۱ یعنی «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نه گمراه بودند و نه مورد خشم پروردگار. «گمراه نبودند»، یعنی دریایی از تقوا بودند؛ «مورد خشم نبودند»، یعنی تقوایی داشتند که خشم را دفع و رضایت خدا را جلب می‌کرد. در آیه دوم سوره بقره نیز از اهل تقوا و اوصافشان یاد شده است. خیلی جالب است که وقتی می‌گوید اهل تقوا مؤمن به غیب هستند، اهل نماز، انفاق و اهل ایمان به تمام کتاب‌های گذشته به‌عنوان وحی خدا و اهل باور واقعی نسبت به آخرت هستند، از این اوصاف معلوم می‌شود که اهل تقوا دائم در حرکت هستند.

۱. حمد: ۷.



الف) حرکت قلبی

حرکت قلبی دارند: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْآخِرَةُ هُمْ يَرْجُونَ﴾^۱ این یک حرکت سالم قلبی است.

ب) حرکت مالی

همچنین دارای حرکت مالی هستند؛ یعنی ترمزی به نام بخل در وجود اهل تقوا وجود ندارد و آن قدر عاشق و دلبسته پول نیستند که اگر یتیم، فقیر، مستحق یا قوم و خویش آبروداری آمد، دستشان در جیبشان نرود. آنها اهل توقف مالی نیستند و حرکت مالی دارند. مال را مال الله و خودشان را کارگر خدا می دانند. اینها در انتظار هستند که خدا نسبت به مالشان چه حکمی می دهد، حرکت کرده و حکم را عمل بکنند.

ج) حرکت بدنی و روحی

یک حرکت بدنی و روحی هم همراه هم دارند که نماز است؛ از طرفی، بدن و روح با بدن هر دو به معراج معنوی و به سوی قرب حضرت ربّ حرکت دارند. شنیده‌اید که پیغمبر ﷺ فرموده‌اند: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ». معراج یعنی از یک نقطه به نقطه دیگر صعود کردن؛ پس ما در نماز نایستاده‌ایم و از ابتدای تکبیر الاحرام در حرکت هستیم. همین طور حرکت را ادامه می دهیم و در سلام آخر به محضر همه فرشتگان، ارواح انبیا، اولیا و مؤمنان می رسیم که خطاب می کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». ما «السَّلَامُ عَلَيْهِمْ» نمی گوییم؛ اگر این گونه بگوییم، نماز باطل است. ما خطاب می کنیم: «سلام بر شما»، یعنی ما از شما غایب نیستیم، شما هم از ما غایب نیستید و الآن هر دو در حضور همدیگر قرار داریم.



معامله پروردگار با بندگان بر اساس ظرفیت آنها

البته این نماز در صورتی که اخلاصی در حد خودمان با آن باشد، ما را در حد خودمان حرکت می‌دهد؛ چون ما ظرفیت خاصی داریم. خداوند دوسه بار در قرآن فرموده است که من با ظرفیت شما با شما معامله می‌کنم. خدا خدای بی‌توقعی است و می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۱ من به اندازه ظرفیت شما از شما توقع دارم و توقع نماز پیغمبر ﷺ، صدیقه کبری ﷺ یا امام عصر ﷺ را ندارم؛ چون قدرت آن را ندارید. وقتی قدرتش را ندارید، من هم از شما نمی‌خواهم.

اما در قرآن مجید دارد: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» من توان تقوا را در حدی که دارید، از شما می‌خواهم. به تناسب ظرفیتی که دارید، عبادت حق و خدمت به خلق از شما می‌خواهم. توان امیرالمؤمنین ﷺ یک توان مافوق همه جن و انس است. تمام جنگ او با عمروبن عبدود و درگیری اش پنج دقیقه هم طول نکشیده است! شمشیر را بالا برده و پایین آورده، نیم تنه عمروبن عبدود را قطع کرده، روی خاک افتاده و برگشته است؛ حتی به لباس و اسب قیمتی، زینت و آلاتی که به لباسش بود، نگاه کردند! کفر را زدند و برگشتند، هدف دیگری هم نداشتند؛ نه اسب، نه لباس، نه پول، نه بارک‌الله، نه زنده‌باد و مُرده‌باد. این اخلاص است. عیار اخلاص امیرالمؤمنین ﷺ به قدری بالا بود که وقتی برگشتند، پیغمبر ﷺ فرمودند: «ضریه علی» یک شمشیر زد و دوتا هم به عمروبن عبدود زد. این «ة» در «ضریه»، «تای واحد» است. یک ضریب علی از عبادت کل انس و جن برتر است؛ یعنی اگر میلیاردها انسان و جن باهم جمع بشوند و نماز بخوانند (چون آنها هم مکلف هستند)، روزه بگیرند، زکات بدهند، حج بروند و خدا را نصفه شب عبادت بکنند، کل آنها در مقابل این یک ضریب امیرالمؤمنین ﷺ کم می‌آورند.

خدا چنین کاری از ما نمی‌خواهد، چون ما نمی‌توانیم؛ اما از ما می‌خواهد که اگر یک میلیون از مال و کارکرد مغازه، کارخانه و زمین سر سال اضافه آمد، دویست هزار تومان آن را برای دینش

بدهیم. این را هم باید گفت طاقت ندارم؟! اگر کسی طاقت ندارد که این دویست تومان را بدهد، نباید بگوید طاقت ندارم و باید راستش را بگوید؛ یعنی بگوید که من بخیل هستم. چطور طاقت دارد هشتصد هزار تومان اضافه را بخورد؟ چطور طاقت داشت که یک سال خورد، پوشید، سفر رفت، برای عروسی دختر و پسرش خرج کرد، حالا این دویست هزار تومان را طاقت ندارد؟ نمی توانم، طاقتم نیست و خرجم سنگین است، این دروغ و بخل است.

روایتی شگفت انگیز و بی نظیر در خصوص بخل

حالا من کلمه بخل را گفتم، به جای اینکه وارد بخل بشوم، یک روایت درباره بخل می گویم. اگر خودتان بخواهید بخل را ببینید، آیه ۱۸۰ سوره آل عمران و آیات بیستم به بعد سوره توبه را ببینید. آدم وقتی این آیه سوره آل عمران و آیات سوره توبه را می بیند، اصلاً بهت می کند، وحشت زده می شود و می ترسد که بخل عجب دیو ده شاخ خطرناکی است! وجود مبارک مرحوم ملامهدی نراقی که مؤلف «جامع السعادات» است، این روایت را بیان می کند. این کتاب در سه جلد چاپ شده که در زمان خودش یک جلد قطور و خطی بوده و از بهترین کتاب های اخلاقی شیعه است.

ملاحمد نراقی، از برترین علمای جامع شیعه

ملاحمد از برترین علمای جامع شیعه و ملامهدی پدر ملاحمد است. پدر ملامهدی کارمند شهرداری در نراق بوده و خیلی روان تر بگویم، رفتگر بوده است؛ ولی چه فرزندی به این عالم اسلام تحویل داد که هنوز آدم کم نمونه ای در این ۲۵۰ سال است. در اصفهان درس خوانده و هر یکی دو ماه هم نامه ای از طرف پدر برای او می آمد، نامه ها را می بوسید و زیر تشکچه در حجره اش می گذاشت، اما نمی خواند و می گفت: اگر نامه را بخوانم، یا مرا خواسته اند که نراق بیا یا می خواهند چیزی را به من خبر بدهند که ممکن است به روحیه ام لطمه بزند و از درس عقب بمانم. نامه ها ماند، آخرین نامه هم آمد که آن هم ماند! نامه بعدی را برای استادش مرحوم خواجوی نوشتند. نامه ها را از نراق تا اصفهان دو روز با قاطر می بردند، نامه به دست استاد رسید، گفتند ما نمی توانیم به ایشان خبر بدهیم، انگار نامه ها را



نمی‌خواند! پدرش چندروز است که از دنیا رفته، به ایشان خبر بدهید به نراق بیاید و برگردد. وقتی استاد نامه را به او داد، به استاد گفت: اجازه می‌دهید من برای پدرم قرآن و نماز بخوانم و کار خیر بکنم، اما یک روز درس تعطیل نشود؛ چون الآن جلسات پدرم هم تمام شده است. این انسان والا و بزرگ که این کتاب را درباره اخلاق نوشته است، این روایت را در کتابش می‌آورد. رسول خدا ﷺ، این نخبه همه آفرینش برای جامعه اسلامی شناخته شده نیست و برای ما همین بس که «اصول کافی» از امیرالمؤمنین ع، این بنده ویژه خدا و عالم علوم همه انبیا و فرشتگان نقل می‌کند و می‌گوید: من بنده‌ای از بندگان این پیغمبر هستم.

عظمت مؤمن، بالاتر از خانه کعبه

پیغمبر به این با عظمتی بیت را طواف می‌کند و در طواف به دم در بیت رسید. پیغمبر ﷺ ظاهراً در طواف واجب بودند، دیدند مسلمانی حلقه در کعبه را گرفته است. در آن وقت در کعبه هم کف زمین بود و مثل حالا بالا نبود. حلقه در را گرفته و می‌گوید: خدایا! به حرمت این کعبه و آن ارزشی که این بیت نزد تو دارد، مشکل مرا حل کن. پیغمبر ﷺ همین طور که در طواف بودند، ایستادند و روی خودشان را به بیت برنگردانند که طوافشان لطمه بخورد، دستشان را روی شانه این مرد طواف کننده گذاشتند و فرمودند: خدا را به قسمی بالاتر قسم بده! قسم بالاتر از کعبه هم هست. گفت: من بلد نیستم! به چه کسی یا چه چیزی قسم بدهم؟ فرمودند: اگر خودت به مؤمن بودن خودت یقین داری، خدا را به خودت قسم بده؛ «الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ» ارزش مؤمن پیش پروردگار از کعبه بالاتر است. این خانه از سنگ و گل است و مؤمن خلیفه الله است.

بخیل، اهل آتش دوزخ

این شخص به قول ما، یک خرده درنگ کرد که مثلاً خدا را به خودم قسم بدهم یا ندهم، چه کار کنم؟! پیغمبر ﷺ فرمودند: چه شده؟ گفت: من عیبی دارم که خجالت می‌کشم خدا را به خودم قسم بدهم. حضرت فرمودند: عیب تو چیست؟ گفت: من بخیل هستم! پیغمبر ﷺ او را رها کرد و طواف را ادامه داد و این جمله را فرمودند: «الْبُخْلُ فِي النَّارِ» بخل در وجود هر

کسی که باشد، اهل آتش است؛ حالا بی‌دین یا با دین، نمازخوان یا روزه‌گیر است. این بخل مانع حرکت است و تقوا موتور همه حرکت‌هاست؛ هم قلب را حرکت می‌دهد که در آیات اول سوره بقره شنیدید و هم بدن و جان را حرکت می‌دهد و هم حرکت مالی به انسان می‌دهد.

حقیقت معنایی تقوا

این تقوا چیست که قرآن می‌گوید تقوا را به تمام امت‌های گذشته سفارش کرده‌ام و همه انبیا و ائمه هم به مردم سفارش کرده‌اند؟ معنای لغوی تقوا این است: خود را از مجموع خطرانی نگاه‌داشتن که در دنیا و آخرت پیش روی انسان است. آدمی که می‌خواهد تقوا داشته باشد، باید معرفت خطرشناسی هم پیدا بکند. من اگر ندانم خطر چیست و به من بزند، نگران و ناراحت نمی‌شوم. عرق‌خور، قمارباز یا رباخوری که نمی‌داند خطر عرق، قمار یا ربا در قیامت، دوزخ است، هرگز در مقام نگه‌داشتن خودش از خطر بر نمی‌آید و راه را می‌گیرد و می‌رود. نمی‌داند چه خطرانی پیش روی اوست و می‌رود. چه موقع این خطرات را می‌فهمد؟ آن وقتی که خدا می‌گوید پرده را از جلوی چشم بردارم و همه چیز را دقیق در آخرت، هم ببینی و هم بشناسی؛ اما دیگر وقت گذشته و فرصت از دست رفته است. بعد از اینکه وارد قیامت بشوم و خطرها را ببینم، هیچ‌کس هم به من نشناساند، در قیامت معلم نمی‌خواهم. آن که تا آخر عمرش به گناهان آلوده بوده و خطرشناس هم نبوده، وقتی وارد قیامت می‌شود، خودش خیلی راحت همه خطرات را حالی‌اش می‌شود. کسی به او نمی‌گوید که اینجا چه خطرانی وجود دارد!

خطرات قیامت برای متوقفین

الف) حجاب از پروردگار عالم

خطرات در قیامت چندجور است که یکی از آنها، محجوب‌ماندن از پروردگار عالم است. من در کتاب‌های علمای اهل دقت دیدم که می‌فرمایند: عذاب حجاب از پروردگار، یعنی جداافتادن کامل بین انسان و خدا در قیامت که حسی می‌شود، از تمام عذاب‌های جهنم



سنگین تر است؛ چون عذاب قلبی و روحی است. شما سوره آل عمران را بخوانید، پروردگار می فرماید: من با اینها در قیامت که اهل دوزخ هستند، ﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱ اصلاً حرف نمی زدم. اینکه آدم در بیابان قیامت یک میلیون بار با گریه بگوید: «یا رب، یا رب»، «یا الله»، «یا ارحم الراحمین» و جواب آدم را ندهند، این عذاب نیست؟! شما دوبار بجهات را صدا می کنی، بجهات می فهمد و جواب نمی دهد، به او می گویند: بی تربیت، بی ادب! صدای مرا نشنیدی؟ اما خدا که ﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾^۲ هر صدایی را در قیامت مثل دنیا می شنود و هر چیزی را می بیند، عده ای در قیامت در سر می زنند، ناله و فریاد می کنند و خدا را صدا می زنند، خدا جواب آنها نمی دهد، برای این است که اینها هم جواب خدا را شصت سال در دنیا ندادند. صدای خدا که قرآن است، در دنیا پر است. وقتی اینها صدای خدا را ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۳ نشنوند و جواب ندهند، اگر مرد هستند، از اول پانزده سالگی شان و اگر دختر و زن هستند، از اول تمام شدن نه سالگی، جواب خدا را تا روز مرگشان ندهند، به چه علت خدا جواب اینها را در قیامت بدهد؟ اینها که جواب خدا را در دنیا با تکبر و غرور و از خودراضی بودن نداده اند، برای چه خدا جواب اینها را بدهد؟ شما خودتان در درون خودتان راجع به این مسئله چه داوری می کنید؟ یک آیه در قرآن دارد که پروردگار می گوید: من در قیامت به تمام بندگانم می گویم خودشان باید پرونده هایشان را بخوانند.

شهادای کربلا، از گروه «بغیر حساب»

البته تعدادی هم هستند که در قیامت پرونده ندارند و این آیه شامل حال آنها نیست. به آنها نمی گویند «اقرأ کتابک»، چون پرونده ندارند و خودشان پرونده شان را در دنیا نوشته و تمام کرده، رضایت خدا را جلب کرده اند و جایی برای حساب نگذاشته اند. امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. آل عمران: ۷۷.

۲. حج: ۷۵.

۳. انفال: ۲۴.

وقتی در مسیر جنگ صفین به کربلا رسیدند، بعد از ظهر بود، به لشکر فرمودند: پیاده شوید! تمام لشکر پیاده شدند. امام شب تا صبح عبادت کردند و نخوابیدند. نماز جماعت صبح را که خواندند، به جای گفتن ذکر، دعای صباح و تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام، آنهایی که در صف جلو بودند، دیدند که حضرت خم شدند، یک مشت خاک از روی زمین برداشتند و بو کردند و گفتند: «وَاهَا لَكَ أَيَّتْهَا التُّرْبَةُ» خوش به حالت ای خاک! به خاک گفت، نه به آدمیزاد. «خوش به حالت» یعنی چهار روز دیگر قدمهای کسانی روی تو قرار می‌گیرد که به تو تا قیامت ارزش می‌دهند. قدمهای کسانی روی سر تو می‌آید که بعد از آنها تو را برمی‌دارند و مهر نماز درست می‌کنند؛ همه اینها از این خاک در ذهن امیرالمؤمنین بود. «وَاهَا لَكَ أَيَّتْهَا التُّرْبَةُ لِيُحْشَرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ». خیلی جالب است! یک طایفه شیعه در کربلا بودند و شهید شدند، اما امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند «أَقْوَامٌ»؛ یعنی هر یک از این ۷۲ تا یک قوم و ملت هستند. چند طایفه که در کربلا نبودند؛ همه ما اینها را می‌دانیم. «لِيُحْشَرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ» ملت‌هایی در فردای قیامت از تو بیرون می‌آیند، یعنی ۷۲ تا که هر کدامشان یک ملت هستند.

ما این را در قرآن هم داریم: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً^۱ إِبْرَاهِيمَ بَهْتَنَهَائِي يَكُ امْت بُوْد؛ البته چهار معنای دیگر هم دارد و این یک معنا بود. ابراهیم به تنهایی یک جامعه و ملت بود. اینها «بِغَيْرِ حِسَابٍ» وارد بهشت می‌شوند. اصلاً آنهایی که از خاک تو در قیامت وارد محشر می‌شوند، پرونده ندارند.

خود انسان، پاک‌ترین داور پرونده

اما آنهایی که پرونده دارند، پروردگار به آنها می‌گوید: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَذَابَكَ حَسِيبًا»^۲ پرونده‌ات در دستت است، ما کیفیت و کمیت پرونده را بلد نیستیم و قرآن به زبان ما حرف زده است. پرونده‌ات را بخوان! خواندی؟ خودت داور باش؛ من داوری نمی‌کنم و به

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. اسراء: ۱۴.



تو نمره نمی‌دهم، پیغمبرم و فرشتگانم هم نمی‌خواهند داوری بکنند. تو خودت پاک‌ترین داور در داوری هستی. داوری خودت بس است و خودت تنها حسابت را برس، کجا باید بروی، راه باز است؛ اگر باید به جهنم بروی، سرت را پایین بینداز و برو و اگر باید به بهشت بروی، سرت را بالا بگیر و برو. شما خودتان داوری کنید، چون پروردگار در قرآن مجید می‌گوید: در دنیا هم، خود مردم در حق خودشان داور هستند. آیا واقعاً ما در حق خودمان داور هستیم؟

شما داوری کنید! خانم یا آقا هستی، تاجر، بقال، باربر، عمله و بنا، مهندس یا آخوند هستی، هفتادسال در دنیا زندگی کرده و دعوت خدا را جواب نداده است؛ اگر این آدم در قیامت «یا رب، یا رب» می‌گوید، «یا ارحم الراحمین» بگوید، خدا باید جوابش را بدهد؟ برای چه جوابش را بدهد؟ می‌گوید خدا ارحم الراحمین است، جوابش را بدهد! امام باقر علیه السلام می‌گویند: قطعاً خدا ارحم الراحمین است، اما «أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ» اگر گذشت و مهر جا داشته باشد؛ اگر جا نداشته باشد و جواب مرا بدهند، به ارحم الراحمینی خدا لطمه می‌خورد. نمی‌توانم بگویم ارحم الراحمین است و جواب نمی‌دهد، پس این چه ارحم الراحمینی است؟! تقصیر، بی‌لیاقتی و عدم شایستگی برای من است، نه برای پروردگار!

ب) دورماندن از نظر رحمت پروردگار

﴿لَا يَكْفُرُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱ با آنها حرف نمی‌زنم و نگاه رحمت هم به آنها نمی‌کنم؛ چون من با اینها قهر هستم و نمی‌خواهم ریخت آنها را ببینم. «وَلَا يُرْكَبُهُمْ» پرونده‌شان هم تصفیه حساب نمی‌دهم؛ تمام گناهانشان باید روی دوششان بماند و یک‌ذره هم تصفیه حساب نمی‌دهم.

این غیر از انسان مؤمن است که وقتی وارد قیامت می‌شود و پرونده‌اش را به او می‌دهند، امام صادق علیه السلام می‌فرماید (باب عفو رحمت «بحار الأنوار» را ببینید، بحار الأنوار هم این

۱. آل عمران: ۷۷.

روایات را از خودش نوشته و از قدیمی‌ترین کتاب‌هایمان نقل کرده است): پرونده را می‌بیند و به پروردگار می‌گوید: آنهایی که این پرونده را برای من نوشته‌اند، اشتباه نکرده‌اند؟ خداوند می‌فرماید: چه اشتباهی؟ می‌گوید: برای اینکه یک‌پارچه در پرونده من درستی‌ها نوشته شده است. من خودم می‌دانم که گناهی هم در دنیا داشته‌ام، آنها کجا هستند؟ آنها را به پرونده چه کسی برده‌اند؟ خطاب می‌رسد: در پرونده کسی نبرده‌اند و من به‌خاطر ایمان، عبادت، گریه‌ها و توبه‌ات، کل گناهانت را بخشیده‌ام. درحالی‌که به آنها می‌گوید: «و لا یزگیهم» تصفیه حساب نمی‌دهم و ریزترین گناهشان هم به پایشان حساب می‌کنم.

ج) عذاب دردناک

«و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» عذاب دردناکی ویژه اینهاست و وضعشان هم خاموش نمی‌شود. اسم اینها را مرد و زن متوقف بگذارید؛ چراکه نه قلبشان حرکت ایمانی داشته، نه بدن و جانشان حرکت عبادتی داشته و نه حرکت مالی داشته‌اند. این افراد متوقف بوده‌اند و وزن شخصیتی‌شان در هشتادسال عمرشان با آن‌وقتی که از مادر به دنیا آمده‌اند، یکی است و بالا نرفته است. جنینی هستند که با خوردن و گذر زمان باد کرده‌اند و حالا هشتاد کیلو شده‌اند. همان حالت جنینی هستند و هیچ حرکت رو به جلویی نکرده‌اند.

شناخت خطرات دنیا و آخرت، بالاترین معرفت

آن‌که می‌خواهد تقوا را رعایت کند، از چه چیزی باید خودنگهدار باشد؟ از خطرات دنیا و آخرت. این شخص باید عالم به خطرات هم باشد، وگرنه خودش را نگه نمی‌دارد، چون خطری حس نمی‌کند. دین ما، یعنی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به ما می‌گوید: بالاترین و برترین عبادت، «الْمَعْرِفَةُ» این است که بفهمی و شناسی و معرفت پیدا کنی. معرفت به چه چیزی؟ این معرفت واجب عینی است. دین نمی‌گوید بالاترین معرفت، این است که تمام داروها و بیماری‌ها را شناسی؛ اینکه ده‌هزار تا از بچه‌های این مملکت می‌روند و دکتر متخصص می‌شوند و ما هم وقتی مریض می‌شویم، به آنها مراجعه می‌کنیم. وجوبی ندارد که کل ملت، همگی دکتر، مهندس، روحانی یا تاجر بشوند.



اگر کل ملت در یک مرحله قرار بگیرند که زندگی نمی‌چرخد؛ اما واجب است کل ملت به خطرات دنیا و آخرت معرفت داشته باشند. دکتر، آخوند، رئیس‌جمهور، وکیل، وزیر یا مرجع تقلید، همگی باید این معرفت را داشته باشند؛ چون من اگر خطرشناس نباشم، وقتی خطر به من بخورد، بدنم سز است و هرچه خطر زهر می‌زند، دردش را حس نمی‌کنم. بی‌معرفت یعنی بی‌هوش! اگر سی تا مار و ده تا هم عقرب روی او بیندازی، وقتی بدن به کلی سز و کرخت است، گاهی او را بگزند، وقتی چشمش را باز کند، بگوییم چه خبر؟ می‌گوید: هیچ چیزی، خبری نیست! می‌گوییم سی تا مار و ده تا عقرب به تو زده‌اند، می‌گوید نه، چقدر دروغ می‌گویید! اینجاست که بی‌معرفت‌ها به انبیا گفتند دروغ می‌گویید؛ اینجاست که به قرآن گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^۱ دروغ و ساختگی پیشینیان است؛ به پیغمبر ﷺ هم گفتند دیوانه و دروغ‌گو هستی.

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۲ «محیطه» اسم فاعل است و فعل مضارع نیست؛ یعنی همین الان آتش جهنم بر کافران احاطه دارد و انواع آتش و عذاب به آنها می‌زند؛ ولی اینها می‌خندند و عرقشان را می‌خورند، ظلمشان را می‌کنند، مال مردم‌خوری‌شان را می‌کنند و حس نمی‌کنند.

اما آن که معرفت دارد، حس او به‌طور عجیبی زنده است که قسم والله می‌خورد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: والله! اگر کل هفت اقلیم عالم را ملک منی تنها بکنند و بگویند بیا به محضر برویم و هفت آسمان را با هرچه که زیر آن است، به نام تو ثبت بکنیم و سند بدهیم. در مقابل، تو خم بشو و مورچه‌ای که یک پوست جو به لانه‌اش می‌برد، آن را بگیر. والله! من آن سند را نمی‌گیرم که این پوست جو را ظالمانه از دهان مورچه بیرون نکشم. او خطر را خیلی خوب حس می‌کند!

تقوا یعنی حرکتی همه‌جانبه؛ چون وقتی بدانم که پیش روی من، چه در دنیا و چه در آخرت خطر هست، حرکاتی می‌کنم که خطر از من رد بشود؛ هم حرکت قلبی، هم بدنی، هم روحی و هم مالی.

۱. مؤمنون: ۸۳.

۲. عنکبوت، آیه ۵۴.

کلام آخر؛ عظمت شب جمعه در روایات

چه شب بزرگی است! به قول خارجی‌ها، یک پوئن هم امشب و فردا به مؤمن داده‌اند که اگر امشب یا فردا بمیرد، قطعاً به خاطر عظمت امشب مورد آمرزش پروردگار است. من در حال ترجمه کتاب «کامل‌الزیارات» هستم که از بهترین کتاب‌های شیعه درباره زیارت است و بخش عمده‌ای از این کتاب راجع به ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. من این روایت را نمی‌فهمم، ولی این دلیل نمی‌شود که نگوییم؛ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: «وَرُبَّ حَامِلٍ فُقِّهِ إِلَيَّ مِنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ» تو نمی‌فهمی، ولی حرف را بگو! خیلی‌ها هستند که بفهمند. خیلی روایت سنگینی است! امام صادق علیه‌السلام به شخصی فرمودند: حسین ما را در شب‌های جمعه زیارت می‌کنی؟ عرض کرد: یا بن‌رسول‌الله! خود شما زیارت می‌کنید؟ فرمود: زیارت نکنم کسی را که خدا هر شب جمعه او را زیارت می‌کند؟ اتصال این شب به ابی‌عبدالله علیه‌السلام عین اتصال به پروردگار است. نمی‌گوییم شب جمعه شب رحمت‌الله است، از آن طرف هم به ما یاد داده‌اند که بگوییم شب جمعه شب زیارتی ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. کدام زیارت در این همه زیارت‌کنندگان عالم، کیفیت و کمیتش مثل زیارت زینب کبری علیه‌السلام بوده است؟ کدام زائر؟



جلسہ چہارم

مقام عبودیت جست و جوگران

حقیقی امام

یک خواسته جست‌وجوگران حقیقی امام عصر عجله الله له

یک خواسته جست‌وجوگران حقیقی، دنبال‌کنندگان واقعی و پی‌جویان جدی در رابطه با امام دوازدهم این است: «أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَالْتَّقْوَى». سه مطلب مهم در این جست‌وجوگری، کاوش و پی‌گیری قرار دارد. «کجاست» یعنی ما به دنبال او هستیم و می‌خواهیم بفهمیم کجاست کسی که دارای این سه ویژگی است: «صَدْرُ الْخَلَائِقِ» فوق همه مخلوقات؛ «ذُو الْبِرِّ» منبع، صاحب و دارنده نیکی عام است که هیچ خیری در او گم نیست، بلکه همه خیر و خوبی در او جمع است؛ «وَالْتَّقْوَى» کجاست آن کسی که حقیقت، روح و مجسمه تقواست.

شهدای کربلا، تسلیم محض امام

نالۀ آنها ناله‌ای جدی و پرسش آنها که «کجاست»، پرسشی واقعی است. اینهایی که ناله‌شان جدی و پرسش‌شان واقعی است، در حدّ خودشان، عین زمان ظهور او زندگی می‌کنند. اگر او را ببینند، تسلیم محض و یار او هستند و چون و چرایی نسبت به هیچ چیز ندارند؛ مثل ۷۲ نفری که از مدینه، مکه، بصره و کوفه یکجا در کربلا جمع شدند. همه اینها، هم عاقل و هم عالم بودند؛ شهید عالم، عاقل و دانا! تعداد نفراتشان را در شب عاشورا دیدند که حدود هفتاد نفر هستند؛ همچنین نفرات دشمن را هم می‌دانستند که کمتر از

سی‌هزار نفر نیستند. اگر یک سرباز دیروزی یا امروزی بود، به فرمانده‌اش می‌گفت: جنگ هفتاد نفر با سی‌هزار نفر کار عاقلانه و درستی است؟! فرمانده می‌گفت: نه! اگر هفتاد نفر با سی‌هزار نفر بجنگند، شکست آنها قطعی است؛ پس باید فرار بکنیم یا با دشمن بسازیم! اگر بخواهیم زنده بمانیم، راه دیگری نداریم.

آنهایی که از مدینه با حضرت آمدند، آنهایی که در مکه همراه حضرت شدند و آنهایی که از بصره و کوفه آمدند، جای صدتا سؤال داشتند؛ اولاً آنهایی که مدینه بودند، جا داشت که از حضرت بپرسند: یا بن‌رسول‌الله! اعتمادی که به مردم زمان نیست و حکومت هم که به دست بنی‌امیه است، همه‌کاره هم یک مشروب‌خور بی‌دین هرز پست است. به نظر شما، رفتن ما کار درستی است؟ جای این سؤال بود، ولی سؤال نکردند. آنهایی که از مکه با حضرت در روز هشتم حرکت کردند (بعضی‌ها به اشتباه می‌گویند که حضرت حج را بدل به عمره کرد، درحالی‌که امام اصلاً مُحرم نشده بودند. روز هشتم روز مُحرم شدن نبود. احرام حج تمتع برای اذان ظهر روز نهم به بعد است و حضرت مُحرم نبودند که حج خودشان را به عمره تبدیل بکنند. بعد هم عمره‌ای به‌جا نیاوردند، الا همان وقتی که وارد مکه شدند)، می‌توانستند بپرسند که یا بن‌رسول‌الله! پشت کردن به حج، آیا کار درست، شرعی، اخلاقی و عاقلانه‌ای است؛ اما اینها نیز نپرسیدند. آنهایی هم که از بصره آمدند و به حضرت ملحق شدند، آنها هم سؤال نکردند.

این نپرسیدن دلیل بر این بود که این افراد امام را کاملاً به امامت شناخته بودند؛ چون نقص در ایمان، اندیشه، اعتقاد به نبی و امام، سؤال‌ساز است و گاهی هم سؤال‌های بی‌ربطی می‌سازد. خدا در آیه ۵۶ سوره احزاب می‌فرماید: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»، این ۷۲ نفر جلوه «سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» بودند. امام را شناخته‌اند که او عاقل‌ترین، عالم‌ترین، حکیم‌ترین و با معرفت‌ترین روزگار است؛ همچنین کاری که می‌کند، بر امامت، علم، عقل و وراثت از رسول خدا ﷺ تکیه دارد و سؤال کردن از او کمال بی‌ادبی است. امام راه را درست می‌رود و جا ندارد که بپرسند باید این جنگ نابرابر را قبول کنیم یا شبانه فرار کنیم یا با دشمن بسازیم؟ اصلاً برایشان جا نداشت که بپرسند!



تفاوت معنایی عبادت و عبودیت

انبیای خدا هم در جریاناتی که برایشان اتفاق افتاد، هیچ چیزی از خدا نپرسیدند. ابراهیم علیه السلام به پروردگار نگفت که بعد از هشتاد و دو سال یک بچه به من دادی، حالا که چهارده ساله است، من او را قربانی بکنم. این ذبح کردن به چه درد این عالم، من و آیندگان می‌خورد؟ وقتی مأمور به ذبح شد، همین که مأمور شد، به فرزندش گفت: من به ذبح تو مأمور هستم و فرزندش هم هیچ چون‌وچرایی نکرد و گفت: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ»^۱ به تو امر کرده‌اند، امر را اجرا کن. این عبودیت است، نه عبادت. «عبادت» یعنی حرکات بدنی، اما «عبودیت» یعنی روح تسلیم نسبت به پروردگار، انبیای الهی، ائمه طاهرين علیهم السلام و وحی.

چون‌وچرا در احکام الهی، عامل عقب‌ماندن از سعادت

چرا باید زکات بدهم؟ من جان می‌کنم و گوسفندها را به صحرا می‌برم، مواظبشان هستم و شب به آغل برمی‌گردانم. یک سال عرق ریختم، در بیابان‌ها گشته‌ام و مواظبت کرده‌ام، حالا برای چه چندتا گوسفند از گوسفندانم را جدا بکنم و بدهم؟ چون اینها هم به آینده خودشان و هم قیامت نگاه قرآنی ندارند و خود همین سؤال، حتی در درون خودشان تاریکی ایجاد می‌کند و از بندگی فرار می‌کنند.

چرا باید خمس بدهم؟ در برف یک‌متری که ماشین هم نبوده، از درِ خانه‌ام تا درِ مغازه یا اداره آمده‌ام؛ چقدر تابستان رنج کشیده‌ام و در بانک دویده‌ام، چقدر جان‌کنده‌ام تا چند چک برگشتی‌ام را گرفته‌ام. حالا یک‌سال تمام شده و ده‌میلیون هم از مخارج سال اضافه آمده است، دو میلیونش را به‌عنوان خمس بدهم؟ برای چه این کار را بکنم؟ اینها توجیهی هم به آن گره می‌زنند و می‌گویند: «چراغی که به خانه رواست، به مسجد روا نیست». اتفاقاً قرآن خدا و اوامر او را بر همه چیز مقدم معرفی کرده و این توجیهی خیلی شیطانی است! من جان خودم برای خودم خیلی رواست، وقتی پیغمبر می‌گوید جنگ بدر است، به

۱. صافات: ۱۰۲.

جنگ برویم؛ جنگی که بی‌دست‌شدن، بی‌چشم‌شدن، بی‌پاشدن و بی‌جان‌شدن دارد. برای چه باید بروم؟

خیلی از این سؤالات، مردم را عقب می‌نشانند، مردم را از اجرای فرمان حق متوقف می‌کند و آدم را از سعادت دنیا و آخرت عقب می‌اندازد. این ۷۲ نفر، نه از مدینه‌ای‌ها، نه کوفی‌ها، نه بصره‌ای‌ها، نه آنهایی که از مکه با حضرت حرکت کردند، تا ساعت چهار بعدازظهر عاشورا که حضرت شهید شد، هیچ سؤالی نکردند و نگفتند زیر بار جنگ نابرابر برویم؟ خیلی راحت آمدند و جانشان را تقدیم خدا کردند؛ سؤال نکردند که اگر ما کشته بشویم، این اشرار زن‌ها و دخترها را اسیر می‌کنند، تا شام و برگشتن و چقدر باید کتک بخورند، گرسنگی بکشند و آزار روحی ببینند. حالا که هنوز جنگ نشده، زن و بچه را سوار کنیم و با یک نفر بفرستیم؛ کوفه‌ای‌ها را به کوفه و مدینه‌ای‌ها را به مدینه و بعد که خودمان تنها شدیم، می‌جنگیم. اصلاً چنین پیشنهادی هم به حضرت نکردند!

این مقام عبودیت، امام‌شناسی و وحی‌شناسی است؛ اگر انسان به تمام مسائل معرفت داشته باشد، در ارتباط با قیامت اوست. این جمله‌ی ابی‌عبدالله علیه‌السلام خیلی جمله‌ی سنگینی است که فرمودند: وقتی از مکه یا مدینه خارج شدم (دقیق یادم نیست)، هر کسی صدای مرا بشنود و جوابم را ندهد، قیامت با رو به آتش جهنم خواهد افتاد. اینهایی که با حضرت بودند، کمال معرفت را به ایشان داشتند و یک امام‌شناس و خورشیدشناس واقعی بودند.

مقام عبودیت عبدالله بن یعفور

عبدالله بن یعفور یکی از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام است؛ اگر کتاب «رجال کشی» در کتاب‌خانه‌ی مدرسه باشد و برادران روحانی ایشان را در اصحاب امام صادق علیه‌السلام ببینند، متنی که امام صادق علیه‌السلام در تعریف عبدالله بن یعفور (یک کاسب بود) فرموده‌اند، در بین یازده امام درباره‌ی یارانشان سابقه ندارد؛ مگر تعریف امیرالمؤمنین علیه‌السلام از مالک‌اشتر. البته تعریف حضرت از مالک یک خط است و تعریف امام صادق علیه‌السلام از عبدالله بن یعفور نزدیک شش خط است. حضرت یک‌خرده باز صحبت کرده‌اند، ولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام عظمت مالک را در یک جمله نشان داده‌اند.



مالک اهل یمن و از قبیلهٔ نخع بود؛ همین یمنی که بالای دو سال است گرفتار یزیدیان، امویان زمان و یهودی‌های در لباس وهابیت شده است. ما سه‌تا صهیونیست داریم: یک صهیونیست کاتولیک که مسیحیان فعلی اروپا هستند؛ یک صهیونیست یهودی که مرکزشان واشنگتن و نیویورک است؛ یک صهیونیست عربی وهابی که همین آل سعود هستند. مالک از آن منطقه بود و وقتی خبر شهادتش را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند، بالای منبر درحالی که شدید گریه می‌کردند، می‌فرمودند: مادری را سراغ ندارم که یک مالک دیگر بزاید. از زمان شهادت مالک تا قیامت، چند مادر به‌وجود آمده‌اند و می‌آیند؟ چه زنان پاک‌دامن و متدینی! زنانی که مراجع، مفسرین و علمای بزرگ را زاییده‌اند، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من مادری را سراغ ندارم که هم‌وزن مالک را بزاید. آن‌وقت دربارهٔ عبدالله بن یعفور خواندنی است؛ حتماً بخوانید و یادداشت کنید، حفظ کنید و در منبرهایتان انتقال بدهید که مردم بدانند انسان می‌تواند در کنار نور نبوت و امامت تا چه مقاماتی سیر بکند.

تعریف امام صادق علیه السلام از عبدالله بن یعفور

عبدالله بن یعفور که از مادر به دنیا آمد، بچه‌ای معمولی بود و بعد هم یک کاسب شد؛ اما امام صادق علیه السلام در یک جمله آن متن می‌گویند: من امروز بهتر از او را در کرهٔ زمین سراغ ندارم. کرهٔ زمین در آن زمان چقدر جمعیت داشت؟ پنج قاره یک میلیارد جمعیت داشته است؟ دیگر نمونه‌اش در کرهٔ زمین نیست. به آنهایی که خبر مرگش را همان روز آوردند، با گریه کردن فرمودند: خداوند خانه‌ای به عبدالله داد که از یک طرف خانه (سندهای قدیم را که دیده‌اید؟ می‌نوشتند: شمالاً، غرباً، جنوباً و شرقاً) به خانهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رسد، از یک طرف به خانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام، از یک طرف به خانهٔ امام مجتبی علیه السلام و از یک طرف به خانهٔ جدم سیدالشهدا علیه السلام. این مقام قیامتی اوست. چرا؟ چون امام‌شناس بود.

روح عبودیت جست‌وجوگران حقیقی امام

اگر این عدد ۳۱۳ درست باشد (من نمی‌دانم)، یعنی در این هفتاد میلیون جمعیت ایران، چند میلیون جمعیت عراق و جاهای دیگر، در این دومیلیون و سه میلیون ندبه‌خوان روزهای

جمعه، ۳۱۳ نفر پیدا نمی‌شود که امام با تکیه بر آنها ظهور کرده و دنیا را پر از عدل و داد بکند؟ آنهایی که «أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَالْتَّقْوَى» می‌گویند و راست می‌گویند، جست‌وجوگر هستند و دلشان برای دیدن و یافتن او آب شده است، چند نفر هستند؟ همان‌هایی هستند که می‌دانند اگر حضرت ظهور کند، هیچ ایرادی به زندگی‌شان نمی‌گیرند؛ نمی‌گویند ده‌تا آجر خانه‌ات نامشروع است، کلنگ بیاور و بیرون بکش، به صاحبش بده؛ نمی‌گویند این فرش زیر پایت خمس نداده است و بیست‌سال روی آن نماز خوانده‌ای، باطل است و باید خمسش را بدهی، آن بیست‌سال هم قضا بکن؛ نمی‌گویند حولهٔ احرامت خمس نداده بود، به آخوندها هم فحش داده‌ای که این گردن کلفت‌ها می‌خواهند پول ما را بخورند، حج تو باطل بوده و همسرت به تو حرام بوده است؛ اینها می‌دانند که اگر بیاید، هیچ ایرادی به آنها نمی‌گیرد. اینها بندگان خالص، صاف و پاک پروردگار هستند. شخصی به من گفت: شما چرا برای ظهور حضرت دعا نمی‌کنی؟ گفتم: برای اینکه زندگی‌ام با زن و بچه و نوه راحت‌تر است، دعا کنم که بیاید و به همه چیزم ایراد بگیرد و زندگی را به من تلخ بکند؟ حالا که نیست، راحت‌تر هستیم! اینهایی که «أَيْنَ صَدْرُ الْخَلَائِقِ ذُو الْبِرِّ وَالْتَّقْوَى» را راست می‌گویند، دارای روح عبودیت هستند.

عبدالله بن یعفور، یک امام‌شناس واقعی

عبدالله بن یعفور به زیارت امام صادق علیه السلام آمد، تعدادی هم نشسته بودند و یک انار در بشقاب گلی جلوی امام صادق علیه السلام بود. ظاهراً حضرت می‌خواستند به آن چند نفر درس بدهد که چرخ شما در اطاعت از امام پنجر است، شما در امام‌شناسی لنگی دارید، شما کم دارید، شما بی‌خودی جلوی ما مدام دست به سینه زنید که نوکرت هستیم، چاکرت هستیم، فدایی تان هستیم؛ ما امام‌شناس واقعی می‌خواهیم!

حضرت به عبدالله بن یعفور فرمودند: عبدالله! تا کجا مطیع ما هستی؟ حضرت به آنها و من دروغگو درس می‌دادند! عبدالله بن یعفور عرض کرد: یا بن رسول الله! این انار جلوی شما برای چندتا باغ است؟ حضرت فرمودند: انار برای یک باغ است! عبدالله گفت: برای چند



درخت است؟ حضرت فرمودند: برای یک درخت است! عبدالله گفت: از چند جا آب خورده است؟ حضرت فرمودند: از همین چاه‌های باغ‌های مدینه که چاه زیاد دارد. عبدالله گفت: از یک باغ، یک درخت، یک آب و یک صاحب؛ اگر الآن به من بگویند که نصفه این انار حلال و نصفه دیگرش حرام است، من از شما نمی‌پرسم چرا و فقط قبول می‌کنم. من اهل چون‌وچرا نیستم؛ چون امام من عالم، دانا، حق، صدق و صدیق است. نظر امام من راجع به این انار نظری الهی است و چون‌وچرا و سؤال ندارد. اگر امام بگوید نصفه آن حرام و نصفه دیگرش حلال است، می‌گویم چشم؛ نماز را این جور بخوان، می‌گویم چشم؛ بچه‌ات را این جور تربیت کن، می‌گویم چشم؛ زکات بده، می‌گویم چشم؛ خمس بده، می‌گویم چشم.

اهمیت عیار خلوص در عزاداری ابی‌عبدالله

امام حسین، جد ما را وجه‌المصالحه درگیری در روز عاشورا قرار ندهید، من باید جلو بروم، تو باید عقب بروی، تو چه کسی هستی؟ خیلی‌ها با امام حسین به جهنم می‌روند و خیلی‌ها هم با ابی‌عبدالله به بهشت می‌روند. حسین را ملاک جهنم‌رفتن خودتان قرار ندهید! بین مردم در روز عاشورا کینه ایجاد نکنید! دشمنی و دورویی نیندازید! دل‌ها را نسوزانید و در سر مردمی ننزید که از شما ضعیف‌تر هستند! حالا تو آخر برو، تو اول برو، تو وسط برو، این بازیگری‌ها چیست که همه‌جای مملکت هم هست؟! من خیلی دقیق از این ماجرا خبر ندارم، ولی می‌دانم که عده‌ای هم در کنار ابی‌عبدالله به جهنم می‌روند؛ برای عزاداری و تبلیغ دین آمده‌ای یا یقه‌گیری و به‌رخ‌کشیدن دسته، علم و کُتل، قاطر و شترت یا نشان‌دادن قدرتت آمده‌ای؟ چه کار می‌کنی؟

مگر خلوص در عبادات ما لحاظ نشده است؟ مگر نباید عیار خلوص ما در مسئله ابی‌عبدالله از همه بیشتر باشد تا عزاداری اثر تربیتی در مردم بگذارد؟ مگر نباید خلوص ما بالا باشد؟ من پنجاه‌سال است که با آیت‌الله‌العظمی وحید در ارتباط هستم، برای خودم نقل کرده‌اند. مطالب زیادی از ایشان دارم و از شرکت‌کنندگانشان درس خارج دوره اولشان

بوده‌ام. در مدرسه خان اصول می‌گفتند. ایشان می‌گفتند: آیت‌الله‌العظمی سیدعبدالهادی شیرازی که دیگر کسی در نجف تردیدی نداشت که از اولیای الهی است. روضه‌خوانی بود که دهه عاشورا در خانه‌شان روضه می‌خواند. این مرد الهی و کم‌نظیر قبل از دهه عاشورا خواب می‌بیند که حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام به قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام می‌فرمایند: مقبولین جلسات منبر امسال مرا یادداشت کن! چه کسی باید به منبر برود، چه کسی باید حرف بزند، چه کسی باید در این عزا شرکت بکند؛ آیت‌الله وحید فرمود وقتی به واعظ خانه ما رسیدند، فرمودند: امسال محرم و صفر هیچ سهمی برای او قرار نده. این عالم گفتند: من دهه عاشورا بدون اینکه اسم آن آقا را ببرم و خوابم را برای کسی بگویم، او را دعوت نکردم. آقای وحید می‌فرمود که خودشان تمام منبرهای خانه را رفتند، از روی کتاب «جلاء‌العیون» می‌خواندند و مثل مادر داغ‌دیده گریه می‌کردند.

احترام و ادب اهل دل به ابی‌عبدالله علیه‌السلام

چه کسی را قبول می‌کنند؟ مگر دستگاه سیدالشهدا دستگاه من و تو یا دستگاه رستم و افراسیاب است که بگرد تا بگردیم، ببینیم کدام‌ها بتان جرئت دارید جلوتر از ما بروید و کدام‌ها بتان جرئت دارید که ما را پس بزیند تا مغزتان را با مشت در دماغتان بیابوریم. این عزاداری نشد! این عبودیت و خدمت نشد! این ستیز و نزاع شد که پروردگار در قرآن مجید حرام کرده است: ﴿وَلَا تَسَارِعُوا فَتَنَسَلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ﴾ (سوره دعوا ممنوع است، آن‌هم در ایام سال، چه برسد در کنار ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام؛ این کمال بی‌ادبی نسبت به حضرت است!

آنهایی که اهل دل هستند، من آنها را هم در تهران، هم بروجرد، هم قم، هم مشهد و هم اصفهان دیده بودم؛ جای دیگر گذرم نیفتاده است که چنین افراد پرمایه‌ای را ببینم. الآن صدای یکی از آنها انگار در گوشم است! اولاً وقتی برای ابی‌عبدالله علیه‌السلام گریه می‌کرد، صدای گریه‌اش از دم در اتاق که می‌نشست تا کوچه می‌رفت. هر کسی رد می‌شد، این



صدا را می‌شنید. البته نه فقط در دهه‌ی عاشورا، بلکه روزهای دوشنبه در طول سال روزه داشت. کاسب بازار بود و چهره‌های برجسته‌ای هم در روزه‌اش شرکت می‌کردند. آقای وحید در تابستان‌ها که به تهران می‌آمد، به روزه‌ی ایشان می‌آمد؛ گریه که می‌کرد، هر کسی اینجا را نمی‌شناخت، انگار می‌کرد که حادثه‌ی سختی اتفاق افتاده است. من ده‌سال به آن خانه می‌رفتم و سیاهپوش می‌کردم، پول قند و چای و روغن روزه‌ی دهر روز عاشورا را هم می‌دادم و هیچ‌کس هم خبر نداشت. حالا شما خبر شدید و من هم انگار حرفم را پراندم. آن وقت که گذشته و می‌گویند ریای بعد از عمل ریا نیست. همین آدم (حالا آدم‌های دیگر هم که دیده بودم، همین بودند) وقتی می‌خواست اسم ابی‌عبدالله علیه‌السلام را در گریه ببرد، دوسه بار روی لبش می‌زد و می‌گفت:

هزارمرتبه شستم دهان به مشک و گلاب هنوز نام تو بردن کمال بی‌ادبی است
فقط می‌زد و گریه می‌کرد، می‌گفت من چه کسی هستم که این اسم را به زبانم بیآورم؟
استغفرالله!

شخصی به شیخ انصاری، بزرگ‌ترین مرجع این دو قرن قبل که هنوز نمونه‌اش نیامده است، گفت: ورود به حرم ابی‌عبدالله علیه‌السلام، افتادن روی چهارچوب در و سجده کردن از نظر فقهی و شرعی چطور است؟ گفت: حرام است! گفتند: چرا حرام است؟ فرمود: برای شما حرام است؛ چون وقتی زهرای علیها‌السلام، علی علیه‌السلام و امام مجتبی علیه‌السلام می‌آیند، باید کنار آن چهارچوب سجده کنند، نه شما! شما سجده بر خدایتان را درست کنید. این داستان شناخت، معرفت و تقواست. این داستان جست‌وجو، کاوش و دنبال کردن امام عصر علیه‌السلام است.

این نوع افراد می‌دانند که اگر حضرت بیاید، هیچ ایرادی به آنها نمی‌گیرد و از آنها بی هستند که اگر ظهور را درک نکنند، هیچ چون‌وچرایی با حضرت ندارند و اصلاً وارد پرسش نمی‌شوند که بگویند چرا این‌جوری شد؟ چرا این کار را کردی؟ چرا آنجا حمله کردی؟ اینها تسلیم هستند. خداجویان، خداخواهان، جست‌وجوگران حقیقت و دنبال‌کنندگان واقعیات، چهره‌ی دیگر، ادب دیگر و معرفت دیگری دارند.

حکایتی شنیدنی از جست‌وجوگران واقعی

یک جمله دیگر هم برایتان بگویم که خیلی مهم است. این مطلب را در کتاب یکی از استادان دانشگاه بغداد دیدم. حالا نگویم کتاب برای ما آوندهاست که بگویید خیلی قبول نداریم. او متجدد و استاد دانشگاه در بغداد، شش جلد کتاب خوب درباره اسلام نوشته که اسم عربی آن «التکامل فی الاسلام» است. وقتی به بخش مالی اسلامی می‌رسد که باید با مال خودمان و مردم چگونه برخورد کنیم، این قطعه را نقل می‌کند و می‌گوید: دو نفر از ایران که راهشان هم به مکه دور بود، بنا گذاشتند امسال به هر شکلی هست، خودمان را تصفیه تصفیه کنیم تا در مسجدالحرام خدمت امام دوازدهم برسیم. قضیه برای خیلی وقت پیش است که ماشین نبود. این دو خیلی برای تصفیه می‌کوشند و بعد راه می‌افتند. از یک مسیری در ایران یا عراق رد می‌شدند، کنار جاده گندم کاری بود و گندم‌ها زرد شده بود، یکی از این دوتا خم می‌شود و یک گندم از خوشه می‌چیند تا ببیند گندم رسیده است یا نه، بعد هم در زمین می‌اندازد.

به مکه که می‌رسند، مشغول اعمال حج می‌شوند. یک شب، دستی در طواف روی شانه یکی از این دوتا می‌خورد و به او می‌گوید: من همراه تو در طواف هستم و آن‌که به دنبالش می‌گرددی، خودم هستم. به حضرت عرض کرد: رفیقم شما را نمی‌بیند؟ فرمودند: نه! گفت: آیا می‌توانم به او خبر بدهم که من خدمت شما هستم؟ فرمودند: نه! گفت: چرا؟ فرمودند: رفیق تو آدم درست، سالم و لایقی است؛ اما در سفری که برای دیدن من می‌آید، بی‌اجازه به یک‌دانه گندم مردم تجاوز کرد و لیاقت دیدن مرا ندارد.



جلسه پنجم

خطرات پیش روی انسان در

دنیا و آخرت

گذری بر مباحث پیشین

کلمه تقوا که ریشه لغوی آن سه حرفی و مصدر آن، «واو» و «قاف» و «پاء» است، به معنای خودنگهداری و حفظ خویشتن است. چه حوادث و برنامه‌هایی پیش روی انسان وجود دارد که انسان خواهان سلامت زندگی و خیر و سعادت، خودش را باید از آنها نگاه بدارد؟ دو خطر از زمان آدم علیه السلام پیش روی انسان بوده است. یک خطر که به خود آدم زخم ضعیف زد، خطر دنیایی است. آنهایی هم که آخرت را باور دارند، خطر آخرتی. خطر آخرت، هر مقداری که هست و هر کیفیت و کمیتی که دارد، در دوزخ و آتش جمع است.

دعوت قرآن از مردم به رعایت تقوا

قرآن مجید با همین لغت تقوا، اما کلمه امر آن، مردم را دعوت می‌کند تا خودشان و زن و بچه خودشان را از آتش نگاه بدارند و حفظ بکنند، راه را به روی خودشان برای ورود به آن آتش باز نکنند. متن آیه شریفه این است: «فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ»^۱. «فُوا» از ماده «وقی» و به معنای تقواست؛ «أَهْلِيكُمْ» یعنی اهل و معمولاً به زن و بچه گفته می‌شود. البته شاید معنای گسترده‌تری هم داشته باشد؛ خودتان، زن و بچه‌تان و اقوامتان. اگر کلمه اهل شامل اقوام نشود، زن و بچه می‌شود. خودتان و زن و بچه‌تان را از آتش دوزخ حفظ بکنید و نگه بدارید.

۱. تحریم: ۶

معنای مطابقی تقوا

در اغلب ترجمه‌های قرآن (جدیدی‌ها را نمی‌دانم)، کلمه تقوا و مشتقاتش را به ترس و خوف معنا کرده‌اند. شاید این معنا معنای التزامی باشد، ولی معنای مطابقی نیست. معنای مطابقی‌اش، همان خودنگه‌داشتن و حفظ کردن خویش است. عرب به ترمز ماشین «وقایه» می‌گوید؛ چون چاله، سنگ، دره و این گرده‌هایی که شهرداری‌ها به‌نام سرعت‌گیر روی خیابان‌ها درست می‌کنند، پیش روی ماشین هست. مخترع ماشین ترمز را برای این در ماشین به‌کار برده است که راننده بتواند ماشین را از برخورد با خطر حفظ بکند تا در چاله نیفتد و با سرعت از روی این سرعت‌گیرها که ممکن است جلوبندی و فنر ماشین را خراب بکند، عبور نکند. همچنین سرعت ماشین را در پیچ‌های خطرناک بگیرد و اگر به‌طرف دره کشیده می‌شود، آن را نگه دارد. همه شما شنیده‌اید و خیلی اتفاق افتاده است که تریلی، کامیون، سواری و اتوبوس در جاده‌ها در دره افتاده‌اند یا تصادف کرده‌اند یا به کوه خورده‌اند و تعدادی هم کشته داده‌اند. گاهی که ارزیابان پلیس به ته دره می‌روند و ماشین را بازدید می‌کنند، می‌گویند ترمز بریده است.

یقینی بودن وقوع قیامت

ترمز حافظ ماشین از خطر است و این که قرآن می‌فرماید خودتان و زن و بچه‌تان را از برخورد با آتش دوزخ حفظ بکنید، چون آتش دوزخی وجود دارد و دروغ نیست! قرآن می‌فرماید: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ﴾^۱ طلبه‌ها می‌دانند که «إِذَا» حرف زمانیه است و وقتی با ماضی به‌کار گرفته می‌شود، یعنی کنار فعل ماضی می‌آید، به‌معنی آینده است و معنای گذشته نمی‌دهد. زمانی که حادثه قیامت اتفاق بیفتد و در اتفاق افتادن آن هم دروغی در کار نیست؛ هم خدا راست گفته است، هم ۱۲۴ هزار پیغمبر راست گفته‌اند، هم عقل راست می‌گوید و هم ائمه طاهرین علیهم‌السلام راست می‌گویند. وقتی خدای صادق، انبیای صادق، ائمه صادق و عقل ارزیاب



صادق، وقوع قیامت را یقینی بدانند، قرآن مجید به پشتوانه این همه راستگویان که پروردگار در رأسشان است، می‌گوید: «لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ» در اتفاق افتادن این حادثه هیچ دروغی در کار نیست. عزیزی که مطول یا کتاب‌های شکل مطول را خوانده‌اند، می‌دانند نکره در سیاق نفی، إفاده عموم می‌کند. «لَيْسَ» نفی و «كَاذِبَةٌ» نکره است و «الف» و «لام» ندارد؛ یعنی یقه پاره نکنید و خودکشی نکنید که دروغی برای برپاشدن قیامت پیدا نکنید، چون هیچ دروغی یافت نمی‌شود و وجود ندارد. به وقوع پیوستن قیامت یک مسئله حقیقی است.

راه حفاظت از عذاب جهنم

حال که چنین خطری وجود دارد، یعنی جهنمی در قیامت وجود دارد، پروردگار از باب لطف و محبتش به بندگانش سفارش می‌کند که خودتان و زن و بچه‌تان را از اینکه درگیر عذاب جهنم بشوید، حفظ کنید. راه حفظ کردن چیست؟ راه حفظ کردن آن، ایمان، اجتناب از محرمات الهی و داشتن اخلاق حسنه و پاک است. این ایمان و اجتناب از گناهان و اخلاق، قوی‌ترین ترمز در عالم برای این است که انسان را به طرف جهنم نکشاند. این معنای «وَقِي» و تقواست.

یک خطر براساس چندصد آیه قرآن، عذاب دوزخ است؛ یکی هم که ما باورمان بشود. ما قیامت، دوزخ، حساب، کتاب، محاکمه و محاسبه می‌گوییم؛ اما با گفتن این عناوین قرآنی، باز هم گناه و خطا می‌کنیم، عمداً هم گناه می‌کنیم. چرا؟ چون به این عناوین پاک، علم داریم؛ ولی باور نداریم. آن که باور دارد، پای او برای زشتی و کار خلاف جلو نمی‌رود.

حد اعلای تقوا در زندگی آیت‌الله بروجردی

من با زندگی مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی خیلی آشنا هستم. اغلب کتاب‌ها و مقالاتی را که درباره ایشان نوشته‌اند، خوانده‌ام و به خواندنش هم نیاز پیدا کرده‌ام؛ چون ده سال است سالگرد ایشان را در مسجد اعظم قم به منبر می‌روم و خواستم هر سال بخش جدید معنوی تازه‌ای را درباره ایشان مطرح کنم.

یک نکته که در زندگی ایشان به اقرار خودشان هست، این است؛ قابل توجه همه ما، مخصوصاً برادران روحانی! عمر ایشان ۸۸ سال بود و در پنجشنبه، سیزدهم شوال ۱۳۸۰ قمری و ۱۳۴۰ شمسی از دنیا رفتند. وقتی یک نفر راست‌گو، عادل و مرجع تقلید این حرف را بزند، حقایق زیادی در این حرف وجود دارد و درس بزرگی برای ماست! ایشان فرموده بود: من از زمانی که وارد زندگی شدم (پنج شش سالگی) تا الآن (آن وقت یکی دو سال به فوتشان مانده بود)، یک دقیقه از عمرم را ضایع نکردم. این حدّ اعلاّی تقواست؛ یعنی سرمایه عظیم عمری که خدا به من داده، برای این سرمایه عظیم ترمز داشته‌ام که وقتم وارد غیبت، دروغ، تهمت، یاوه‌گویی، باطل‌گویی، مسخره‌کردن مردم، فحش‌دادن و توهین به مردم و سوزاندن دل مردم نشود. این تقوا و ترمز باطنی ایشان که همان ایمان، باورشان به خدا و قیامت، اخلاق و حسنات نفسانی‌شان بوده، نگذاشته است عمر ایشان با آنچه در قیامت آتش‌زاست، هزینه بشود.

بار سنگین گناهان در قیامت

شما برای اینکه بدانید گناهان روزانه گنهکاران چه عددی است، به این مثال دقت کنید؛ فرض کنید یک مرد یا یک زن از صبح که بیدار می‌شود تا شب موقع خواب، پنج‌تا دروغ بگوید یا دروغ نگوید و چهارتا غیبت بکند. اگر این زن یا مرد ۸۵ سال عمر بکنند، مرد هفتادسال و زن ۷۳ سال عمر تکلیفی داشته‌اند. هفتادسال، هر سالی ۳۶۵ شبانه‌روز است و اگر هفتادتا ۳۶۵ شبانه‌روز را در هم ضرب بکنید، ببینید هفتادتا ۳۶۵ چند هزار روز می‌شود؟ جواب آن را در پنج دروغ ضرب بکنید و ببینید دم مُردن که پرونده آدم را جلوی چشم او باز بکنند، چندهزار دروغ در آن است؟ آیا می‌توان این بار را در قیامت تحمل کرد؟ بار یک‌دانه‌اش را هم نمی‌توان تحمل کرد!

یک تصمیم نادرست و جریان گناهان تا روز قیامت

ما مسئله‌ای از امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب‌هایمان داریم که اعجاب‌انگیز هم نیست. این عمل به ایمان است و تعجب و شگفتی هم ندارد. وقتی عمر مورد حمله قرار گرفت، وصیت کرد



که بعد از مرگ من، شش نفر را در اتاقی جمع بکنید: عبدالرحمن بن عوف، عثمان، سعد وقاص، طلحه، زبیر و علی بن ابی طالب. سه روز به اینها مهلت بدهید و اگر با یکی از آنها به حکومت بیعت کردند، همان شخص حاکم کشور بشود.

عبدالرحمن بن عوف در آن جلسه به پنج نفر دیگر گفت: من حال و حوصله حاکم شدن ندارم، ولی به من وکالت بدهید تا با یکی از شما بیعت بکنم و کار را تمام بکنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام هم یک رأی داشتند و نمی توانستند کاری بکنند. حالا حضرت یا آری گفته اند یا سکوت کرده اند و به او وکالت داده اند که تو وکیل هستی و هر کدام از ما پنج تا را می خواهی، انتخاب کن. عبدالرحمن به طرف امیرالمؤمنین علیه السلام دست دراز کرد و گفت: «أَبَايُغَلِّكَ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةَ رَسُولِهِ وَ سِيرَةَ شَيْخَيْنِ» من از طرف همه ملت با تو بیعت می کنم که حاکم بشوی و روش حکومتت، قرآن و سنت پیغمبر و روش و طرح ابوبکر و عمر باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من بیعت را قبول می کنم که قرآن، طرح های پیغمبر اسلام و رأی خودم روش حکومتم باشد؛ چون عقل کل، علم، دانش و آگاهی بود.

عبدالرحمن بن عوف! یک کلمه می گفתי باشد و قبول می کردی که طرح حکومت و قانون امیرالمؤمنین علیه السلام، قرآن و روش پیغمبر و قدرت فکری خودشان باشد و گناه عظیم تک تک مسلمان ها را تا قیامت به گردن نمی گرفتی! بعضی از این گناهان، مثل حادثه کربلا که اعظم گناه در تاریخ عالم برای دشمن بوده، اصلاً قابل ارزیابی نیست و به گردن این عبدالرحمن بن عوف هم هست؛ چون دستش را از دست امیرالمؤمنین علیه السلام درآورد و به دست عثمان داد، عثمان هم گفت همه شرایط را قبول دارم. دوباره به امیرالمؤمنین علیه السلام دست داد و حضرت فرمودند: من طرح شیخین را اجرا نمی کنم؛ عبدالرحمن بن عوف دوباره دستش را به عثمان داد، عثمان گفت: من اجرا می کنم. بار سوم هم همین گونه و بالاخره اعلام شد که عثمان حاکم است. عثمان هم بنی امیه را که قوم و خویش او بودند، بر کل کشور مسلط کرد. یک کار آنها همین حادثه کربلا بود و گناهان جریان پیدا کرد تا الآن و تا قیامت. همین داعش، النصره، طالبان و القاعده، همه در حکومت عثمان و بنی امیه ریشه دارند و عثمان هم انتخاب شده عبدالرحمن بن عوف است.

بیعت ابی عبدالله علیه السلام به منزله تسلیم و تولد گناهان ملت

شما این جریان را به سیاستمداران امروز، دیروز و فردای دنیا بده و به آنها بگو که مسئله این شش نفر و عمل امیرالمؤمنین علیه السلام را ارزیابی نکنید که «نه» گفت. آخر بعضی وقتها آدم با گفتن «نه» به بهشت می‌رود و جهنم نمی‌رود. من دقیقاً نمی‌دانم این «نه گفتن» از مدینه با قسم یا از روز دوم محرم شروع شده است که این را باید در کتابها دید. در مدینه به حضرت حسین علیه السلام پیشنهاد شد برای اینکه اتفاقی نیفتد و حادثه‌ای (زندانی، تبعید یا کشتنی) پیش نیاید، شما با یزید بیعت کن. اگر «نه» از مدینه شروع شده باشد، از مدینه با قسم شروع شده است؛ اما اگر «نه» از دوم محرم تا روز عاشورا شروع شده باشد که آن مسلم است. عمرسعد در روز عاشورا پیغام داد که چادری بین دوتا لشکر بزنند، تو بیا، من هم بیایم تا صحبت‌هایمان را با هم بکنیم، بلکه جنگ نشود. حضرت قبول کردند و دیداری با عمرسعد داشتند. پیشنهاد عمرسعد این بود: شما فقط پیش من اعتراف کن که من با یزید بیعت کرده‌ام و کاری به کار حکومت و دستگاه یزید ندارم. زن و بچه‌ها را بردار و با یارانت برگرد؛ می‌خواهی به مکه یا به مدینه برو. «بیعت کن» یعنی تسلیم ظلم، کفر و تولد تمام گناهان ملت بشو؛ اما ابی‌عبدالله علیه السلام فرمودند: «لَا وَاللَّهِ» به خدای یگانه سوگند! من با شما بیعت نمی‌کنم.

راهپیمایی اربعین از برکات حادثه کربلا

یک «نه»، حافظ دین شد و شهادت به آن با عظمتی را جوشاند. ما حالا نمی‌توانیم از روز عاشورا تا الآن، آثار قیام حضرت و «نه گفتن» او را ارزیابی نکنیم. یک اثر کوچکش که در دنیا هنوز باعث بُهت غیرمسلمانان است، نمی‌تواند ارزیابی بکنند و کدی برای آن بگذارند، این است: آماری که تا امسال داده شده، ۲۳ میلیون نفر از همه دنیا پیاده برای اربعین به طرف حرم ابی‌عبدالله علیه السلام آمده‌اند. خود این جمعیت، ضمانت و کار عظیمی است. من راجع به این راهپیمایی دوبار مصاحبه مفصلی داشته‌ام و عمق آن را بررسی کرده‌ام که چه برکاتی دارد. این یک رشته برکت آب‌باریکه حادثه کربلاست.



اهمیت رعایت ادب و عظمت اهل بیت در مجالس

حالا از زمانی که جلسه عزاداری به تشویق ائمه تشکیل شده است و اولین تشکیل دهندگان روضه به قول ما، خود ائمه بوده‌اند. اولین جلسه روضه خوانی هم که زمان آن تقریباً سه روز و در شام بود، کار زین العابدین علیه السلام و زینب کبری علیها السلام بود. الان که ما در اینجا نشستیم، این جلسه هم در همان سه روز جلسه شام ریشه دارد. بعد هم که به مدینه آمدند، این جلسات تا زمان زنده بودن زینب کبری علیها السلام و زین العابدین علیه السلام برقرار بود و ائمه بعدی هم تشویق‌های عجیبی راجع به این جلسات، دسته بیرون کردن‌ها، جمعیت‌ها و راه‌افتادن‌ها داشته‌اند. البته با رعایت شرایط اخلاقی و اخلاصی که دیروز اشاره کردم؛ یعنی مجلسی که تشکیل می‌شود، باید عالمانه باشد. اهل علمی بیاید که به روایات و آیات وارد است تا در کنار ابی‌عبدالله علیه السلام، تعالیم الهی را نیز به مردم یاد بدهد. دسته عزاداری هم که بیرون می‌آید، باید زیر نظر عالم واجد شرایطی باشد که مداح چه مطلبی بخواند و چه مطلبی نخواند، چطور ادب و عظمت اهل بیت علیهم السلام را در خواندن رعایت بکند. حالا جاهایی هم که باید بروند، مسجد، حسینیه یا مرکزی است، اگر ساعتشان بود، بروند و اگر نبود، نروند. اگر وقت گذشته بود، نروند؛ اما اگر وقت بود، بروند. با دسته‌های قبل و بعد هم درگیر نشوند؛ چون حرام است و آیه شریفه هم می‌گوید: «وَلَا تَمَازَعُوا» زن و شوهرها، دوتا رفیق، شریک یا مدیر، دولت و ملت، دوتا دسته و سردسته دعوا نکنید. همه در این آیه است و بالقطع و یقین، اختلاف و دعوا حرام است؛ آن هم در کنار حریم ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام که خدا و تمام هستی به او احترام دارند.

احترام عالم هستی به حضرت در کتاب «کامل‌الزیارات» که صحیح‌ترین و مهم‌ترین کتاب ما و اعتبار آن از «اصول کافی» هم بیشتر است، بیان شده است. در حقیقت، عزاداری، جلسه گردانی، جلسه بیرون بردن و تشکیل جلسه در مسجد و حسینیه باید در کمال ادب و معرفت باشد. شما شعرهایی که شعرای بزرگ ما مثل دعلب، سید جمیری و دیگران رویه‌روی ائمه خوانده‌اند (اینها عربی است، ولی به یکی بدهید تا برایتان معنی بکند)، ببینید دریادریا ادب در این اشعار مصیبتی موج می‌زند. کمیت‌بن‌زیاد اسدی شاعر مصیبت‌سرا در

زمان اوج بنی‌امیه بوده است. او می‌گوید: چهل سال است که دار خودم را به گردنم می‌کشم؛ یعنی هر لحظه منتظر هستم که بنی‌امیه مرا بگیرد و اعدامم بکند. چرا؟ چون شعرهایش حفظ شخصیت اهل‌بیت علیهم‌السلام، کوبیدن دشمنان و سراسر علم است. در واقع، باید به مداح‌هایی که دعوت می‌شوند، زحمت بکشید و بگویید در این هفت هشت روزه می‌خواهید چه بخوانید؟ فتوکپی آن را به یک عالم بدهید تا بررسی بکند و آنهایی که خلاف احترام اهل‌بیت علیهم‌السلام است، حذف بکنند.

ادب خاص معصومین در برخورد با ابی‌عبدالله علیه‌السلام

من نمی‌دانم این روایت را برای شما گفته‌ام یا نگفته‌ام؛ اما قبل از گفتن روایت، امام صادق (امام یعنی دارای علم انبیا و پدران گذشته) وقتی ابی‌عبدالله علیه‌السلام را زیارت می‌کنند، به محضر مبارک سیدالشهدا علیه‌السلام می‌گویند: من نسبت به شما «رِقْ» یک غلام خریداری شده و بنده شما هستم و همه وجودم اطاعت از شماست. بنده نه به این معنا که من تو را می‌پرستم، بلکه «أَنَا رِقُّكُمْ» من غلام و بنده شما هستم. روایت این است: وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهید شدند، امام حسین علیه‌السلام ۳۷-۳۸ ساله و زینب کبری علیه‌السلام ۳۶ ساله بود. شما از عمر زینب کبری علیه‌السلام هم چهارسال کم کن که ایام بچگی‌اش بوده است، ۳۲ سال می‌شود که زینب کبری علیه‌السلام در زندگی بوده، می‌دیده، درک و حس می‌کرده است. من از قول حضرت می‌گویم ۳۲ سال؛ ایشان می‌گویند: در این ۳۲ سالی که من همه‌چیز را می‌دیدم، لمس و حس می‌کردم، هر وقت پدرم امیرالمؤمنین (مثلاً اگر زینب کبری از چهارسالگی دیده باشد و آن وقت امام حسین پنج‌ساله بوده باشند، تا ۳۷ سالگی می‌گوید) می‌خواستند برادرم را صدا بزنند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام تمام‌قد از جا بلند می‌شدند و به آرامی به ایشان رو می‌کردند، قیافه باادب خاصی به خودشان می‌گرفتند و می‌گفتند یا اباعبدالله! حضرت هیچ‌وقت اسمش را نمی‌گفتند. آخر ما باباها بچه‌هایمان را با اسم صدا می‌زنیم و می‌گوییم تقی، نقی، حمید یا حسین.



ما باید اینها را برای جلساتمان، منبرهایمان، شعرهایمان و دسته بیرون کردن‌هایمان یاد بگیریم. سردسته‌ها باید در بیرون آوردن دسته، راه بردن دسته، ورود به حسینیه‌ها یا مراکزی که وارد می‌شوند، در کمال ادب و فروتنی باشند؛ چون در محضر ابی‌عبدالله علیه السلام هستند. اگر دیدند دسته‌ای وقت ندارد یا وقت دارد و می‌خواهد زودتر وارد بشود، با کمال محبت بگویند شما بفرمایید؛ اگر نوبت ما شد، ما می‌آییم و اگر نشد که بیرون گریه می‌کنیم و سینه می‌زنیم، فردا ما می‌آییم. اینها در حریم حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام خیلی مهم است.

حکایتی شنیدنی از اهمیت حفظ حریم اهل بیت

من این مطلب را چندبار در کتاب‌های مهم خودمان دیدم؛ شاعر بزرگ، فوق‌العاده، باتقوا و خیلی مهمی بوده که در اشعارش عظمت اهل‌بیت علیهم السلام را با آیات و روایات برابر نشان می‌داد. یکی از فقهای بزرگ ما (لازم نیست اسمش را روی منبر ببرم؛ البته داستان برای حدود دوازده قرن قبل است و چون جایگاه آن عالم خیلی بلند است، من معمولاً قضایایی که در آن بار منفی هست، اسم طرف را نقل نمی‌کنم که ادب کرده باشم) که حدود چهار واسطه تا فاطمه زهرا علیها السلام داشته و سید هم بوده، ایشان خودش نوشته است: در عالم رؤیا وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شدم، دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام خودشان در حرم هستند؛ یعنی در قبر نیستند و خودشان عین زمان حیاتشان در حرم هستند. این قدر خوشحال شدم که شخص او را زیارت می‌کنم! به حضرت سلام کردم و امامی که فروتنی، اخلاق و گرمی‌اش را شنیده بودم، خیلی یخ جوابم را داد. من با یک دنیا ادب و شوق گفتم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»، اما امام فرمودند: «عَلَيْكَ السَّلَامُ» و سکوت کردند. من فهمیدم حتماً چیزی شده است، عرض کردم: مولای من! جواب مرا خیلی سرد دادید، از من دلگیر هستید؟ حضرت فرمودند: خیلی دلگیر هستم! گفتم: چه کار کرده‌ام؟ فرمودند: به شاعر ما ابو‌عبدالرحمن حجاج توهین کرده‌ای و او را سبک شمرده‌ای.



از ترس از خواب پریدم. نماز صبحم را خواندم، آفتاب هنوز نزده بود که دم خانه ابو عبدالرحمن حجاج، شاعر اهل بیت آمدم و در زدم. دم در آمد، تعجب کرد که یک مرجع تقلید عظیم القدر چه شده که به در خانه من آمده است! گفتم: از در خانهات نمی‌روم، مگر من را حلال کنی و راضی بشوی؛ برای اینکه علی علیه السلام به خاطر تو از من روی برگردانده است. این حریم اهل بیت علیهم السلام است که همه در هر جایگاهی، باید رعایت کنند. من روحانی باید حریم شخصیت آنها را روی منبر رعایت کنم و شما با شرکت خودتان در مجالس، باید جریان این مجالس را حفظ بکنید. این جلسات را هم خلوت نکنید که توهین به اهل بیت علیهم السلام است. آن مداحی هم که شعر می‌خواند، باید از شعرای بزرگ و درست شعر بخواند یا شعرهایش را بدهد که کنترل کنند. آنهايي هم که مدیران دسته‌ها هستند، از کل افراد دسته باید کارشان در ایام دسته باادب‌تر، باوقارتر، سنگین‌تر و کریمانه‌تر باشد. اینها باید خیلی رعایت بشود!

اتهام کم‌سیاستی به امیرالمؤمنین علیه السلام

﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ﴾^۱ یک خطر پیش روی شما دوزخ است که باید خودتان و زن و بچه‌تان را با تربیت الهی و ایمان حفظ بکنید. حال اگر کار امیرالمؤمنین علیه السلام را در آن جلسه شش‌نفره به سیاست‌مداران گذشته، الآن و آینده بدهیم و بگوییم علی علیه السلام را چه می‌بینید؟ همه جواب می‌دهند و من در نوشته‌هایشان هم دیده‌ام، با اینکه بعضی‌هایشان خیلی باسواد هستند، می‌گویند: همه‌چیز علی علیه السلام کامل بوده، الا اینکه در سیاست تخصصی نداشته است. چرا؟ چون در آن جلسه، وقتی عبدالرحمن برای بار اول از طرف ملت به تو دست داد و بیعت کرد و گفت: من به شرط اینکه طرح حکومتت، قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سیره ابوبکر و عمر باشد، یک کلمه می‌گفتی باشد و وقتی سوار کار می‌شدی و قدرت پیدا می‌کردی، زیر آن می‌زدی و می‌گفتی که من فقط قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله



را عمل می‌کنم و طرح آن دو نفر را عمل نمی‌کنم. وقتی قدرت پیدا کردی، نمی‌توانستند با تو کاری بکنند!

اینها تهمت کم‌سیاستی به حضرت زدند، اما علی علیه السلام در پیشگاه خدا حاضر نیست برای چند سال حکومت (اگر حکومت به او رسیده بود، عثمان سیزده سال حکومت کرد و حدود پنج سال هم خودشان، هجده سال می‌شود) و رئیس‌شدن، یک دروغ بگویند. حضرت آن هجده سال را از دست دادند که خدا فردای قیامت به ایشان نگوید در عمرت و در محضر من یک دروغ گفتی. این داستان تقواست.

خطرهایی هم در دنیا وجود دارد که خطرات سنگین هوای نفس، شیاطین جنی و انسی، خطرات فرهنگ‌های مادی بی‌دلیل بی‌برهان پوک و پوچ که به کلمه ایسم ختم می‌شود و در دنیا فراوان است. تقوا یعنی حفظ کردن خود از زخم خوردن در خطرات دنیا و آخرت. خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام، این تقوا و روحیه‌اش را به همه ما و زن و بچه‌های ما عنایت بفرما.

کلام آخر؛ واپسین لحظات عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله

روز شنبه روز پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است. ۲۸ صفر، حدودهای ساعت دو بعدازظهر بود که حضرت رحلت کردند؛ چون وقتی حضرت تا مسجد آمدند و برگشتند، به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هر غریبه‌ای در این اتاق اهست، بگو بیرون برود. همه شنیدند (نمی‌دانم چه کسانی در اتاق بودند) که فرمودند: همه بیرون بروند، اما خودت، زهرا، حسن، حسین و زینب بمانید. دستور هم دادند در را ببند تا کسی در وقت احتضارشان وارد نشود.

حتی ملک‌الموت هم اجازه ورود برای گرفتن جان پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشت. آن روایتی که می‌گویند ملک‌الموت در زد و زهرا علیه السلام گفت کیست، ملک‌الموت گفت من هستم و زهرا علیه السلام گریه کرد، خیلی ضعیف است؛ اما روایتی که قوی است و من دیده‌ام، مرحوم مجلسی هم نقل می‌کند، این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: در شب معراج به فرشته عظیمی برخورد

کردم که خیلی باوقار و بامتانت بود، به جبرئیل گفتم: او کیست؟ گفت: یارسول الله! ملک الموت است. گفتم: من می توانم با او حرف بزنم؟ گفت: بله، می توانی! آدمم و سلام کردم. خیلی بامحبت جوابم را داد. گفتم: شما جان همه مخلوقات زنده را می گیری؟ گفت: من به تنهایی نه، بلکه یاران و اعوان و انصاری دارم (به نظر مومنین موت در سوره نساء هم هست؛ تنها ملک الموت نیست و او مدیر اصلی و کارگردان است). گفتم: کسی هم هست که شما نباید جانش را بگیرید؟ گفت: دو نفر هستند که به من اجازه ندادند. حریم آنها حریمی نیست که من واردش بشوم؛ چون بی ادبی است که بخواهم وارد بشوم. گفتم: چه کسی هستند؟ گفت: یکی تو هستی و یکی هم علی بن ابی طالب علیه السلام؛ من اجازه گرفتن جان شما دو نفر را ندارم. وقتی ملک الموت بگوید گرفتن جان پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تا آخر عمر برای او گریه کرده اند، چقدر باید حریمش را رعایت کرد!

کمال ادب در مجالس عزاداری

من در جلسه دهه عاشورای تهران، غیر از بنرهایی که دارم و تمام آن درس می دهد، متن هایی را داده ام که گلدوزی کرده اند و به پرده های سیاه با رنگ عالی می زنند؛ متن آنها این است: غیبت نکنید، دروغ نگوئید، تهمت نزنید! این جلسه سی سال است که برقرار است و به نظر من هم در تمام ایران نمونه ندارد؛ خارج که این حرف ها خیلی کم است. آنهایی که آمده اند و دوستانی که در جلسه هستند و آن جلسه را دیده اند؛ ما امسال در روز اول بالای سه هزار نفر را صبحانه داده ایم. کاری هم به مردم نداریم، ادب در آنجا حاکم است و هیچ کاری به مردم نداریم. پنج صبح در سالن پایین این حسینیه هزار تا لیوان دسته دار، چهارپنج جور نان، خرما و کشمش، بهترین پنیر و گردو، دویست تا هم فلاسک چای شیرین ردیف است. از پنج ونیم صبح که مردم می آیند، خودشان سر سفره هایی می روند که از اصفهان خریده ام. هر کسی هر نانی که دلش می خواهد و هر چندتا چای شیرین، هر مقدار پنیر و گردو که می خواهد، می خورد؛ فقط دو نفر گوشه سالن



تکیه داده‌اند و گاهی هم همین‌طور اشک از صورتشان می‌ریزد تا اگر فلاسکی تمام می‌شود، یک فلاسک پر جای آن می‌گذارند؛ یک بشقاب پنیر و خرما و گردو کم می‌شود، یک بشقاب دیگر جای آن می‌گذارند و به احدی نمی‌گویند بفرمایید بخورید، خوردنتان که تمام شد، تشریف ببرید. من به آنها گفته‌ام که ادب را به‌طور کامل در آنجا رعایت نکنند. بعد یک نفر بی‌وضو وارد آن جلسه نمی‌شود. بعضی‌ها برای اینکه جلوی منبر بنشینند، ساعت پنج می‌آیند و نماز شب خودشان را در آنجا می‌خوانند و نماز صبح را با جماعت می‌خوانند، بعد می‌نشینند تا وقت منبر که هشت‌ونیم شروع می‌شود. ادب این مجالس را باید خیلی رعایت کرد.

علی‌جان! در را ببند، یعنی ملک‌الموت هم اجازه ورود به این حریم را ندارد و اینهایی هم که غریبه هستند، زن‌های من و افراد دیگر بیرون بروند. چه کسانی ماندند؟ قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱

درخواست رسول خدا ﷺ از امیرالمؤمنین علیه السلام

از سفارشات دین خودشان است که وقتی دیدی چشم مریض تیره می‌شود و رنگ لاله گوش او عوض می‌شود، معلوم است که در حال احتضار افتاده، سینه‌اش را سبک کنید. اگر پتو، لحاف یا رواندازی روی او افتاده است، بردارید؛ دکمه دارد، همه را باز کنید تا سبک بشود. همین‌جوری که حضرت افتاده بودند و دیگر حال بلندشدن نداشتند، چشمشان را باز کردند و گفتند: علی‌جان! حسین را بیاور و روی سینه من بخوابان.

من در کتاب‌ها نگاه کردم و دیدم ابی‌عبدالله علیه السلام در آن وقت هفت‌ساله بود. شما می‌توانید وزن بچه هفت‌ساله را در ذهنتان بیاورید! امیرالمؤمنین علیه السلام مطیع است و نگفتند این بچه مثلاً پانزده کیلوست و سنگین است، شما در احتضار هستید. حضرت امیر می‌گویند: من حسین را بردم و خواباندم، دست‌هایشان را درآوردند و در گردن حسین انداختند، زیر گلویش،

تقوا

پیشانی‌اش و صورتش را بوسیدند و مثل مادر داغ‌دیده می‌گفتند: «مَا لِي وَ لِيَزِيدَ» خدایا! مرا به یزید چه کار؟!

زینب کبری علیها السلام این منظره را دید، پنجاه‌سال بعد در کنار گودال صدا زد: حسین من! «يَوْمَ عَلِيٍّ صَدْرِ الْمَصْطَفِيِّ» چه روزی بود که روی سینۀ پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده بودی؟ «و يَوْمَ عَلِيٍّ وَجْهِ الثَّرِيِّ» امروز هم با بدن قطعه‌قطعه بر روی خاک بیابان افتاده‌ای.



جلسہ ششم

ایستایی و حرکت، دو بدنہ تقوا

سفارش همه کتاب‌های آسمانی به تقوا

در متن پرمعنایی که از امام یازدهم علیه السلام خطاب به شیعه در کتاب‌های مهم ما نقل شده، تقوا اولین سفارش حضرت به مردم است. سفارشی که خداوند در همه کتاب‌های آسمانی به امت‌ها داشته‌اند، در همه گفته‌های انبیای الهی به امت‌ها بوده و سفارش ائمه طاهرين علیهم السلام به مردم نیز بوده است. کمتر حقیقتی به این اندازه در کتب آسمانی، زبان انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام آمده است. شما سوره مبارکه لقمان را خوانده‌اید، غیر از حکمت‌هایی که این مرد الهی در قرآن از او نقل شده، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هم مطالب بسیار مهمی از این معدن حکمت نقل کرده‌اند. یکی از سفارش‌های مهم او به فرزندش، تقواست که موسی بن جعفر علیه السلام در باب عقل و جهل، جلد اول «اصول کافی» روایت کرده‌اند.

ایستایی، نخستین مرحله تقوا

تقوا به معنای خودنگهداری است و دو مرحله دارد: یک مرحله‌اش مرحله ایستایی، توقف و عدم حرکت است؛ یک مرحله‌اش هم مرحله حرکت و رفتن است. خودنگهداری از مجموعه خطرات که در دنیا و عالم آخرت پیش روی انسان است. مرحله ایستایی به این معناست: آن‌که خواهان سعادت و خیر دنیا و آخرت است، وقتی به هر گناه باطنی و ظاهری برمی‌خورد، باید متوقف بشود، بایستد و به طرف گناه حرکت نکند؛ حتی اگر بتواند، چنان‌که در قرآن مجید هست، به گناه و گنهکار هم میل نکند. خود این میل در بعضی از



مواقع سبب درگیر شدن با آتش دوزخ است، البته نه همه جا. یک جای آن این است: ﴿وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾^۱ رغبت و میل به ستمکاران نداشته باشید! خودتان اهل ستم و ظلم نیستید، ولی ظالم را هم دوست نداشته و به ظلم هم میل نداشته باشید.

میل و رغبت مردم مدینه، عامل پاگرفتن بنی امیه

این را یقین بدانید! شک و تردیدی نیست که به فرموده حضرت رضا علیه السلام، بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، منهای دوازده نفر که حضرت اسم می‌برند (مشهورهایی که اسم برده‌اند، مقداد، سلمان، ابوذر، عمار و ابوالهیثم بن تیهان است)، تمام مردم مدینه به حکومت زمینی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله رغبت داشتند و از حکومت آسمانی امیرالمؤمنین علیه السلام روی گردان بودند. همین رغبت و میل و همین «می‌خواهم»، تمام نیروی مردم مدینه را در اختیار ستمگران قرار داد و اگر این میل و رغبت در مردم نبود، حکومت آنها یقیناً پا نمی‌گرفت. بعضی از گناهایی که انسان مرتکب می‌شود و گناه در پرونده بر محور خودش می‌ماند؛ یعنی فردای قیامت، آدم را این‌گونه محاکمه نمی‌کنند که گناه کردی و گناهت هم به دیگران انتقال پیدا کرد! یک‌وقت آدم گناهی می‌کند که این گناه به دیگری، دیگران، یک نسل یا نسل‌ها تا قیامت انتقال پیدا می‌کند. همین رغبت به آن حکومت که همین افراد باشند و ما هم دوست داریم اینها باشند، مردم آن روز مدینه را در گناهان امت و غیرامت تا روز قیامت شریک کرد.

نظر پیکادلی در خصوص معاویه

من این مطلب را در یک کتاب خارجی خوانده‌ام و کتاب داخلی هم نبود؛ فکر می‌کنم در یکی از جلدهای تفسیر قرآنم (۳۶ جلد است) هم آورده‌ام، اما یادم نیست که این داستان را در کدام جلدش نوشته‌ام. نخست‌وزیر انگلستان (نه این نخست‌وزیرهای فعلی و قبلی، بلکه

خیلی قبل تر) یک سخنرانی در مجلس عوام انگلستان داشته است. او می‌گوید: اگر ما مجسمه معاویه را در بزرگ‌ترین و معروف‌ترین میدان لندن (فکر می‌کنم میدان «پیکادلی» باشد، اگر یادم مانده باشد! در آن میدان معروف که میدان چهارصدساله است) از طلای ناب بسازیم و نصب بکنیم، از او تشکری نکرده‌ایم؛ چون او باعث شد که حرکت چرخ اسلام متوقف بشود و اسلام به اروپا و بعداً به آمریکا نیاید. او اسلامی را به مردم تحویل داد که اسلام پیغمبر نبود!

شرک، گناهی نابخشودنی

البته به نظر من، آن نخست‌وزیر اشتباه کرده که همه تقصیر را به گردن معاویه انداخته، چراکه معاویه هم یکی از تقصیرهای حکومت قبل از خودش است. سرپاشدن و حکومت چندین ساله‌اش بر امت و ضربه‌های کاری او به اسلام به همان میل و رغبت مردم مدینه برمی‌گردد که آن حکومت را خواستند و قبول کردند، به او رغبت داشتند و برای آن حکومت نیرو شدند. امام صادق علیه السلام شرک را در روایتی معنا کرده‌اند و می‌فرمایند: شرک یعنی اطاعت از طاغوت و کسی که برای دنیا و آخرت ضرر دارد. نظرشان این بود که نودوچند درصد امت اسلامی یقیناً مشرک هستند و شرک طبق آیات قرآن، ظلمی عظیم است. پس کسی که تا آخر عمر مشرک بماند، پروردگار اعلام کرده که هرگز او را نمی‌بخشم: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾^۱ هرچه گناه پایین‌تر از شرک است، با توبه کردن می‌بخشم؛ اما شرک را نمی‌بخشم!

ریشه حادثه کربلا در میل و رغبت مردم

بعد حضرت شرک را معنی کرده و فرمودند: بنی‌امیه روزی یک ابوسفیان، یک هند جگرخوار، یک معاویه و یک برادر بود؛ پس چه شد حکومت عظیمی را تشکیل دادند که بیشتر آسیای صغیر و خاورمیانه تا تقریباً اسپانیا را زیر پر حکومتشان گرفتند؟! حضرت

۱. نساء: ۴۸.

فرمودند: همین مردم کمک دادند، وگرنه یک پیرمرد و پیرزن و دوتا بچه که نمی‌توانستند حکومت به این باعظمتی را تشکیل بدهند. رغبت و کمک مردم، اداری شدن مردم در ادارات آنها، وزیر و وکیل شدن مردم، ارتش شدن مردم بود که آنها را سرپا کرد. حضرت در همین روایت، به یکی از جنایاتشان اشاره دارند و می‌فرمایند: در کربلا عزیزترین عباد خدا را قطعه‌قطعه کردند. همه اینها در همان میل و رغبت ریشه دارد.

آتش دوزخ، سرانجام میل و رغبت به ستمگر

در مسجدی که به منبر می‌رفتم، در صف جماعت نشسته بودم و پیرمرد شکسته‌ای بغل‌دستم بود. فکر کنم مرا به‌درستی نمی‌شناخت. به‌نظرش آمده بود که حالا طلبه‌ای رد می‌شده، وقت نماز بوده و برای نماز جماعت آمده است. سلام نماز اول که داده شد، همه به همدیگر دست دادند و این شخص هم به من دست داد؛ البته این هم هیچ مدرکی در روایات نماز، چه در «وسائل‌الشیعه» و چه کتب دیگر ندارد. حالا مشکلات هم مقداری شروع شده بود و گرانی، مشکل و گوش‌ندادن به حرف بود. وقتی به من دست داد، گفت: خیلی گرانی، سختی و مشکلات هست! گفتم: بله هست. با جدیت گفت: روح اعلی‌حضرت شاد باشد و نور به قبرش بیارد. این را خدا می‌گوید! من به او گفتم: شما در جوانی تان چه‌کاره بودید؟ گفت: من در ارتش اعلی‌حضرت سرهنگ‌تمام بودم.

شما ببینید خدا چقدر طرح دقیقی به ما داده است! یک‌وقت آدم به ستمگری تمایل و رغبت دارد که مثل آمریکا ستم جهانی دارد. خیلی‌ها آمریکا را دوست دارند و می‌گویند ای‌کاش درگیر نبودیم و با او رفیق و برادر بودیم تا این‌همه بلا هم به سرمان نمی‌آمد؛ یک‌وقتی هم آدم به ستمگری داخلی مثل خان‌میل و رغبت دارد که ظالم است. این خیلی گناه بزرگی است و اینکه آدم رغبت داشت باشد او سرپا باشد و بماند، همین رغبت هم عامل کمک‌دادن به ستمکار است. قرآن می‌گوید: ﴿فَتَمَسَّكَ النَّارُ﴾^۱ چنین رغبتی و میلی شما را وارد آتش دوزخ می‌کند و گناه قلبی است.

تصور مردم عامه از گناه

بیشتر مردم فکر می‌کنند که گناه همین نگاه به نامحرم، خوردن مال حرام، تلنگرزدن به مظلوم یا بردن حق ارث برادر و خواهر است. اینها هم گناه است؛ ولی گناهان قلب، مادر گناهان بیرون است. من تا ارث خواهر و برادرم را نخواهم، کناری می‌نشینم تا یک عالم، شخص عادل یا بازاری متدین و واردی بیاید و خانه، زمین، مغازه، کاروان‌سرا و پول بانک را تقسیم کرده، مطابق با قرآن مجید، بین دختر و پسر پخش بکند و سهم مرا هم بدهد، بعد بلند شوم و بروم. یک‌وقت این جور است، اما یک‌وقت هم پدر مرده و چشمم به دنبال کل مال اوست و همه‌اش را می‌خواهم! این «می‌خواهم» یعنی می‌خواهم خواهرم، برادرهایم و مادرم ارث نبرند. این اتفاق در ایران خیلی زیاد افتاده است! به دور از چشم برادر و خواهرها و با وابستن با یک محضری، سند تنظیم می‌کنم، مادر هشتادساله‌ام را به محضر می‌برم و می‌گویم: مادر، برای تقسیم ارث امضای شما را هم می‌خواهد؛ یک انگشت روی این سند بزن! یا به برادرم می‌گویم: داداش، پای این سند را امضا کن تا دوتایی با هم بخوریم. میلیون‌ها تومان ارث بقیه و مادرشان را می‌خورند. گاهی هم مردم نیت‌های بدی دارند، این آیه در سوره اسراء است که پروردگار می‌فرماید: آنچه بر دلتان نسبت به پدر و مادر می‌گذرد، من آگاه هستم. من شنیده‌ام که برادرها (دوتا، سه‌تا یا چهارتا) با هم صحبت می‌کردند که پدر ما چرا نمی‌میرد؟ تا چه موقع می‌خواهد در دنیا باشد؟ پس ما چه وقت باید به پول‌ها برسیم؟ خیلی وقت است که در دنیا مانده است؛ گورت را گم کن و برو! این حال قلبی که عمر پدرم را نمی‌خواهم و مرگ پدر یا مادرم را می‌خواهم، قرآن می‌گوید: چنین نیتی را در باطن خودتان نگذرانید. من این را می‌دانم و جواب نیت‌ها را هم می‌دهم. ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۱ خدا به تمام اسرار پنهان در سینه‌ها آگاه است.

یک بخش تقوا ایستایی است که الآن پولی جلوی چشم من است، ارث پدر یا مادرم است و میل دارم که غارت بکنم؛ دین می‌گوید: جلو نرو، بایست و حرکت نکن! «حرکت نکن»

یعنی به سراغ این پول نرو؛ به سراغ این معامله حرام نرو که می‌دانی حرام است و خیلی هم نان دارد؛ به سراغ این معاشرت یا ازدواج نرو. من یکسال (شاید ده سال پیش) در خیابان بوذرجمهری تهران، نزدیک پله‌های ورودی بازار، روز پنجم ششم محرم بعد از منبر از پله‌ها بالا آمدم، آقایی حدود ۷۳-۷۴ ساله جلوی مرا گرفت و گفت: من مسئله‌ای دارم، ولی شروع به گریه کرد. ایستادم تا گریه‌اش تمام بشود، خیلی گریه‌اش شدید بود و به هم ریخته بود. مقداری که آرام شد، گفتم بگو! گفت: من دیگر نزدیک رفتنم است. در جوانی‌هایم عاشق دختری شدم، بدحجاب که نه! بی‌حجاب که نه! می‌گفت آن طرف‌تر از بی‌حجاب! من آن طرف‌تر از بی‌حجاب را دیگر نمی‌دانم چه بوده است! هرچه مادرم التماس کرد که این دختر مناسب خانواده ما نیست، خانواده ما اهل روضه و گریه، نماز و روزه هستند، من قبول نکردم. حالا آن خانم چهارسال از من کوچک‌تر و ۷۱ ساله است، دیگر قیافه‌اش از کار افتاده و بدنش مشکل پیدا کرده است، هیچ جاذبه‌ای برای من ندارد و من هم برای او جاذبه‌ای ندارم؛ چون هر دو ورشکسته و نزدیک مرده‌شورخانه و در حال رفتن هستیم. سؤال این است: من از دواجم با این خانم دو پسر و چهار دختر پیدا کرده‌ام که هر شش تا بی‌دین نمره بیست، بی‌نماز و بی‌روزه هستند و خدا را قبول ندارند (این برای زمان قبل است)؛ هر چهار دخترم هم مثل جوانی‌های مادرشان نیمه‌عریان هستند. حالا می‌خواهم بروم، جواب خدا را چه بدهم که شش کافر به این امت اضافه کرده‌ام! آیا خدا مرا می‌آمرزد؟ گفتم: ببخشید! من به مسائل پیچیده و بغرنج وارد نیستم. شما اگر ممکن است، به قم و خدمت مراجع مشرف بشوید و سؤالتان را پیش آنها مطرح کنید، ببینید چه جوابی می‌دهند؟

حکایتی شنیدنی و عبرت‌آموز

اینکه می‌گویند یک بدنه تقوا ایستایی است، بایست و نرو! وقتی جلو می‌روی، گاهی خطری به تو می‌زند که جبران ندارد؛ تقوا یعنی خودنگه‌داشتن از خطراتی که پیش روی همه ما هست. خیال نکنید ما طلبه هستیم، حوزه دیده‌ایم و روضه می‌آییم، مصونیتی داریم! مصونیت ما تقوا و خودنگهداری است؛ این جور نیست که خطر در مقابل ما رخ نشان



ندهد و سبز نشود. خطر تا وقت مرگ ما هست؛ ممکن است دامن دین ما را آتش بزند و خاکستر بکند. این تقوا و خودنگاه داشتن است.

چند سفر (نمی‌دانم پنج یا شش بار) برای سخنرانی در دهه آخر صفر به انگلستان دعوت داشتم. این هم یک داستان بسیار درس‌آموز و عبرت‌آموزی است. روز اولی که در یکی از سفرها به منبر رفتم، دیدم یک نفر در صندلی جلو نشسته و بسیار امروزی است، کراوات خیلی شیکی هم دارد و منبر را گوش می‌دهد. آدم وقتی یک نفر را نمی‌شناسد، به نظرش نمی‌آید که کیست! فکر کردم مسلمانی است که حالا شصت‌سالش شده، دیگر میدانی برای کار ندارد و پای منبر می‌آید. وقتی از منبر پایین آمدم، اول از همه آمد، به من دست داد و گفت: من دکتر بالای حقوق هستم و در اینجا برای شرکت‌های مهم انگلیسی وکالت می‌کنم. وکالت وکالت برحق است و هرگز حاضر نیستم در وکالت کردن، حقی از یک شرکت انگلیسی یا هلندی در ارتباطات تجاری به ناحق با وکالت من به طرف شرکت دیگر یا برعکس برود.

این را گفت، خداحافظی کرد و رفت. فردا هم آمد، روز سوم هم آمد، روز چهارم به من گفت: یک نهار به خانه ما می‌آیی؟ گفتم: بله می‌آیم! آنجا هم نمی‌شود آدرس پیدا کرد و باید به دنبال آدم بیایند. گفتم: چطوری بیایم؟ گفت: من خودم یک‌جوری می‌آیم که از محل سکونت شما تا آمدن به خانه من، وقت نماز ظهر باشد؛ می‌خواهم نماز جماعت بخوانیم و من به شما اقتدا بکنم. یک متجدد حسابی ریش‌تراشیده کراواتی که اصلاً آدم به خیالش هم نمی‌آمد نماز بخواند، ولی به نماز جماعت اصرار داشت. گفتم: چشم بیا. آدم در اروپا هم می‌تواند باتقوا باشد؛ اگر نشود که خدا امر به تقوا نداشت. آدم در همه‌جا می‌تواند باتقوا باشد، ولی خطر هم در همه‌جا هست.

فردا به دنبال آمد و با هم رفتیم. ظهر شد، من جلو ایستادم و ایشان هم اقتدا کرد. بعد گفت: نهار بیاورم؟ گفتم: بیاور! دیدم خودش به آشپزخانه رفت، نهار می‌کشد و سفره روی میز می‌اندازد. به او گفتم: آقای دکتر، خانم شما ایران هستند؟ نیامده‌اند یا به دیدن اقوامشان رفته‌اند؟ گفت: خانم ایران نیست. خانم کاملاً ایرانی است و اهل کرمان هم بود، الان در آمریکاست. گفتم: شما انگلیس هستی و او آن طرف آب است، چرا؟ گفت: من یک‌روز که به

خانه آمدم، خانمم گفت (معمولاً اروپا این جور است): من دیگر این چادر و روسری را نمی‌خواهم؛ می‌خواهم عین زن‌های لندن بیرون بروم و همه‌جا هم بروم! پارک، سینما و کاباره بروم. آنجا هم اگر مرد ایستادگی و مخالفت کند و زن شکایت کند، نصف کل ثروت مرد را می‌گیرند، به‌نام زن کرده و مرد را از خانه بیرون می‌کنند. به من گفت: من واقعاً عاشق این زن بودم؛ چون هم قیافه‌دار بود و هم اندام خیلی خوبی داشت. به او گفتم واقعاً می‌خواهی از این حجابی که پیغمبر ﷺ زحمت کشیده و سرپا کرده، دربیایی؟ گفت: من با پیغمبر کاری ندارم و می‌خواهم دربیایم. گفتم: می‌خواهی از من شکایت هم بکنی؟ گفت: نه، من می‌خواهم بی‌حجاب شوم. گفتم: مهریه‌ات را نقد می‌دهم. خیلی دوستت دارم، اما همین امروز به سفارت می‌رویم و نوشته‌های مربوط به طلاق را پر می‌کنیم و طلاق را می‌دهم. من نمی‌توانم فردای قیامت، جواب یک شب و روز بودن پیش یک بی‌دین را بدهم. طلاقش دادم و رفت. بعد از آن هم ازدواج نکردم، از ترس اینکه زن دیگری بگیرم و او هم همین بازی را سرم دریاورد. حالا هم با خدا زندگی می‌کنم.

دعوت پروردگار به ایستایی در گناهان

این را تقوا می‌گویند. یک بدنه تقوا، ایستایی و توقف کردن در برابر گناهان باطنی و گناهان ظاهری است. می‌توانم یا نمی‌توانم؟ اگر قدرت ایستایی نداشتیم که پروردگار دعوت نمی‌کرد. او می‌دانست نمی‌توانم، برای چه به من گفته بایست؟ می‌توانم که به من امر کرده و دعوت کرده است: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾^۱ آنچه به شما نیرو داده‌ام، در مسئله ایستایی به کار بگیرید و نگویید نمی‌شود، خیلی هم خوب می‌شود. میل قلبی هم نداشته باشید، این خلاف تقوای قلب است.

شما این را زیاد شنیده‌اید، من هم بچه بودم، از منبری‌های قدیم شنیده‌ام؛ البته روایتش در کتاب‌هایمان و در باب «معاونت بر ظلم» است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به جمال که



از شیعیان بود، فرمودند: شترهایت را به هارون کرایه داده‌ای؟ گفت: یابن رسول الله! برای گناه و معصیت کرایه نداده‌ام، بلکه برای مکه رفتن کرایه داده‌ام. فرمودند: کرایه‌اش را به تو داده است؟ گفت: نه، قراردادم این بود که کاروان دربار به مکه برود، اعمالش را به‌جا بیاورد و برگردد، بعد کرایه بدهد. فرمودند: دوست داری که این مرد در مسیر مکه سَقَط بشود و پولت را ندهد؟ گفت: یابن رسول الله! من خرج زندگی‌ام از همین کرایه‌دادن شتر درمی‌آید و اصلاً دوست ندارم بمیرم. فرمودند: همین که دوست نداری بمیرد و میل داری که باشد، تمام گناهای که مرتکب می‌شود، به پرونده تو هم انتقال پیدا می‌کند. گفت: نمی‌دانستم! فرمودند: نمی‌دانستی، عیبی ندارد! دیگر شتر، ماشین و موتور به ظالم کرایه نده و بار ظالم را به این طرف و آن طرف نبر! انگور را در ماشینت بار نکنند که به کارخانه مشروب‌سازی ببری و خالی بکنی! مثل می‌زنم، حالا که نیست؛ اما قبلاً از این کارخانه‌ها در همه‌جای ایران بود.

وقتی هارون برگشت، کرایه‌اش را هم داد. موسی بن جعفر علیه السلام آن کرایه را قبول کرد که جمال بگیرد. جمال بلافاصله همه شترها را فروخت. یک‌بار هارون او را دعوت کرد و گفت: من می‌خواهم به مسافرت بروم و شتر می‌خواهم. گفت: من شتر ندارم، خسته و پیر و بازنشسته شده‌ام و همه شترها را فروخته‌ام. گفت: تو خسته و پیر نشده‌ای، شخص دیگری به تو گفته که شتر به ما کرایه ندهی. هارون می‌دانست که حضرت از کجا اشاره کرده است! اگر شخص ظالمی شترت را برای کرایه می‌خواهد، بایست و بگو نمی‌دهم، بفروش و وارد گناه نشو؛ چون این چندروزه زودگذر صرف نمی‌کند گناهای را به گردن بگیری که به دیگری انتقال داده نشود یا گناهای را به گردن بگیری که به دیگران هم انتقال داده باشد و برای آنها هم به پرونده تو برگردد.

حرکت به‌سوی واجبات، دومین بدنه تقوا

این یک بخش تقواست. خطر پیش روی توست، جلو برو و حرف خدا را باور کن؛ اما یک بخش دیگر تقوا، حرکت به‌سوی واجبات الهی است که خودت را در چهارچوب عبادات و

خدمت به خلق خدا نگه داری. حرکت کن و این چهارچوب را تا آخر عمرت حفظ کن. شبانه‌روز به‌طرف نماز و «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» برو؛ مشتاقانه به‌طرف ماه رمضان برو؛ مشتاقانه برای پول خرج کردن برای ایتم و از کارافتادگان برو؛ برای به‌پا کردن جلسات اهل بیت بدو، نفس نفس بزن و در جیبت را باز بگذار؛ برای برپا نگاه‌داشتن بنایی مثل این حوزه‌های علمیه که خیر آن به تمام مملکت و خارج می‌رسد، بدو و گول این تبلیغات سوء را نخور. تشییع از بین نمی‌رود، شما را دلسرد و ناامید نکنند! ما هر وقت مردم را دلسرد می‌بینیم، یک آیه برایشان می‌خوانیم (دو تا هم نمی‌خوانیم). بعضی‌ها می‌آیند و می‌گویند: انگار دیگر کار آخوندی، مسجد، محراب و منبر ته می‌کشد و تمام می‌شود، سرنگون شدن این پرچم نزدیک است. من فقط یک آیه برایشان می‌خوانم و به آنها می‌گویم آیا وعده خدا را قبول دارید؟ می‌گویند: بله! می‌گویم: می‌دانید آینده آینده است؟ می‌گویند: بله! می‌گویم: پروردگار می‌فرماید که ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱ آینده کل زمین به دست بندگان شایسته من می‌افتد. بندگان شایسته خدا هم تربیت‌شدگان مدرسه بنی‌امیه و بنی‌عباس در عربستان و کشورهای دیگر نیستند؛ بلکه عباد صالح خدا از تربیت‌شدگان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام از طریق همین حوزه‌ها، مدرسه‌ها و عالمان واجد شرایط هستند. چطور از بین می‌رود؟ اگر بگویی از بین می‌رود و تمام است، یعنی وعده خدا دروغ است؛ درحالی که دروغ نیست!

پس یک بدنه تقوا، حرکت است. همه شما این آیه را می‌دانید، چون اهل این شهر با قرآن مأنوس هستند. من بچه بودم و در تهران به مدرسه می‌رفتم، در سه‌ماه تعطیلات تابستان که مرا به اینجا می‌آوردند، می‌دیدم و به یاد دارم مردم در تمام مغازه‌های بازار این شهر، قبل از شروع خرید و فروش، قرآن باز می‌کردند و با صدای بلند می‌خواندند. صدای قرآن از خانه‌ها می‌آمد و خانه پدر و مادر پدر و مادر مادر خودم هم صدای قرآن، مخصوصاً شب‌های جمعه دائم بلند بود. پروردگار عالم می‌فرماید: در کار خیر با هم مسابقه بدهید و از هم پیش بیفتید و حرکت سریع و تند در کار خیر داشته باشید.

اثر تقوا در زندگی دنیا و آخرت انسان

تقوا نمی‌گذارد آدم گُند باشد. از یک‌طرف، آدم را خطرشناس بار می‌آورد، خودش را نگه می‌دارد تا عقرب و مار گناه به او نزنند و از یک‌طرف هم، با چشم دلش بهشت را می‌بیند؛ چون تقوا به آدم روشن‌بینی می‌دهد: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾^۱ چشم دل را باز می‌کند، بهشت و مغفرت و رضایت خدا را می‌بیند و به‌طرف تمام خوبی‌ها با اشتیاق می‌دود. پیغمبر ﷺ می‌فرماید (کلمه عشق در روایات ما دوبار آمده است: یکی درباره اصحاب کربلا از قول امیرالمؤمنین، یکی هم در «اصول کافی» باب عبادت): «مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأْسَرَهَا بِجَسَدِهِ» آن‌که عاشق عبادت است، با دلش با عبادت معانقه و هماغوشی دارد و با بدنش با عبادت سروکار دارد.

خدا! از این دریایی که به‌عنوان تقوا به انبیا، ائمه و اولیا با تمام هویتش چشانده‌ای، به ما و زن و بچه‌های ما هم به‌اندازه ظرفیتمان تا نمرده‌ایم، بچشان که ما در برابر گناهان ایستایی داشته باشیم و در مقابل عبادات و خدمت به مردم حرکت داشته باشیم.



جلسہ، مقدم

تخریب گرانہ ہمت عقربہ

فطرت انسان

نوید پروردگار به انسان از نخستین روز خلقت

از زمانی که اولین مرد و زن زندگی‌شان را بنا به خواست خداوند در زمین شروع کردند، پروردگار عالم به آنها نوید داد که راهنمایی، هدایت و دلالت من به‌طور یقین سر راه شما قرار خواهد گرفت. متن سخن خدا هم این است: «فَأَمَّا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ هُدًى»^۱ «هُدًى» از نظر ادبیات عرب، مصدر است؛ یعنی هدایتی جامع و کامل در حدّ همان زمان که کمبود و نقصی ندارد، حجت را بر هر دو تمام می‌کرد و دو سود این هدایت را هم برای این زن و شوهر بیان کرده است: «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ» هر کس که پیرو هدایت من باشد. در الفاظ آیه دقت کنید؛ آیه می‌گوید: گول راهنمایی‌های دیگران را نخورید که راهنمایی‌های دیگران راهنمایی به‌سوی عذاب است. در سوره بقره می‌خوانیم؛ آیات زیادی بعد از این آیه دربارهٔ راهنمایی‌های دیگران هست: «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»^۲ هر دعوتی غیر از من دعوت به‌سوی آتش است. خداوند این هشدار را در دل همین گفتارش، «فَأَمَّا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ هُدًى» به آن زن و شوهر داد.

راهنمایی پروردگار از سه مجرا

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ» این «یاء» متکلم است؛ یعنی هر کسی پیرو راهنمایی من باشد و من راهنمایی غیر را به ضررتان می‌دانم. البته در زمان آدم عليه السلام، چون خودش بنا بر مشهور پیغمبر

۱. بقره: ۳۸.

۲. بقره: ۲۲۱.

بوده، از طریق وحی به او رسیده است که چگونه زندگی کن. بعد راهنمایی خدا از سه مجرا برای انسان جریان پیدا کرد: کتاب‌های آسمانی، انبیا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام. هدایتگری کتاب‌ها، انبیا و ائمه، همان هدایت خداست. اینها هدایت خدا را ابلاغ می‌کردند و واسطه رساندن پیام‌های خدا به مردم بودند. از خودشان که دین نیاورده بودند. «رسول» یعنی فرستاده و «نبی» یعنی خبرگیر و خبرده. کسی که از هدایت من پیروی کند، یعنی من هدایت کس دیگر و هیچ مکتبی را در کره زمین قبول ندارم و همه آنها باطل است؛ رنگ و لعاب و چرب‌زبانی‌های فرهنگ‌های دیگر گولتان نزنند. تمام فرهنگ‌ها قاتل هستند و این خداست که حیات می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱ آنچه به شما حیات عقلی، فکری و روحی می‌دهد، هدایت خداست و بقیه دلال‌های کره زمین، قاتل عقل و روح و هویت شما هستند.

ویژگی‌های پذیرندگان هدایت پروردگار

در امان بودن از ترس در وقت مرگ و قیامت

«فَمَنْ تَعِ هُدَايَ» آن که از هدایت من پیروی کند، ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ﴾^۲ حداقل در وقت مرگ، برزخ یا قیامت، ترسی به پیروی‌کنندگان از هدایت من حمله نمی‌کند. حالا ممکن است آدم در اینجا از صدای صاعقه، طیاره یا از انفجار محلی بترسد؛ اما این ترسی نیست که خدا می‌گوید. این یک ترس طبیعی است که هم مؤمن و هم کافر می‌ترسند. وقتی به جمع مؤمنی بگویند که الآن یک شیر دزنده، مست و وحشی سر کوجه نشسته، همه می‌ترسند. این ترس خوب است، چون برای حفظ جان است. ترسی که پروردگار می‌گوید، ترس از درگیر شدن با خطرات، عذاب، بد مردن، مضیقه‌های برزخی و عذاب دوزخ است. آنان که از هدایت من پیروی کنند، در زمینه این هدایت، از هر ترسی که مربوط به بی‌هدایتی است، در امان هستند.

۱. انفال: ۲۴.

۲. بقره: ۳۸.



نداشتن حزن و اندوه در وقت مرگ و قیامت

«وَلَا لَهُمْ يَحْزَنُونَ» غصه‌ای هم به آنها حمله نمی‌کند. در حقیقت، دم مردن، در برزخ یا قیامت حس نمی‌کنند چیزی را از دست داده‌اند که غصه بخورند؛ وگرنه طبع از دست‌دادن امور، عنصری غصه‌ساز است. من صبح صد هزار تومان در جیبم می‌گذارم، به خانه می‌آیم، بعد در جیبم دست می‌کنم تا صد هزار تومان را در بیاورم، اما می‌بینم نیست. جماد نیستم که ناراحت نشوم، ناراحت می‌شوم. آیه این را نمی‌گویید که اگر کسی هدایت مرا پیروی بکند، وقتی در جیبش دست کند و ببیند صد هزار تومانش نیست، غصه نمی‌خورد! بلکه غصه می‌خورد و مدام از خودش می‌پرسد که آن را چه کار کردم، بعد می‌بیند در جیب دیگرش پیدا شد، شاد می‌شود. شما اینها را جزء آیه نگیرید! جزء آیه هم نیست و معنی هم ندارد جزء آیه باشد.

آدمی که تابع هدایت خداست و در هدایت استقامت دارد، نمی‌ترسد. از چه چیزی نمی‌ترسد؟ از این که با عذاب الهی درگیر بشود و آمرزش، مغفرت، رحمت، رضوان و جنت الهی را از دست بدهد. نمی‌ترسد، چون می‌داند که ایمان و پیروی او از هدایت، همه آنها را برایش نگه می‌دارد. انسان تا وقتی مؤمن هست، آنها هم هست. البته خدا ولی مؤمنین است و به مؤمن کمک می‌دهد: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱ این ممکن نیست که کسی واقعاً چهل سال مشتاقانه عبادت خدا و خدمت به مردم کرده، خدا و انبیا و ائمه را هم دوست دارد، پروردگار عالم او را رها بکند که دزدان راه انسانیت زیر و بالای سرمایه‌های ایمانی و عبادتی‌اش را غارت بکنند.

تخریب‌گران انسان در کلام رسول خدا ﷺ

مرحوم فیض کاشانی این روایت را در کتاب «شافی» نقل می‌کند؛ روایتش مفصل و خیلی جالب است. پیرمردی با قد خمیده و سن بالا برای دیدن حضرت صادق علیه السلام وارد اتاق شد. اتاق پر بود و جایی نبود. پیرمرد می‌خواست نزدیک کفش‌ها بنشیند. از آنجایی که دین ما



می‌گوید به بزرگ‌ترها احترام و به کوچک‌ترها محبت بکنید. خیلی روش جالبی است! بزرگ‌ترها را احترام بکنید، چون عبادت آنها از شما بیشتر و گناهشان کمتر است. آدم نودساله از آدمی که چهل ساله است، عبادت و خدمت بیشتری دارد و این عقلانی است که مورد احترام قرار بگیرد. به کوچک‌ترها محبت بکنید، چون هنوز ظرفیتشان برای گرفتن محبت جا دارد و الآن درونشان در حال ساخت‌وساز است. اگر من بخواهم با کوچک‌تر ناراحتی کنم و او را بتارانم، عصبانی بشوم و به او بگویم: «خاک تو سرت»، «آدم نمی‌شوی»، «به درد نمی‌خوری»، «ای کاش خدا تو را به من نداده بود»؛ همه اینها بمب تخریبی است که از زبان من وارد روان بچه می‌شود و اولین کاری که ناخودآگاه می‌کند، از من فاصله می‌گیرد و خوشش نمی‌آید. وقتی از من فاصله گرفت، یک آدم عوضی در کوچه، محله و مدرسه، یک‌بار قربان صدقه‌اش برود، دیگر وقف او می‌شود. حالا خدا کند آن که قربان صدقه‌اش می‌رود، آدم باشد و سگ نباشد که وجودش و شخصیتش را بدرّد. بعد از چندسال، بچه من را چه چیزی به من تحویل بدهد؟ یا هروثینی، تریاکی، عرق خور یا دختر باز. بی‌خودی که یک نفر خراب نمی‌شود، خراب‌کننده دارد! طبیعتاً کسی خراب نمی‌شود، خراب‌کننده دارد و جالب است که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: اولین تخریب‌چی انسان، پدر و مادرش هستند. این مسئله خیلی مهمی است!

الف) والدین، نخستین تخریب‌گران

رسول خدا ﷺ ۱۵۰۰ سال پیش زندگی می‌کرده و حرف زده‌اند، اما جلوتر از همه زمان‌ها زندگی کرده و جلوتر از همه روزگاران حرف زده‌اند. اولین خراب‌کننده انسان، پدر و مادرش هستند. راست هم هست، این را تجربه هم ثابت کرده است. این گفتار پیغمبر ﷺ است که هم سنی‌ها نقل کرده‌اند و هم ما نقل کرده‌ایم: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» هر بچه‌ای که در آسیا، اروپا، آفریقا، اقیانوسیه و آمریکا متولد می‌شود، جهت‌گیری سازمان خلقتش به طرف پروردگار است. خدا او را ساخته و وقتی گِل او را خمیر کرده و در رحم مادر می‌ساخته، او را برای خودش ساخته است. در واقع، جهت خلقت بچه را به طرف خودش داده و این معنی



فطرت است. «وَ إِنَّمَا أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنصِّرَانِهِ وَ يُمجَّسَانِهِ» پدر را هم تنها نمی‌گوید، پدر و مادرش او را از نظر روحیه، فکر و تربیت، یهودی‌مسلك و مسیحی‌مسلك و مجوسی‌مسلك بار می‌آورند. پدر و مادر، آن عقربه جهت‌دهی وجود طفل به‌طرف پروردگار را به‌طرف ابلیسیان برمی‌گردانند. چرا خیلی‌ها به‌طرف این مجالس نمی‌آیند؟ چرا خیلی‌ها به‌طرف اهل علم نمی‌روند؟ کل اهل علم که خراب نیستند؛ مطلق‌گویی که دروغ‌گویی است! من بگویم هرچه سلمانی در ایران است، عوضی است؛ هرچه برنج‌فروش در ایران است، متقلب است؛ هرچه تاجر در ایران است، کذاب است؛ این جور نیست!

ایجاد اختلال در عقربه جهت‌دهی خلقت کودک

از زمان قدیم و قدیم‌تر در هر طایفه‌ای، آدم بد هم پیدا شده است. آدم‌های خیلی خوبی هم در هر لباسی (بازار، کاسب‌ها یا استادان دانشگاه) هستند، چرا بعضی‌ها جلب و جذب اینها نمی‌شوند؟ چون پدر و مادر عقربه جهت‌دهی به‌طرف درستی و فضیلت را به‌طرف دیگر داده‌اند، جذب نمی‌شوند و خوششان نمی‌آید. عقربه باید جهت را نشان بدهد تا آن هدفی را که عقربه نشان می‌دهد، از آن خوشش بیاید؛ ولی نشان نمی‌دهد و جای دیگر را نشان می‌دهد. لذا میل این طفل و جوان تخریب‌شده پدر و مادر، به‌طرف دین و اهل دین و اهل خدا نمی‌آید. پدر و مادرش او را تخریب کرده و بی‌تقوایی بدی نسبت به بچه‌شان کرده‌اند. حالا باید انسان دلسوز آگاه فهمیده‌ای پیدا بشود تا اول عقربه انحراف‌داده شده را سر جای خودش برگرداند. اول کار نمی‌توان به این جوان بی‌دین گفت بیا امشب برای نماز جماعت به مسجد برویم، می‌گوید: مسجد چیست؟ نماز جماعت کدام است؟ همچنین نمی‌توان گفت که الان باهم به خانه یک عالم برویم و پنج‌دقیقه با او حرف بزن. عالم کیست؟ من از ریخت اینها اصلاً خوشم نمی‌آید و می‌خواهم سر به تنشان هم نباشد! اول باید آن عقربه فطرت را درست کرد که پروردگار در رحم مادر به‌طرف خودش جهت داده و پیغمبر ﷺ می‌گویند پدر و مادر در جهت‌دهی این عقربه اختلال ایجاد کرده‌اند و عقربه بچه را به‌طرف بی‌دینی، اعتیاد، هواهوس، نفس اماره و پول‌پرستی جهت می‌دهد. اول یک آدم عاقل عالم عارف بیدار آگاه هنرمند باید جهت آن را درست بکند.



تلاش رسول خدا ﷺ در تغییر جهت عقربه فطرت

پیغمبر ﷺ چند سال در مکه بودند؟ سیزده سال در مکه بودند، اما یک بار به مردم نگفتند ماه رمضان است و روزه بگیرید، چون می‌خندیدند و می‌گفتند ما (آن وقت که اذان نبود) قبل از طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب نخوریم؟ عجب حرف بی‌ربطی است! پس این شکم برای چه در بدن ماست؟ برای خوردن است؛ پس نخوردن یعنی چه؟ لذا به پیغمبر ﷺ می‌گفتند: شکم برای خوردن است و تو می‌گویی نخورید. سیزده سال مردم را در مکه به ماه رمضان دعوت نکردند، چون نمی‌شد! مردم را به نماز عمومی و خصوصی دعوت نکردند، چون نمی‌شد! مردم را به زکات و خمس دعوت نکردند، چون نمی‌شد! سیزده سال در مکه بودند و مردم را به انجام حج دعوت نکردند، چون نمی‌شد! پیغمبر ﷺ سیزده سال جان‌کند تا این عقربه فطرت را درست کرد که نسل گذشته عرب در جهت‌دهی آن اختلال ایجاد کرده بود، و عقربه بت، قتل، غارت و زنا، عمومی را نشان می‌داد. هرچه خانه دور مسجد الحرام بود، در سر پشت‌بام خانه‌ها پرچم قرمز بود؛ یعنی مسافر، مکه‌ای، قریش، کاسب و دلال، این پرچم نشان‌دهنده این است که اینجا زنی آزاد زنا دهنده هست، داخل بیا. چطور می‌شد به این مردم بگویند روزه بگیرید، نماز بخوانید و حج به‌جا بیاورید؟! به نظر من، این که فرموده‌اند از این ۱۲۴ هزار پیغمبر، هیچ‌کدامشان به اندازه من آزار نکشیده‌اند، آزار بدنی نبوده است. پیغمبر اکرم ﷺ را چندبار با چوب زدند یا در طائف خیلی زدند، اما دائمی نبود. این آزاری که می‌گویند، آزار روحی بود. در حقیقت، جان پیغمبر ﷺ برای برگرداندن جهت فطرت به طرف خدا هر روز به لبش رسید. اول باید این عقربه را اصلاح کرد که پدر و مادر تخریب کرده‌اند. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: اولین تخریب‌چی انسان، پدر و مادر او هستند.

جهت‌دهی عقربه فطرت، نیازمند محبت و زمان

من به جوانی که حدود ۲۴-۲۵ ساله بود و اصلاً نماز نمی‌خواند (رفیقش به من گفت)، خیلی با محبت گفتم: چرا نماز نمی‌خوانی؟ گفت: از نماز بدم می‌آید. گفتم: چرا بدت می‌آید؟ چه شده که بدت آمده است؟ گفت: برای اینکه پدرم مرا از هفت‌هشت سالگی



صبح‌ها با کتک بیدار می‌کرد، به زور می‌آورد و می‌گفت نماز بخوان. از آن وقت، نماز در ذائقه من بسیار تلخ شده و نمی‌خوانم. عقربه‌ای که به طرف خدا بوده، پدر با اشتباه در کارش جهت آن را برگردانده است.

یک‌وقتی نشسته بودم، دیدم یکی از بچه‌هایم با یک‌نفر دیگر حرف می‌زند. نمی‌دانم متوجه بود که من هم می‌شنوم یا نه، ولی خیلی زیبا حرف زد! دخترم به او می‌گفت: من اصلاً نمی‌توانم از نماز جدا بشوم و نمازهایم را اول وقت می‌خوانم؛ به جماعت هم بشود، روبه‌روی خانه‌مان برای نماز جماعت می‌روم. گفت: چطور؟ برای تو خیلی از نماز تعریف کرده‌اند؟ گفت: نه! من از چهارپنج سالگی در اتاقی که با خواهر کوچک‌ترم خوابیده بودیم، پدرم برای نماز صبح می‌آمد و یواش در اتاق ما را باز می‌کرد و در اتاق ما با تَن صدای خیلی نرم نماز می‌خواند و قنوت و سجود می‌گفت. ما هم خواب و بیدار بودیم و این صدای دل‌نواز نماز همین‌طور از گوش ما وارد جان ما می‌شد. این صدا هنوز در ما هست و ما را رها نمی‌کند.

آن شخص گفت که من نماز را دوست ندارم، یک بچه هم می‌گوید من نماز را دوست دارم؛ چون آن که می‌گوید من نماز را دوست ندارم، راه به نماز کشیدنش راه شیطانی بوده است. پیغمبر ﷺ می‌گویند: بیدار کردن بچه با غضب، عصبانیت و لگد برای نماز، جرقه آتش دوزخ است و بچه را سوزانده، یعنی عقربه جهت‌گیر به طرف خدا را سوزانده است. حالا بزرگوار هنرمندی (کت‌وشلواری یا روحانی) به تور این بچه بخورد، اول مکانیکی دقیق بکند و موتور فطرت را تعمیر کند تا عقربه به طرف خدا برگردد؛ بعد به او بگوید بیا نماز بخوان، می‌گویند نوکرت هستم، چقدر بخوانم؟ چندتا بخوانم؟

جوان گفت: نماز برای من تلخ است. گفتیم: رفاقت من با تو چه، آن هم تلخ است؟ گفت: اتفاقاً من از آخوند بدم می‌آمده و با آخوندی هم تا حالا نبودم، ولی از برخورد با تو خوشم آمد. گفتیم: تو نمی‌خواهد نماز بخوانی؛ فردا شب پای منبر می‌آیی؟ گفت: با کله می‌آیم. چند شب بعد به او گفتیم: نماز می‌خوانی؟ گفت: انگار تلخی‌اش یک‌خرده رد می‌شود، حاج‌آقا نکنند مرا جادو می‌کنی؟ گفتیم: نه، آن عقربه‌ای که اخلاش برای بابایت بوده، آن

سر جای خودش می‌آید. حالا هم نمی‌گوییم نماز بخوان؛ دلت می‌خواهد بخوان، دلت می‌خواهد نخوان! بعد نماز خوان شد و نمازهایش هم با گریه بود. پدران و مادران (حالا که بیشتر شما پدربزرگ و مادربزرگ هستید، اما آنهایی که پدر و مادر هستند!) مواظب باشید که خدای ناکرده با رفتار بد، تلخ و سوء، موتور این عقربه‌ای که خدا در رحم مادر و در وجود و فطرت بچه به طرف خودش جهت داده، خراب نشود؛ مثل ساعتی که موتور آن خراب می‌شود، همه ساعت‌هایی که مردم در جلسه به دست دارند، می‌گویند یک‌ربع به پنج است و ساعت او می‌گوید ده دقیقه به دو بعدازظهر! اخلال در موتور ایجاد شده و این را باید پیش ساعت‌ساز ببرد که تمام جهت‌گیری‌های موتور را درست بکند.

نقش سنگین والدین در تخریب یا سازندگی فرزندان

أُولَ، «أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ»، نقش پدر و مادر یک نقش سنگین تخریبی یا نقش سنگین سازندگی است. یک مسئله‌ای یاد آمد، خوب است که برایتان بگویم. خیلی زیباست! من آن وقت شاید هجده یا بیست‌ساله بودم. ماشین در تهران کم بود و ما گاهی با دوستان پیاده از محله‌مان راه می‌افتادیم و به شاه عبدالعظیم برای زیارت می‌آمدیم، بعد به ابن بابویه می‌رفتیم و به خانه‌مان برمی‌گشتیم. یکی از مهم‌ترین قبرستان‌های مهم تهران در آن وقت، ابن بابویه بود که شیخ صدوق دفن است. روزی ساعت ده بود و جمعیت زیادی در ابن بابویه بود. آدم فکر می‌کرد که روحانی مهمی در تهران مُرده است. آدم می‌پرسد که چه خبر است؟ چرا اینجا خیلی شلوغ است؟ گفتند: جوان ۲۲-۲۳ ساله‌ای، خیلی خوش تیپ و خوش اندام از دنیا رفته است و او را غسل می‌دهند. گریه خانم‌ها، خواهرها و مردها هم خیلی زیاد بود. پدرش کیست؟ آقای خیلی باوقار و بادبی بیرون غسل‌خانه ایستاده بود و داخل نمی‌رفت؛ خیلی آرام از دو گوشه چشمش روی صورتش اشک می‌ریخت. قیافه‌اش قیافه باز و الهی و ملکوتی بود. بچه را غسل دادند و کفن کردند و تا کنار قبرش تشییع کردند. پدر او آخر از همه می‌آمد. وقتی جوان را در قبر گذاشتند و تلقینش را خواندند، پدر گفت: در قبر و صورتش را نبندید تا من بیایم. جلوی قبر آمد و نگاهی در قبر کرد، آن چهره یوسف‌مانند جوانش را روی خاک دید،



سرش را جلوی همه بلند کرد و گفت: خدایا! درباره تربیت این بچه، دیندارشدن، نماز خواندن، روزه گرفتن و این که کدام مدرسه برود، من به دستورات تو، پیغمبرت و ائمه عمل کرده‌ام. من بی‌نمازی، روزه‌خوری، عمل بد و کار زشت در خانه‌ام از این بچه سراغ ندارم. این بچه را که امانت تو بوده است، متدین بار آورده‌ام و الآن هم متدین به تو سپردم. حال اگر گناهانی بین تو و جوان من هست که خبر ندارم، خدایا! من داغ‌دیده و دل‌سوخته هستم و آدم حرف دل‌سوخته را گوش می‌دهد؛ این بچه مرا ببخش و بیامرزد. فردای قیامت، این پدر و مادر همراه بچه‌شان در بهشت کنار هم هستند. آیه در سوره رعد و سوره مؤمن (غافر) است: ﴿وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾^۱ این پدرها با خانم‌هایشان و نسلشان در بهشت کنار هم‌دیگر هستند. چه چیزی اینها را دور هم جمع کرده است؟ ایمان و تقوا! آنجا که دیگر پول، مغازه و ثروت جمع نکرده، بلکه ایمان است که مردان و زنانشان را با بچه‌هایشان کنار هم در بهشت جمع می‌کند.

ب) معلمان بی‌تقوا و بدکار

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: تخریب‌چی دوم، معلمان بی‌تقوا و بدکار هستند. آنها ممکن است اثرات بدی روی بچه بگذارند و این عقربه جهت‌گرفته به‌طرف فطرت را برگردانند. ما استادان بسیار عالی و مؤمنی در دانشگاه‌ها داریم که من خیلی از آنها را می‌شناسم. ماه رمضان پای منبر من می‌آیند، احیایا و ایام محرم هم می‌آیند. آدم‌های خیلی خوبی هستند؛ ولی بعضی از استادها هم هستند که پدرها پیش من می‌آیند و می‌گویند بچه‌مان را متدین به دانشگاه تحویل دادیم، الآن بی‌دین تحویل گرفته‌ایم.

ج) جامعه فاسد

این ناله پیغمبر ﷺ و سومین عاملی که این عقربه را تغییر می‌دهد، جامعه است. جامعه فاسد، فطرت و جهت آن را برمی‌گرداند.

۱. رعد: ۲۳؛ غافر: ۸.



د) مال حرام

یک کلنگ بسیار سنگین و خراب‌کننده‌ای هم که قدرت تخریبی‌اش خیلی زیاد است، مال حرام است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: اثرش به این زودی برچیده نمی‌شود. دانشمندان آلمانی می‌گویند: آنهایی که مشروب‌خور هستند (من چون خیلی با مسائل بیرون سروکار دارم)، آثار سوء مشروب تا هفت نسلشان ادامه پیدا می‌کند و نمی‌توانند کاری هم بکنند و این جریان دارد. عباس عموی پیغمبر ﷺ یک رباخور بود که تا روز فتح مکه ربا می‌خورد؛ یعنی ۲۲ سال از بعثت پیغمبر ﷺ را رباخوری کرد و ششصدسال نسلِ ظالمِ قاتلِ غارتگرِ دزد او بر جامعه و امت اسلامی حکومت می‌کرد.

تقوا کلید حل همه اینهاست. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «جَمَاعُ الْخَيْرِ التَّقْوَى» کل خیرها با تقوا در کنار همدیگر جمع می‌شوند.



جلسہ ہشتم

امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و صدیقہ کبری عَلَيْهَا السَّلَام

از عجایب آفرینش

دریایی از علم و بلاغت در کلام صدیقه کبری علیها السلام

کتاب‌های بارزشی که روایات نورانی، ملکوتی و اثرگذار اهل بیت علیهم السلام را نقل کرده‌اند و مؤلفان این کتاب‌ها، مخصوصاً گذشتگان که حق عظیمی به این فرهنگ دارند، دعاها و روایات مهم و دو سخنرانی بسیار با عظمتی را از صدیقه کبری علیها السلام نقل می‌کنند. اگر کسی این دو سخنرانی را بخواند و نداند سخنران آن کیست، فکر می‌کند سخنانش انسانی است که تمام حکمت الهی، فلسفه اسلامی، فقه، اصول، قواعد ادبی، فصاحت و بلاغت، چنان خورشید از افق وجود او طلوع داشته است. در حالی که وقتی بفهمد سخنرانی برای خانمی است که حداقل هجده سال و حداکثر حدود ۲۵ سال در این دنیا زندگی کرده است؛ یک سخنرانی‌شان را در منزل و برای زنان مدینه که در کتابی دویست صفحه بود و یک سخنرانی هم در مسجد داشته‌اند. من با کمک دوستانم در قم روی هر دو سخنرانی کار کرده‌ایم که شرح این دو سخنرانی حدود نهصد صفحه شد، در طول شش ماه دوبار چاپ شد و هر بار چند هزار نسخه شد. آدم با خواندن این شرح نهصد صفحه‌ای حس می‌کند در کنار دریایی از علم است که نه عمق آن پیداست و نه ساحل دارد. درست هم هست و افراط و غلو در سخن نیست.

تأویل ائمه از «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»

ما می‌دانیم که آیات قرآن تأویل دارد و نیز می‌دانیم که «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۱ قرآن مجید، ظاهر و باطنی دارد و می‌دانیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هر آیه

۱. آل عمران: ۷.



قرآن به هفتاد معنا جهت‌گیری دارد و هر معنایی هم باز به هفتاد معنای دیگر. این قرآن در یک آیه که دارای تأویل است، می‌فرماید: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾^۱ و ائمه ما در تأویل این دو آیه می‌فرمایند: یکی از این دو دریا، امیرالمؤمنین علیه السلام و یکی هم صدیقه کبری علیها السلام است. خدا از این دو نفر به دریا تعبیر می‌کند و برزخی هم بین این دو دریا وجود دارد که آن برزخ بنا به تأویل ائمه، وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. از شگفتی‌ها این است که اغلب مردم خیال می‌کنند عجایب آفرینش پروردگار در کره زمین است. مردم فکر می‌کنند که جنگل‌ها، باغ‌ها، گلستان‌ها، دره‌ها، صحراها، معادن، پرندگان، خزندگان و چرندگان، هرکدامشان یک کتاب است که نتیجه‌اش توحید است. وقتی «برگ درختان سبز در نظر هوشیار، هر ورقش دفتری است معرفت کردگار»، شما حساب کار تک‌تک موجودات را از همین مسئله داشته باش که نه آنچه در زمین (خاک) از جماد، نبات و حیوان است، می‌توان شماره کرد و نه می‌توان به حقیقتش راه پیدا کرد.

امکان نداشتن دسترسی به حقیقت موجودات و اشیا

این که می‌شنوید به حقیقت هیچ موجود جمادی، نباتی و حیوانی نمی‌توان راه پیدا کرد، قول سه‌نفر است؛ شاید هم این نظر را بیشتر از سه‌نفر داشته باشند و صدها نفر باشند، ولی من از این سه‌نفر دیده‌ام: یکی ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است که از خودش هم هیچ چیزی نداشت. روزی یک‌نفر به او گفت: ابن عباس! دانش و علمت به حدّ علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده که استادت است؟ یادم نیست که این را کجا دیده‌ام، ولی یقینی دیده‌ام! ابن عباس گفت: علم امیرالمؤمنین علیه السلام دریاست و علم من یک قطره است که من این قطره را هم از آن دریا برداشته‌ام. چه می‌گویی؟ علم من و علی علیه السلام به هم رسیده باشد؟ کدام علم! ولی مسائل زیادی از امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که فکر می‌کنم یکی هم همین باشد؛ حالا به‌نام خودش ثبت شده است که می‌گوید: امکان دسترسی به حقایق اشیا وجود ندارد و این حرف درستی است. نفر دوم، شیخ‌الرئیس ابن سینا و نفر سوم هم کارل فرانسوی یا انیشتین است که اصالتاً آلمانی بوده،



در جنگ دوم جهانی به آمریکا فرار می کند و به اصطلاح، پدر علم اتمی می شود. علمای این علم می گویند: آنچه ما انسان ها از یک موجود می دانیم (این خیلی مطلب مهمی است)، طول، عرض، عمق، رنگ و اثر است و هیچ چیز دیگری نمی دانیم. تمام کتاب های علمی، بیان کننده علوم طبیعی، طول اشیا (حالا شیء یا جماد یا نبات یا حیوان است)، عرض اشیا، حجم اشیا، اثر اشیا و رنگ اشیاست. اما حقیقت چیست؟ می گویند: سر رشته بر کس پدیدار نیست.

ارزش و جایگاه حقیقت اشیا

شما همین امشب در منزلتان به یک لیوان آب نگاه بکنید؛ فقط از مجموع میلیاردها عنصر در این جهان، آب عنصری ترکیبی است. پروردگار عالم دو چیز را دو به یک مخلوط کرده که آب شده است. این دو عنصری که مخلوط کرده، یکی می سوزد و یکی هم می سوزاند. شما در آهنگری ها دیده اید؛ اینها شلنگی دارند که سر شلنگ یک شیر است و این شیر را کم و زیاد می کنند، شعله آبی از هیدروژنی بیرون می زند که درون مخزن است. این آتش به رنگ آبی آهن ۲۴ را می بُرد. پروردگار این یک بدنه آب، یعنی هیدروژن و یک بدنه آب، یعنی اکسیژن را دو به یک قاتی کرده و آب خنک شده است.

دانشمندان تا اینجا آمده اند که آب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن مرکب است. اکسیژن و هیدروژن چیست؟ هر کدامش ترکیبی از اتم با یک یا دو الکترون است. اتم چیست؟ اتم کوچک ترین جزء مرکب است که یک دانه اش با چشم غیرمسلح دیده نمی شود و خود این یک دانه، دو هسته مرکزی نوترون و پروتون دارد. تا اینجا حرکت کرده و آب را کاملاً تحلیل علمی کردیم؛ حالا حقیقت آب چیست؟ هیچ کس نمی داند و هیچ کس هم تا حالا ننوشته و کشف نکرده است؛ اما ما می دانیم حقیقت به قدری باارزش است و جایگاه عظیمی دارد که یکی از دعاهای پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله این بوده است: «اللَّهُمَّ اِرِنِي الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ» خدایا! اشیا را به حقیقتی که دارند، به من بنمایان.

اوصاف ظاهری اشیا

طول و عرض و حجم را که همه می دانند. انیشتین آب را خیلی راحت توضیح می دهد: اکسیژن و هیدروژن است و هر کدام اتم، هسته مرکزی مثبت و منفی، وزن، حجم و اثر



دارند و اگر دو به یک قاتی بشوند، آب می‌شود که این هم اثرشان است؛ اما حقیقت آب چیست، هیچ‌کس نمی‌داند! حقیقت یک سنگ‌ریزه چیست، هیچ‌کس نمی‌داند! بعد هم اگر به سراغ قرآن برویم، دیوانه‌کننده است! قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۱ هیچ چیزی در این عالم از دورترین جهان‌ها تا یک سنگ‌ریزه خیلی کوچک وجود ندارد، مگر اینکه همواره خدا را با حمد و ثنا از هر عیب و نقصی منزّه معرفی می‌کند. خود این چیست؟ در واقع، قرآن می‌گوید: تمام موجودات عالم شعور و نطق دارند و با شعور و نطقشان تسبیح و حمد دارند. این چیست؟ الآن حقیقت این سنگ‌ریزه چیست؟ تسبیحش که گویایی‌اش است و یک‌مقدار از وجودش هم وزن، یک‌مقدار هم ثقل، یک‌مقدار هم طول، یک‌مقدار هم عرض، یک‌مقدار هم حجم، یک‌مقدار هم رنگ و یک‌مقدار هم اثر اوست که در کارخانه بکوبند و با چیزهای دیگر قاتی کنند، سیمان می‌شود. اینها همه وصف ظاهر کار است، در باطن چه خبر است و حقیقت چیست؟ آن چیست که پیغمبر ﷺ به دنبال آن می‌گردد؟ این خیلی حرف است!

اختلاف فلاسفه در پی‌جویی حقیقت

می‌گویند فلسفه به معنای پی‌جویی از حقیقت است! سه‌هزار سال قبل از میلاد مسیح ﷺ که تا حالا پنج‌هزار سال‌و‌خرده‌ای می‌شود، دو گروه فیلسوف و حکیم در این کره زمین به‌وجود آمده‌اند. خیلی از آنها هم معروف هستند و در کتاب «سیر حکمت در اروپا»^۱ فروغی، کتاب‌های یونانی و در «لذات فلسفه»^۲ ویل‌دورانت هم نوشته شده است. اینها پنج‌هزار سال است که به دنبال حقیقت می‌گردند و می‌گویند دانش ما پی‌جویی از حقیقت است و فیلسوف به کسی می‌گوییم که به دنبال حقیقت می‌گردد؛ اما نزدیک شش‌هزار سال است که در خط اول فلسفه، هنوز کتابی باز نکرده‌ای، کلاسی نرفته‌ای، معلمی ندیده‌ای و نوشته‌های قطوری ندیده‌ای، فلاسفه اول جاده در این شش‌هزار سال دو تیره شده‌اند و با هم دعوا دارند که آیا اصالت در این عالم خلقت با وجود است یا با ماهیت است؟ هنوز این اختلاف بعد از شش‌هزار سال حل نشده است!

شما چه موقع می‌خواهید به حقیقت برسید، شما که در همان قدم اول دعوا دارید؟ شما شش‌هزار سال است که همان قدم اول می‌گویید: شما اشتباه می‌گویید و آنها می‌گویند شما اشتباه می‌گویید و این دعوا هنوز حل نشده است. به قول سعدی، ما نمی‌دانیم که بالاخره «ضرب زید عمراً» این زید و عمر چه موقع آشتی می‌کنند تا خیال ما را راحت کنند. سعدی می‌گوید: ما در هر مدرسه‌ای می‌رویم، هنوز «ضرب زید عمراً» هست؛ دوتایی آشتی کنید، گلک را بکنید و ما را راحت کنید. شش‌هزار سال است که «زید» در فلسفه مشاء و «عمر» در فلسفه اشراق در اینکه حقیقت آیا وجود است یا ماهیت، بر سر همدیگر می‌زنند و آشتی هم نکرده‌اند. اگر حقیقت را یافته بودند که به گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله هم می‌رسید؛ پس چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله به پروردگار التماس می‌کند که «اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»؟ این خیلی حرف است!

وزن سنگین امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام در آفرینش

برادران و خواهران! عجیب و غریب این است: فلاسفه شش‌هزار سال است بر سر حقیقت، آن‌هم ظاهر حقیقت و نه باطنش دعوا دارند که اصل با ماهیت است یا اصل با وجود! اما ابن عباس می‌گوید هنوز حقیقت فهمیده نشده است، ابن سینا می‌گوید نمی‌دانیم چیست و انیشتین می‌گوید آنچه از کل عالم در دسترس ماست، طول و حجم و عرض و رنگ و اثر را می‌شناسیم و حقیقت را نمی‌شناسیم. شما به همین کتابی مراجعه کنید و توضیح سخنرانی مسجد و منزل حضرت صدیقه کبری علیها السلام را ببینید که من با دوستانم در نهصد صفحه توضیح داده‌ام؛ اصل کاری آن دویست صفحه و برای یک فقیه، فیلسوف و حکیم بوده است. به خدا قسم، انسان ماتش می‌برد که این آدم در هجده سال با این ظرف وجودش، مظلوم علمی‌اش چه بوده که خدا در تأویل «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» می‌گوید: زهرا و علی دریا هستند. چه دریایی؟! شما یک سنگ‌ریزه را نفهمیده‌ای که چیست، زهرا و امیرالمؤمنین را نفهمیده‌ای؟!



ما فقط اگر خدا قبول بکند، باید بگوییم: مولای عالم هستی! شما و پیغمبرت، صدیقۀ کبری علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام را به ما معرفی کرده‌اید و ما به اندازه گنجایش و عقل کم خودمان به آنها می‌گوییم: ای دختر پیغمبر و ای امیرالمؤمنین، تنها حقی که می‌توانیم از شما ادا بکنیم، این است که حرف شما را گوش بدهیم. آیا می‌توانیم بیشتر از این جلو برویم؟ راه بر روی یک سنگ‌ریزه بسته است. چطور راه به روی شناخت صدیقۀ کبری علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام باز است؟ خدا باید پرده را کنار بزند و خیمۀ جهان را بلند بکند تا آخرت از زیر خیمه پیدا بشود و تمام مراحل عالم نیز تحقق عینی و ظهور حقیقتی پیدا بکند. ما هم گوشۀ محشر، بفهمی نفهمی درک بکنیم این خانم هجده‌ساله چه کسی بوده که وزن او از همه آفرینش سنگین‌تر است و این امیرالمؤمنین علیه السلام چه کسی بوده که هم‌وزن ندارد؟

اتصال به دریای حقیقت در پر تو معرفت

یک جمله بگوییم، باورتان می‌شود؟! با مقدمه‌ای که گفتیم (نمی‌توان حقیقت یک سنگ‌ریزه را فهمید)، حتماً باورتان می‌شود. روایت از حضرت باقر علیه السلام است، ما تحمل این حرف‌ها را داریم، اما خدا می‌گوید: واقعاً اگر این حرف‌ها را به کوه می‌زدیم، کوه متلاشی می‌شد و اصلاً هیچ چیزی تحملش را ندارد. اصلاً برای من قابل درک نیست؛ حالا هم که می‌گوییم، نمی‌فهمم چه می‌گوییم! نزدیک‌ترین مدرک این روایت، همین کتاب «فاطمۀ زهرا از گهواره تا گور» نوشته مرحوم قزوینی است. چندسال پیش، بعد از هجده‌سال که این سید پاک از دنیا رفته بود و پنجاه‌شصت کیلو هم بیشتر وزنش نبود، در توسعه حرم حضرت معصومه علیه السلام مجبور شدند قبر را بشکافند و جسد را به جای دیگر انتقال بدهند. بدن او کاملاً سالم بود و طبق وصیت خودش، همین کتاب فاطمۀ زهرا علیه السلام هم روی سینه‌اش بود. او را به کربلا بردند و دفن کردند. سالم سالم، یعنی هیچ دست نخورده بود! تو به دریا وصل بشو، خدا بلد است که برای تو چه کار بکند! اگر بخوای علف بیابان بشوی، با یک باد سرد خشک می‌شوی و با یک باد قوی‌تر هم از ریشه می‌کند و تو را به جایی پرت می‌کند که معلوم نیست؛ اما اگر می‌خواهی ریشه‌کن نشوی و بمانی، به اهل بیت علیهم السلام به حقیقت، با معرفت و اقتدای به اهل بیت طاهرین وصل بشو.



ما پیرمردهای زیادی را از علمای بزرگ در تهران دیده بودیم یا خانواده و دوستان تقریباً با چهار نسل برای ما نقل کرده‌اند؛ مثلاً آن عالم بزرگ نودساله می‌گفت پدرم، پدرم می‌گفت پدرم، پدرم می‌گفت پدرم. در ابن بابویه سیل آمد. رودخانه بزرگی در آنجا نزدیک قبر شیخ صدوق هست. سیل بسیار سنگینی نزدیک کوه سیاه ری آمد و همه را شست، بعد وارد حرم شیخ صدوق شد و حجره‌ها را خراب کرد. همین جوری تا خود حرم آمد، حرم را هم تخریب کرد و قبر را هم تقریباً یک‌خرده فرو برد و آنجا پر از لجن شد. علمای تهران جمع شدند و تمام حرم را با کارگرهای خیلی خوب از لجن پاک کردند و برای ساختن قبر آماده کردند. قبر فرو رفته بود و مجبور شدند خاک‌های روی قبر را جمع کنند و لحد فرورفته را بردارند. بعد بینند که حدود هزار سال یا ۱۱۰۰ سال از فوت شیخ صدوق گذشته، آن هم در زمین‌های کشاورزی که جنازه را ده سال نگه نمی‌دارد، یک موی سر و ریش او هم کنده نشده بود و سالم بود.

دورنمایی از عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام

ما حقیقت را نمی‌دانیم که زهرا و علی چه کسی هستند؟ ما نمی‌دانیم، اما حرف‌هایشان را می‌فهمیم؛ یعنی طول و عرض روحشان را می‌توانیم یک‌خرده با حرف‌هایشان بفهمیم و اگر اقتدا بکنیم، خدا از ما راضی است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: اگر ۱۲۴ هزار پیغمبر زنده می‌شدند و همه به در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه می‌آمدند و صف می‌کشیدند. پیغمبر هم در را باز می‌کردند و تمام انبیا را زیارت می‌کردند، انبیا هم به او می‌گفتند که کل ما برای یک درخواست آمده‌ایم. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: بگوئید! می‌گفتند: ما آمده‌ایم تا با زهرا ازدواج کنیم و دختری را به یکی از ما نکاح کن. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: من زهرا را به هیچ یک از شما شوهر نمی‌دهم، چون شما کفو فاطمه نیستید. خدا یک هم‌وزن برای او ساخت، آن هم امیرالمؤمنین علیه السلام است. این دورنمای بسیار دوری از عظمت این مرد و زن بود.



روضه خوانی علما و مراجع بزرگ برای صدیقه کبری علیه السلام

یک وقتی پای منبر صاحب همین کتاب دویست صفحه‌ای در خانه‌اش بودم که من به نهد صد صفحه تبدیل کرده‌ام. روز شهادت حضرت زهرا علیه السلام بود. خانه‌اش هم نزدیک هفتصد متر بود. فصل تابستان بود و مراسم هم در حیاط بود. خودش به منبر رفت. این شخص، حکیم، فیلسوف، فقیه، اصولی، وارد به علوم روز بود و مهندسین، دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های متدین در آن زمان به خانه‌اش می‌آمدند. من آنها را می‌دیدم. بخشی از درسش را هم در خوانسار، همین مدرسه بالا و مدرسه قدیم زمان صفویه خوانده بود. مرد بزرگی بود و بالای صد جلد کتاب کم‌نمونه دارد. مهم‌ترین کتابش به نظر من که با خیلی از کتاب‌ها در رابطه با حادثه کربلا و کتاب‌های عربی، فارسی، نوشته‌های مصر، عراق و تونس سروکار داشته‌ام؛ اینهایی که درباره کربلا نوشته‌اند، من خیلی از آنها را دیده‌ام و الآن هم در لندن ده‌پانزده سال است که کتابی درباره ابی‌عبدالله علیه السلام می‌نویسند، حدود پانصد جلد که شصت‌هفتاد جلد آن چاپ شده است؛ ولی از حادثه کربلا تا الآن، کتابی عالمانه‌تر، محکم‌تر، بهتر و پرمطلب‌تر از کتاب ایشان نوشته نشده است. هفت جلد بود که یک جلد هم من به آن اضافه کردم. تمام مدارک حرف‌هایش را پیدا کردیم و در پاورقی دادیم؛ چون خودش مدرک نداده بود و در هشت جلد، دوبار هر یک‌بار دوهزار دوره این کتاب را چاپ کردم و تمام هم شد. آیت‌الله‌العظمی صافی بعد از چاپ این کتاب، هم برای کتاب پیام دادند و هم نامه‌ای به خود من نوشتند و از اینکه این کتاب زنده شد و دوباره به جامعه برگشت، خیلی تشکر کرده بودند.

من آن روز پای منبرش بودم. ما کمتر دیده‌ایم که مراجع تقلید به منبر بروند. در قدیم بوده است؛ شیخ صدوق یا شیخ طوسی به منبر می‌رفته‌اند و منبرهایشان را هم نوشته‌اند که به نام «امالی» چاپ شده است. ایشان وقتی آن روز به منبر رفت (بعداً هم مرا به مسجد و خانه‌اش دعوت می‌کرد و منبر می‌رفتم)، با آن علم و عظمت علمی‌اش روی منبر که می‌رفت، یک منبری می‌شد. این قدر نسبت به اهل بیت علیهم السلام تواضع داشت! وقتی آن روز که روز شهادت صدیقه کبری علیه السلام بود، روضه را شروع کرد.



روضه چیز کمی نیست؛ آیت‌الله‌العظمی بروجردی سی سال در ماه رمضان و دهه عاشورا در بروجرد به منبر می‌رفت و بعد به قم آمد. یکی از علما به او گفت: شما در این سی سال که دهه عاشورا و ماه رمضان در بروجرد به منبر می‌رفتی، روضه هم می‌خواندی؟ فرمود: چه روضه‌ای می‌خواندم!

مرحوم آیت‌الله‌العظمی شیخ‌جواد تبریزی سرِ درس بود و شبستان مسجد اعظم پر بود. طلبه باسواد از پای منبر به درس این مرجع تقلید اشکال کرد، ایشان جواب داد؛ دوباره اشکال کرد و ایشان جواب داد؛ اشکال سوم را جواب نداد و رد شد، طلبه گفت: اینجا مگر مجلس روضه‌خوانی است که بگویی و بروی؟ جواب بده! عمامه‌اش را روی منبر از سر برداشت، مثل مادر داغ‌دیده گریه کرد و گفت: آقا‌شیخ! من از تبریز که به نجف رفتم، به این امید به نجف رفتم که روضه‌خوان ابی‌عبدالله علیه السلام بشوم؛ بدبخت شدم که مرجع تقلید شده‌ام! درس را ادامه نداد و پایین آمد.

ایشان شروع به خواندن روضه کرد که من این مقدارش را کامل به یاد دارم. این مرد الهی، مرحوم آیت‌الله حاج‌میرزا خلیل کمره‌ای روی منبر روضه می‌خواند، شلوغ هم بود، این جمله‌اش را یادم است که با این دست‌هایش ریش خود را می‌کند و هفت‌هشت‌بار پشت‌سر هم گفت: دومی! تقصیر زهرا علیها السلام چه بود که او را زدی و به درِ خانه‌اش هجوم بردی، در را آتش زدی؟ جدی ریشش را می‌کند و می‌گفت: به من بگو که جرم زهرا علیها السلام چه بود که درِ خانه‌اش را آتش زدی، لگد زدی، بچه‌اش را سقط کردی؟! نتوانست ادامه بدهد و پایین آمد.

کلام آخر؛ امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت صدیقه کبری علیها السلام

به مناسبت اینکه برادر بزرگواریم که از قم آمده‌اند، قبل از من مدح صدیقه کبری علیها السلام را خواندند، من دیدم ادب نیست که گوشه‌ای از شخصیت حضرت را برایتان نگویم. حرفم تمام می‌شود و مجلس هم تمام می‌شود؛ مصادف با سالگرد مرحوم آیت‌الله سید محمدعلی ابن‌الرضاست. من امروز هم در حوزه علمیه گلپایگان بودم و نرسیدم شرکت کنم. بالاخره

ایشان، پدرش مرحوم حاج آقامهدی (اعلی الله مقامه شریف)، فرزندان‌شان و گذشتگان‌شان، گوشه‌ای از اولاد حضرت زهرا (علیها السلام) هستند که قابل احترام، واجب الاحترام و واجب الاقتدا هستند تا به فرزندان گذشته‌شان، امام مجتبی (علیه السلام) و تا وجود مبارک ولی عصر (علیه السلام) برسد. هیچ زنی در این عالم از نظر اولاد، این قدر اولاد پربرکت، عالم، عارف، فقیه، مدرس، مرجع تقلید، شاعر، منبری و مداح نداشته است. اگر زن دیگری را خبر دارید که درخت وجود و شاخه‌هایش همه عالم را به اندازه ایشان پر کرده باشد، بگویید کیست! همه این سرمایه‌های عظیم، محصول نه سال عمرش است. از سال دومی که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ازدواج کرد تا روز تقریباً سال شروع یازده هجری و ۷۵ روز یا ۹۵ روز بعد از پیغمبر عظیم الشان اسلام. یک جمله هم بگوییم، چون نمی‌توانم منبر را بدون نام امام حسین (علیه السلام) در هیچ جایی ختم بکنم، بعد وارد روضه حضرت حسین بشوم. تقریباً از شهادت زهرا (علیها السلام)، دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سی سال گذشته بود. ابن عباس رنگ خیلی خوبی برای محاسنی که سفید شده بود، گیرش آمده بود. «خضاب» به اصطلاح عرب‌ها و به اصطلاح ما «رنگ مو»! رنگ خیلی خوبی بود. این را درست کرد، پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) آورد و گفت: علی جان! دیگر موهای صورتت سفید شده، این خیلی رنگ خوبی است. فرمودند: من بعد از مرگ زهرا (علیها السلام) خضاب نکردم و نمی‌کنم. امام مجتبی (علیه السلام) می‌فرمایند: تا وقتی پدرم زنده بود، هیچ کدام از ما بچه‌ها اسم مادرمان را پیش او نمی‌بردیم؛ چون عین روز مرگ مادرمان به هم می‌ریخت.

